

لئون



عبدالله شادان در نقش بکتاش



محمد نذیر در نقش حارث



Ketabton.com

در مصاحبه با نماینده روز نامه ستیسمن

رئیس دولت و صدر اعظم فرمودند:

در قدم اول مصروفیت کلی راجع به مسایل اقتصادی افغانستان است

قانون اساسی افغانستان دموکراتیک و مترقی خواهد بود

ریاست عمو می دفتر جمهوری
خبر داده است که اخیرا بنام
محمد داود رئیس دولت و صدراعظم
مصاحبه ای با بنامی گولدیپ نیایر
نماینده روز نامه ستیسمن چاپ دهلی
جدید بعمل آورده اند که متن آن قرار
آتی است :

سوال - ایده الهایی را که در
خطابه های خود بعد از انقلاب بیان
کرده اید مطالعه نموده ام . به نظر
شما تا چه اندازه به تطبیق آنها موفق
شده اید ؟

جواب - البته ایده الهایی که گفته
شده آرزو های طبیعی است که عملی
ساختن آنها وقت و زمان بکار دارد
مطالبی که تا حال گفته شده فعلا همه
تحت غور و مذاکره و مباحثه است و
طبعاً وقت بکار دارد که تطبیق شود
در قدم اول مصروفیت کلی راجع
به مسایل اقتصادی افغانستان است
و مادرین قسمت نسبتاً پیشرفت‌هایی
کرده ایم و امیدواریم که برای کشور
نتایج مفیدتر بدست آید .

سوال - اقداماتی که درین مدت
ده ماه در زمینه شده چه بوده است ؟

جواب - اگرچه تفصیل تمام مسایل
ببرداریم البته این چند لحظه مختصر
کفایت نخواهد کرد . در صورتیکه
آرزو داشته باشید درین قسمت معلومات
بیشتر بگیرید وزارت‌های مربوطه
افغانستان در اختیار شماست و برای
شما تفصیلات خواهند داد .

سوال - اگر اشتباه نکرده باشم
شنیده ایم که در مورد اصلاحات
ارزشی ، پلان و نظری موجود است . آیا
درین باره تا کنون اقدام می‌شده
است ؟

جواب - اصلاحات ارزشی نزد ما
یکی از اهداف بارز انقلاب است
که از همان آغاز انقلاب شروع به
مطالعه آن کرده ایم و تا حال مطالعات
آن ادامه دارد و کاملاً تکمیل نگردیده
است . امیدوار هستم در مدتی که

وقت آنرا امروز تعیین کرده نمیتوانم ،
در یک وقت مناسب قانون اصلاحات
ارزشی را اعلام کنیم .

سوال - این ، معنی آنرا دارد که
زمین یکسانی توزیع میگردد که زمین
ندارند ؟

جواب - البته تطبیق آن قدم بقدم
صورت خواهد گرفت . بدین ترتیب
که اول برای مردمان بی‌زمین زمین
توزیع خواهد گردید چنانچه قدم‌های
اول آنرا حالا شروع کرده ایم و زمین
های ملکیت دولت را همین اکنون
شروع به تقسیم نموده ایم . تا حال
تقریباً به سه هزار خانواده که اگر
خانواده را بصورت اوسط پنج نفر
حساب کنیم به پانزده هزار نفر زمین
توزیع گردیده است و این امر هنوز
هم جریان دارد .

سوال - آیا به آنچه تا حال انجام
داده شده قانع هستید ؟

جواب - شخصی که به پیشرفت
وطن و بهبود حال مردم خود علاقه
دارد از هر کشوری باشد این ادعایش
که برای وطن خود کار کافی انجام
داده است مبالغه خواهد بود . در
مقابل ما آنقدر مشکلات و نا رسانی
هایی موجود است که نه تنها من و
رفقایم بلکه نسل‌های آینده هم باید
پیهم کار کنند تا آنها را موثرانه
رفع کرده برای کشور کارهای مثمر
انجام دهند .

سوال - قراریکه شنیده ام درین
مدت ده ماه دو کودتا علیه جمهوریت
اقدام شده است آیا این اقواء حقیقت
دارد ؟

جواب - بصراحت گفته می‌توانم
که بجز از همان اقدامی که چند ماه

قبل کشف گردید چیزی دیگری صورت
نگرفته است .

سوال - اگر غلط نکنم گفته شده
که در توطئه کودتا پاکستان ذیدخل
بوده آیا این حقیقت دارد ؟

جواب - در اینکه دست خارجی
در اقدام کودتای خائنین ملی شریک
بوده جای شک و شبیه ای نیست و
درین مورد شواهد و مدارک کافی در
دست داریم . البته نام پاکستان را
رسماً نیز ذکر کرده ایم و در جواب
بنامی جلیل الرحمن مدیر روز نامه
نیوتایمز پاکستانی نیز جواب ایمن
سوال را به صراحت داده ام .

سوال - آیا فکر میکنید که احوال
حالا عادی شده و هیچ خطری از هیچ
سودیده نمیشود ؟

جواب - هیچ مملکت به هیچ
صورت برای همیشه از خطرات
مصئون بوده نمیتواند .

سوال - در باره پشتو نستان
روایات مختلف شنیده ام . گفته می-
شود که بین غفار خان و اجمل خٹک
ملکوره های مختلف موجود است و
بعضی از این اشخاص تنها خود مختاری
داخلی میخواهند نظر شما چیست ؟

جواب - چون عین سوال را قبلاً
به بنامی جلیل الرحمن مدیر روزنامه
نیوتایمز به تفصیل جواب داده ام ،
نمی‌خواهم آنرا تکرار کنم و بیش
از آن چیزی اظهار کرده نمیتوانم .
یقین دارم شما خود آنرا مطالعه کرده
اید . ولی اینقدر تذکر میدهم که لویه
جرگه ها و شوراهای و حکومت‌های افغانستان
درین مورد موقف خود را قبلاً واضح
ساخته اند ، لیدر های پشتون و بلوچ

میکنند . تبصره شما درین مورد
چیست ؟

جواب - در اینکه با هند علایق
بسیار دوستانه داریم جای شک و
تردیدی نیست . اما طوریکه رفقای
هندی ما میدانند موضوع پشتونستان
و سر نوشت مردم آن بسیار قبل از
آزادی هند و بوجود آمدن پاکستان
وجود داشته و همیشه موضوع متنازع
فیه بین ما و حکومت هند برتاوی
و امروز بین ما و پاکستان بوده و می-
باشد . پس با داشتن چنین یک
سابقه طولانی چطور پاکستان گفته
میتواند که هند افغانستان را درین
قسمت تحریک و تشویق میکند .

سوال - می‌خواهم بدانم شما درین
قسمت چه کمکی را از هند توقع
دارید ؟

جواب - درین قسمت مانده تشباز
هند بلکه از تمام کشور های دوست
و عدالت پسند آرزو داریم که جانب
حق و عدالت را بگیرند .

سوال - وقتی اخیراً بنامی بوتو
را دیدم بمن گفت از آنچه شما به
مردم و مخصوصاً محصلین افغانستان
میگویید پریشان است .

وی همچنان گفت نمی‌تواند
موضوعات مخصوصاً وقتیکه مسا له
تجزیه مجدد پاکستان در بین باشد
سطحی بگیرد . آیا درین مورد چیزی
گفته میتوانید ؟

جواب - اگر بنامی بوتو از مصاحبه
من با مردم و محصلین خود مانده باشد
و پریشانی دارد اختیار بغیر دوست
و اگر او این گفتار های مرا به
نظر سطحی نمی‌بیند باز هم اختیاریه
خود اوست . اینکه گفته است يك
مملکت بعد از تجزیه مسؤولیت تجزیه
شدن خود را حس میکند ، به نظر
ما بنامی بوتو از همه کس دیگر
بیشتر مسؤول تجزیه خاك خود بوده
نهما و روزی تاریخ پاکستان قضاوت
خواهد کرد که مسؤول حقیقی تجزیه

سوال - فرضاً اگر شما رئیس
دولت میبودید چه اقدامی را لازم
میدانستید ؟

جواب - اگر من در راس کار می-
بودم بادر نظر گرفتن شرایط و ایجابات
وقت البته تصمیم خود را میگرفتم .
سوال - پاکستان همیشه هندوستان
را مشتم می‌سازد که در مورد پشتونستان
افغانستان را تحریک و تشویق

رئيس دولت و صدر اعظم معین وزارت خارجه پولند را پذیرفتند

متن بیانیۀ وزیر معادن و صنایع به مناسبت روز بین المللی کارگر

بسم الله الرحمن الرحيم
بنام خدای بزرگ و توانا .
امروز روز اول می بنام روز کارگر در وطن
عزیز مادر فابریکات و محل کار کارگران طبق
ارشادات رهبر دولت انقلابی افغانستان بنام
محمد داود موسس جمهوریت تجلیل
میکرد .

جای افتخار است از اینکه در چنین
مرحله ای اجازه دارم تا برای تمام کارگران وطن
عزیز و همه کارگران جهان از صمیم قلب
تبریک بگویم .

کارگران عزیز ! متیقنم که مردمان کارکن
و زحمت کش دولت افغانستان استعداد آنرا
دارند که در تحت رهبری این نظام مستقری
و انقلابی عقب ماندگی های سالهای مستعادی
وطن خویش را یکی بعد دیگری از بین بردارند
از آنرو اتحاد و زحمتمندی همه آنها بیکه کار
میکند از خود گذری و فداکاری بی حد و
حصر را امروز اینجا می نمایند تا شاید مثل
اینکه در دیگر ممالک از نمره کار و فداکاری
نسل های گذشته امروز نسل موجود شان
یک زندگی آرام و آسرومند را به ارث
برده اند .

همه ماو شما توانسته باشیم به نسلهای
آینده و نسل نمره آسرومند کار و زحمات
خویش را بیاوریم تا گدازند و بدین وسیله
مشکلاتی را که اکنون در مقابل ما قرار دارد
از پیش روی فرزندان فرزندان وطن خویش
برداشته باشیم .

رهبر انقلاب مادر بیانیۀ تاریخی اول
سنبله ۱۳۵۲ در این باره چنین می فرماید:
« در وضع کنونی کشور ما اکثریت مطلق
مردم از حقوق و نعمات مادی و معنوی محروم اند
و از لحاظ اجتماعی در شرایط دشوار بسر
می برند دولت جمهوری در جمله نخستین
اقدامات خویش حد اقل دستمزد کارگران را
متناسب با مخارج زندگی و احتیاجات ضروری
مادی و معنوی ایشان و ساعات کار گران تعیین
خواهند کرد و اصل مزد مساوی در برابر کار
مساوی را برقرار خواهد ساخت .

دولت قانون متری و دیمو کراتیک بسازد
و منظور اصلاح و بهبود شرایط کار و تامین
مسئولیت حقوق فردی و اجتماعی کارگران صنعتی
و زراعتی وضع و تطبیق خواهد کرد .

وزارت معادن و صنایع دولت جمهوری افغانستان
که متکفل امور کار و کارگر می باشد بناسی از این
مرام عالی و متری دولت جمهوری تا وقتی که مسوده
قانون جدید کار که محتوی مطالبه همه جانبه و
علمی و متری است مراحل قانونی را طی نماید
عجالتا برای بهبود وضع اقتصادی و اجتماعی
و بلند بردن سطح تولید و انکشاف صنایع در
درمورد تعیین ساعات کار و اعطای بعضی امتیازات
برای کارگران موسسات صنعتی طبق هدایت
رهبر انقلاب مقرراتی را وضع نمود و به از تصویب
در ساحه تطبیق گذاشت . با اساس این مقررات
قبلا مجموع ساعات کار که در اکثر موسسات
صنعتی در یکسال به ۳۰۶۰ - ساعت می رسید
اکنون به ۲۳۵۲ - ساعت در یکسال تنزیل
داده شد و حد اقل مزد که قبلا با اساس فی ماه
۴۵۰ - افغانی به کارگر پرداخته میشد اکنون
به نهصد افغانی در ماه بلند برده شد . اکنون کار
بقیه در صفحه ۳

معین وزارت خارجه پولند روز ۸ نور نیز
بامعین سیاسی وزارت امور خارجه مذاکره کرد
و ساعت سه بعد از ظهر همان روز از موزیم
کابل دین کرد .
طبق یک اطلاع دیگر بنام بنام ۸ نور
ضیافتی با افتخار بنام بنام ۷ نور در ضیافتی
سیاسی وزارت امور خارجه در هتل انترکانتی
نننال ترتیب داده بود .

قراردیک خبر دیگر بنام بنام ۷ نور
روز ۷ نور بنام بنام وحید عبدالله معین سیاسی
وزارت امور خارجه ملاقات و روی مو ضوعات
مورد علاقه مذاکره کرد .

همچنان بنام بنام ۷ نور در ضیافتی
اشتراک کرده با افتخار از طرف معین وزارت
امور خارجه در آن وزارت ترتیب شده بود .

بنام بنام محمد داود رئیس دولت و صدر اعظم
ساعت دوازده ظهر روز ۹ نور بنام بنام بنام
معین وزارت خارجه پولند را برای ملاقات در
قصر گلخانه ریاست جمهوری پذیرفتند .
درین موقع بنام بنام وحید عبدالله معین
سیاسی وزارت امور خارجه و بنام بنام محمد اکبر
رئیس عمومی دفتر جمهوری نیز حاضر
بودند .



بنام بنام محمد داود رئیس دولت و صدر اعظم موقعیکه معین وزارت خارجه پولند را در قصر گلخانه ریاست جمهوری پذیرفتند .

روز بین المللی کارگر در داخل فابریکات و محل کار کارگران تجلیل گردید

وزارت مخابرات به تقریب روز بین المللی
کارگر تکت پستی فوق العاده بزرگ و صحافت
مرغوب نشر نموده که سراز ۱۱ نور کارگرد
پسته خانه های شهر مورد استفاده قرار
داده شد .

به تاسی از ارشادات رهبر دولت انقلابی
بنام بنام محمد داود موسس جمهوریت روز
اول می مطابق ۱۱ نور که مصادف با روز
بین المللی کارگر میا شد در داخل فابریکات
شام ده نور از رادیو افغانستان نشر گردید .
و محل کار کارگران در کشور تجلیل گردید .
بیانیۀ یوهانده عبدالقیوم وزیر معادن و
صنایع باین مناسبت بعد از خبرهای پشتوی
شام ده نور از رادیو افغانستان نشر گردید .

معاون صدارت مراتب تسلیمت خود را ابراز کرد



موقعیکه دکتر محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی مراتب تسلیمت و همدردی خود را به مناسبت وفات فرانس جوناس رئیس جمهور اتریش در کتاب مخصوص درج مینماید.

دوکتور محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی بروز شنبه ۷ نور به سفارت کبرای اتریش در مراتب تسلیمت و همدردی خود را در کتاب مخصوص که به مناسبت وفات فرانس جوناس رئیس جمهور اتریش در آن سفارت گذاشته شده بود درج و امضاء کرد. همچنان بعضی از اعضای کابینه ما سورین عسکری و ملک و کوردیلو ماتیک مقیم کابل قبل از ظهر وبعد از ظهر با امضای کتاب مذکور مراتب تعزیت شان را ابراز کردند.

بقیه صفحه ۳

بیانیه وزیر معادن و صنایع به
در یک هفته از چهل و پنج ساعت اضافه کاری از ۲۵ ساعت در هفته بیشتر شده نمی تواند که مجموعاً هفتاد ساعت شود در حالیکه سابق تا ۸۴ ساعت از یک نفر در هفته کار گرفته میشد. برای آنها یک سن شان ۱۸ و ۱۸ سال بالا باشد و سابقه کار نداشته باشند به صفت شاگرد در موسسات صنعتی قبول میشود که دوره شاگردی این اشخاص از شش ماه تجاوز نکرده و در این مدت شاگرد از حداقل مزد شاگردی که ماهوار هفتصد افغانی میشود مستقیم میگردد. برای تأمینات اجتماعی کارگران موسسات صنعتی باندازه پنج فیصد مزد ماهوار کارگران از بودجه خود موسسه سه فیصد از مزد کارگران وضع و بحساب معینه در بانک انتقال داده میشود. و به اینصورت تضمین تادیه حقوق تقاعد برای کارگران صنعتی کشور از طرف حکومت جمهوری عملی گردیده و به قسمیکه آینده ماورین دولتی از نظر حقوق تقاعد تضمین گردیده و برایشان در دوره تقاعد یکسوم مبلغ معاش داده میشود به همین قسم برای کارگران موسسات صنعتی کشور نیز این معاش تقاعدی بعد از سن معینه تادیه میشود تا در ایام پیری بتوانند

صفحه ۴

روابط دوستانه و همکاری

مهر بین افغانستان و پولند میتواند توسعه و تقویت یابد

همچنان بنیاد چایلا بتاریخ ۷ نور با بنیاد دکتر محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی ملاقات نموده و راجع به روابط دو کشور تبادل نظر کردند.

بنیاد چایلا بتاریخ ۷ نور با بنیاد دکتر محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی ملاقات نموده و راجع به روابط دو کشور تبادل نظر کردند.

بنیاد چایلا بتاریخ ۷ نور با بنیاد دکتر محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی ملاقات نموده و راجع به روابط دو کشور تبادل نظر کردند.

بنیاد چایلا بتاریخ ۷ نور با بنیاد دکتر محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی ملاقات نموده و راجع به روابط دو کشور تبادل نظر کردند.

بنیاد چایلا بتاریخ ۷ نور با بنیاد دکتر محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی ملاقات نموده و راجع به روابط دو کشور تبادل نظر کردند.

بنیاد چایلا بتاریخ ۷ نور با بنیاد دکتر محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی ملاقات نموده و راجع به روابط دو کشور تبادل نظر کردند.

طیاره توین اتر بمو سسه با ختر افغان الوته تسلیم داده شد

طیاره توین اتر مودل ۳۰۰ که از طرف حکومت کانادا به دباختر افغان الوته مساعدت شده بود روز ۷ نور ضمن مراسمی به آن موسسه تسلیم داده شد.

بنیاد چایلا بتاریخ ۷ نور با بنیاد دکتر محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی ملاقات نموده و راجع به روابط دو کشور تبادل نظر کردند.

بنیاد چایلا بتاریخ ۷ نور با بنیاد دکتر محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی ملاقات نموده و راجع به روابط دو کشور تبادل نظر کردند.

بنیاد چایلا بتاریخ ۷ نور با بنیاد دکتر محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی ملاقات نموده و راجع به روابط دو کشور تبادل نظر کردند.

بنیاد چایلا بتاریخ ۷ نور با بنیاد دکتر محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی ملاقات نموده و راجع به روابط دو کشور تبادل نظر کردند.

بنیاد چایلا بتاریخ ۷ نور با بنیاد دکتر محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی ملاقات نموده و راجع به روابط دو کشور تبادل نظر کردند.

بنیاد چایلا بتاریخ ۷ نور با بنیاد دکتر محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی ملاقات نموده و راجع به روابط دو کشور تبادل نظر کردند.

بنیاد چایلا بتاریخ ۷ نور با بنیاد دکتر محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی ملاقات نموده و راجع به روابط دو کشور تبادل نظر کردند.

بنیاد چایلا بتاریخ ۷ نور با بنیاد دکتر محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی ملاقات نموده و راجع به روابط دو کشور تبادل نظر کردند.

بنیاد چایلا بتاریخ ۷ نور با بنیاد دکتر محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی ملاقات نموده و راجع به روابط دو کشور تبادل نظر کردند.

بنیاد چایلا بتاریخ ۷ نور با بنیاد دکتر محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی ملاقات نموده و راجع به روابط دو کشور تبادل نظر کردند.

بنیاد چایلا بتاریخ ۷ نور با بنیاد دکتر محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی ملاقات نموده و راجع به روابط دو کشور تبادل نظر کردند.

بنیاد چایلا بتاریخ ۷ نور با بنیاد دکتر محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی ملاقات نموده و راجع به روابط دو کشور تبادل نظر کردند.

بنیاد چایلا بتاریخ ۷ نور با بنیاد دکتر محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی ملاقات نموده و راجع به روابط دو کشور تبادل نظر کردند.

بنیاد چایلا بتاریخ ۷ نور با بنیاد دکتر محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی ملاقات نموده و راجع به روابط دو کشور تبادل نظر کردند.

بنیاد چایلا بتاریخ ۷ نور با بنیاد دکتر محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی ملاقات نموده و راجع به روابط دو کشور تبادل نظر کردند.

بنیاد چایلا بتاریخ ۷ نور با بنیاد دکتر محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی ملاقات نموده و راجع به روابط دو کشور تبادل نظر کردند.

بنیاد چایلا بتاریخ ۷ نور با بنیاد دکتر محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی ملاقات نموده و راجع به روابط دو کشور تبادل نظر کردند.

بنیاد چایلا بتاریخ ۷ نور با بنیاد دکتر محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی ملاقات نموده و راجع به روابط دو کشور تبادل نظر کردند.

بنیاد چایلا بتاریخ ۷ نور با بنیاد دکتر محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی ملاقات نموده و راجع به روابط دو کشور تبادل نظر کردند.

بنیاد چایلا بتاریخ ۷ نور با بنیاد دکتر محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی ملاقات نموده و راجع به روابط دو کشور تبادل نظر کردند.

بنیاد چایلا بتاریخ ۷ نور با بنیاد دکتر محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی ملاقات نموده و راجع به روابط دو کشور تبادل نظر کردند.

بنیاد چایلا بتاریخ ۷ نور با بنیاد دکتر محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی ملاقات نموده و راجع به روابط دو کشور تبادل نظر کردند.

بنیاد چایلا بتاریخ ۷ نور با بنیاد دکتر محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی ملاقات نموده و راجع به روابط دو کشور تبادل نظر کردند.

تصمیم قاطع ، خلل ناپذیر ودوامداریک ملت، میتواند اورایه هدف عالی اش برساند

درد فتر مدیر

اختصاصی مجله با همان کمیت
بیشترین نشر گردد .
ولی فکر میکنم صحبت همین جا
تمام نمی شود زیرا ما باین عقیده
هستیم که در مورد تمام نشریات
مجله از نظر کیفیت و کمیت بایست
هفتاد فیصد خوانندگان و یا حد اقل
نیم از خوانندگان ژوندون نظر بدهند
و این مامول در صورتی می تواند
عملی گردد که خوانندگان ژوندون
زحمتهای بر خور دارند و نظریات
شان را در مورد اینکه کدام صفحات
بیشتر مورد علاقه ای شان است و از
ژوندون چه تقاضای دارند، در چند
سطر بطور خلاصه به آدرس ژوندون
بفرستند تا از روی نظر و پیشنهاد
ایشان تصمیم گرفته شود. اینطوری
بهتر خواهیم توانست علاقه
خوانندگان مجله ژوندون را در مورد
نحوه و چگونگی خواسته های آنها
بدانیم تازه ما روشن گردد . چرا که
ژوندون برای مردم نشر می شود و
این حق از آنهاست که در مورد
مسائل و موضوعاتی که در مجله
چاپ میشود نظر بدهند و پیشنهاد
آنها حاصل شد که این صفحات

درین هفته يك تعداد از خوانندگان
مجله ژوندون که بیشتر آنها دختر
بودند ، بد فتر مجله تشریف آورده
و تقاضا کردند که بعضی از صفحات
اختصاصی مجله ژوندون با کمیت
بیشتر بچاپ برسند . مثلاً یکی از
دخترها می خواست که فو تو رومان
اختصاصی مجله ژوندون که هر هفته
در دو صفحه نشر میشود در چهار
صفحه به نشر برسد . او میگفت :
نمی توان برای تمام شدن يك
فوتورو مان ، مثلاً دوسه ماهی انتظار
کشید زیرا با خواندن دو صفحه
فوتورو مان در يك هفته قناعت
آدم فراهم نمی شود و انتظار ما ندن
هم برای يك هفته خیلی دشوار
است .

یکی دیگر از آنها میخواست
که صفحات اختصاصی زنان با
کمیت بیشتر نشر گردد و به همین
ترتیب عده ای تقاضا داشتند که
دوسه داستان کوتاه در هر شماره
داشته باشیم .

گرچه پس از چند دقیقه صحبتی
که با این خوانندگان از جمند مجله
ژوندون کردیم تا اندازه ای قناعت
آنها حاصل شد که این صفحات



شنبه ۱۴ آذر ۱۳۵۳ برابر با ۱۲ ربیع الاول ۱۳۹۴ مطابق ۴ می ۱۹۷۴

روز بین المللی کارگر

در جریان تکامل تاریخ اجتماعی تحولات عظیمی در جهان رونمایی
گردیده است که حد فاصل دوران انعطاف در تاریخ جوامع است .
ولی هیچ تحولی را به پیمانه عظمت و بزرگی عصر صنایع نمی توان سراغ
کرد . عصریکه با نیرو کار دو ران ساز ترین انسان پی نهاده شد و
طبیعت را به گونه ای که خواست و آیدال انسان بود مطیع مردم روی
زمین گردانید . این انسان نیرو مند که تاریخ باتوانایی او همچنان به
پیش میرود ، باز هم برای رشد و تسریع این حرکت و حاکمیت
بیشتر بر زندگی با طبیعت دستباز است .

کارگران نه تنها پس از عصر صنایع این رسالت بزرگ تاریخی را
عهده دار بوده اند بلکه در سده های پیشین تاریخ نیز همین مسئولیت
سازندگی را داشته اند . بشریت و تمدن امروز مدیون بازوان توانا
و نیرومند این انسان تا ریخ ساز است .

تلاش کارگران این نیروی سازنده که با قدرت و توانایی زوال
ناپذیرش طبیعت رام نشدنی و سرکش را مطیع خود ساخت و زیر
مسلطه خویش در آورد ، فقط بخاطر رفاه و آسایش بشر بوده است .
تمام پدیده هاییکه امروز در جهان در خدمت انسان و برای آرا می و
آسایش اوست محصول کار و زحمت همین کارگر است . ازینرو کارگران
در سرتاسر جهان به پاس خدمات فراوان و عظیم که برای بشریت
انجام داده اند سزاوار احترام بسیار اند . برای بزرگداشت مقام
کارگر است که روز اول ماه می منحصراً روز بین المللی کار در تمام
جهان با مراسم خاص تجلیل میشود .

کارگران ، که در تاریخ کشورها نقش سازنده ای را بازی می کنند
و حرکت ایشان و کار ایشان در جهت رشد و تسریع تکامل تاریخ
است واجد احترام زیادی در جامعه اند .

بازگشت این حقیقت است که امسال روز بین المللی کارگر اول ماه می
در سرتاسر افغانستان بخاطر قدر دانی از مقام کارگر با مراسم
خاص و باشکوهی تجلیل گردید . زیرا کارگران باتلاش که در جهت
رشد و تکامل تاریخ می نمایند مقام والا و ارزشمندی در جامعه
دارند و بایست از کار ایشان و از خدمت های آنها قدر دانی بعمل
آید .

ما بخاطر آنکه کارگران دلساختمان جامعه و در فراهم آوری
رفاه و سعادت انسان عرق می ریزند و کار میکنند و بخاطر آنکه
رنج بی کرانی را برای آسایش بشر متحمل میشوند این روز خجسته
و پر میمنت را برای کارگران جهان و افغانستان تبریک و تهنیت میگوئیم



قسمت سوم

ترجمه و نگارش ع. هبا

وطن و عقیده

کننده سعادت واقعی و حقیقی مردم بار آیند، و گفتیم این نوع ملت ها در نتیجه، دیر یا زود رو به زوال و انحطاط خواهد رفت، و اینک در زمینه اینکه آیا پیشرفت های مادی در آخرین درجه و سطح خود، باز هم آیا توانسته خویشختی واقعی بیاورد؟ این رایور را در دامان گفتار خویش می ریزیم:

یکی از مسئولین امور پوهنتون بریستون اضلاع متحده امریکا، در موقع تحقیق از احوال و چگونگی محصلین و پیرامون مشکلات ناشی از این رهگذر، اینگونه ابراز عقیده کرد: قسمت عمده محصلین و محصولات، گرفتار یکنوع نابسامانی های اخلاقی و روانی اند و بدون شک یگانه عامل ایجاد گرایش مشکلات و این گرفتاری های روانی و این انحطاط اخلاقی، پیروی و سرگردن بیک زندگی افراطی و عیاشی های بی بند و باری است که مرز و سرحدی نمی شناسد و نقطه توقفی ندارد.

این دانشمند در نظریات خویش علاوه میکند که ازدواج جوانان در مراحل ابتدایی جوانان، می تواند حدی برای این رویدادها و این انحرافات اخلاقی، تعیین کند و تا جایی ساحت آنرا محدود سازد، زیرا در نظرا و محصلینیکه در سنین اول جوانی ازدواج کنند کمتر با انحرافات اخلاقی راضی خواهند شد.

این دانشمند باتأثر از اظهار این حقیقت تلخ نیز خود داری نمی کند و پوست کنده میگوید که ارقام و احصائیه که در دست ما رسیده نشان میدهد که در حدود ۱۲ درصد مجموع محصلین و محصولات در امریکا در نتیجه این بی بند و باری های لجام گسیخته و عیاشی افراطی، دست به خودکشی میزنند و خویشان را قربانی اقتضایات اخلاقی میسازند.

و با صدای رسای خویش این ندا در میدهد که: **الله اکبر... الله اکبر...** صدایی که زمانی در زیر تازیانه وحشیانه خدا تا پرستان مکه، آهسته آهسته و زیر لب، احد... احد میگفت، اکنون بر فراز کعبه، این زمزمه را بگوش جفا نیا ن سر میکند که: **لا اله الا الله محمد رسول الله...** اما آن دیگران، آن خونا شامان، آن دشمنان حق و حقیقت و بالاخره آن دشمنان قوی پنجه سعادت بشری، امروز همه خاموش اند و سر در کفن سیاه تاریخ پیچیده اند و تخم لعنتی برای خویشان بذر کرده اند.

گفتیم پیشرفت های چشمگیری که بر پایه های اخلاق استوار نباشد و مبادی اجتماعی مثبت و معقولی نداشته باشند، نمی توانند تائید

میکرد، به تشکیل دولت بزرگ و جامع الاطراف اسلامی، مؤلفی شدند و بر نامه های اصلاحی خویش را یک یک پیروز مندانه تطبیق و عملی کردند، هر حله بمر حله نیرو مند تر شدند و دائره اسلام روز بروز وسیع تر گردید و ارتش اسلام نیز منسجم و بر صلابت بار آمد و زمینه برای نجات وطن اصلی این رهبران اسلام، هر روز بیش از روز دیگر، مساعد تر گردید.

آنها بیکه درد دل وادی ها و صحرا های سو زان، مخفیانه راه مدینه رومی پیمو دند، حا کمیت و شوکتی کم نظیر یافتند، آن (بلالی) که در مکه بدست جا بران نابخورد، اذیت و شکنجه میدید، جندی بعد بر فراز کعبه بالا میروید

روحیه اسلامی در میان اجتماعات و آشنا ساختن آنها بمبادی و ارزش های زندگی بخش اسلام است، متین تر و مستحکم تر سازند.

ایشان مدینه را بحیث یک پایگاه و یک مرکز، و بالاخره یک سنگر، برای اجرای برنامه های همه جانبه و برنامه ها بیکه همه جز در راه مصالح حقیقی جهان انسانیت، و جز تا مین سعادت و خوشبختی برای همگان، و جز تبلیغ و تنویر ذهنیت ها و عقاید بشریت، بمنصه عمل و تطبیق نمی آمد، تعیین کردند.

این رهبران نامی اسلام در طول مدت هجرت و کارشان در مدینه هیچگاه هم (مکه) را از یاد نبرده بودند و برای آزادی آن از زیر پای ستوران آدم خوار و معنی ناپسند، پیوسته پلانهای باخود داشتند.

آنها در (مکه) نخستین حرکت اصلاحی خویش را که بحیث پایه اساسی قیام اسلامی بشمار می آمد آغاز کردند و مدتی با تحمل شدید ترین دشواری ها، برای دعوت مردم بسوی حق، مبارزه نمودند و از هر گونه مساعی ممکنه دریغ نکردند، و بی دوام مبارزات ایشان در (مکه) به علت نامساعد بودن اوضاع، و به نسبت محدود بودن مبارزان، به مصلحت مکه و مردمش، و هم بمصلحت مبارزه و جهاد نبود، لذا به اساس ارشاد الهی آنجا را ترک گفتند و بمنظور جستجوی مرکز مساعدی برای تأسیس حکومت اسلامی، مدینه را مسکن خویش گزیدند.

این پیش آهنگان اسلام همان طوریکه و طیفه خطیر شان ايجاب

شخصیت های بزرگ اسلامی را معرفی میکند

مولوی عبدالرحیم از دارالعلوم اسلامیہ بلخ

حضرت ابولبابه (رض)

خدا (ص) آن دورا بر باز گشت امر کردند و آنرا بعد از شلیک چند تیر بسوی دشمن بمدینه بازگشتند. همچنانیکه پیغمبر اسلام (ص) او را در مدینه در غزوه بدر سال دوم هجری بعیت نائب خود معین کردند در غزوه سوئق که در آن ابوسفیان اراده حمله بر مدینه را داشت بعیت کفیل خود تعیین نمودند. همچنان رسول خدا (ص) او را در غزوه بنی قنیقاع عوض خود گماشتند.

در ماه رجب سال نهم هجری میان مسلمانان و مشرکین غزوه مشکلی بنام غزوه تبوک ویا عسره که در آن هوای تابستان خیلی گرم و موسم جمع آوری حاصلات نیز بود، از طرف دوری راه و ریگزار صحرای وقت و سایل دهن بیک شتر بنوبت سوار شده برای دو تن روزانه یک خرما تقسیم می شد و آخر چنان بقیه در صفحه ده

این صحابه جلیل القدر که بعضی ها او را بنام رفاعة بن عبدالمندرانقاری اوسی و گروهی هم بنام بشیر یاد می کنند، کنیه اش بنامش غلبه یافته از زمره نقباء امت رسول خدا علیه السلام میباشد که بابیغیر خدا (ص) درسی از جنگ ها که از آن جمله بدر میباشد اشتراک کرده است. این هشام در رساله خود از ابن اسحاق روایت می کند که وی بدر را مشاهده نکرده است زیرا رسول خدا علیه السلام نخست عمر ابن مکتوم را بعیت نایب خود در ادای نماز مسلمین درین جنگ موظف نمودند بعدا ابو لبابه را از (روحاء) باز گردانیده بعیت کفیل خود تعیین کردند.

ابن هشام باردیگر از اسحاق روایت کرده میگوید که ابولبابه ابن عبدالمندرو حارث بن حاطب بابیغیر خدا (ص) برآمدند و رسول

چرا ویلی برانت استعفاداد

اتحادی آلمان را در يك بحران سیاسی قرار داد و اولین امری را که بایست هر چه زودتر اجرا کند انتخاب شخصی است بحیث جانشین برانت اما يك روز بعد از استعفای او اعلان گردید که حزب سوسیال دموکرات تشکیل جلسه داده و هلموت شمیت

وزیر مالی آلمان را بحیث کاندید حزب برای احراز کرسی صدرا ت جمهوری آلمان تعیین نمود. قبل از انتخاب وی

از طرف حزبش برای احراز این مقام سنیاستمند آلمان حکومت آلمان غرب به چنین امری عقیده گام داشتند.

هلموت شمیت مردیست ۵۵ ساله و بحیث معاون ریاست حزب سوسیال دموکرات نیز وظیفه داشت. مقامات

رسمی حکومتی جمهوری آلمان معتقد اند که شاید شمیت می تواند بحیث صدر اعظم آلمان را به تاریخ ۱۶ می طرف قبول واقع شود مقامات مذکور فکر میکنند که وی شخصی با نیروی و صاحب نفوذ است و از دیر زمان باینسو بحیث جانشین برانت فکر میشد.

در عین زمان رهبر حزب کو چک دموکرات آزاد والتر شیل وزیر خارجه جمهوری آلمان بحیث کاندید احتمالی فکر می شد. اما این

امر در جلسه متحد احزاب سوسیال دموکرات و دموکرات آزاد مربوط است که در آینده نزدیک صورت می گیرد و کاندید خود را اعلام میکند

و در عین حال درین جلسه راجع به تقسیم پست های حکومت مذاکراتی صورت میگیرد.

عنوانی که ستاف هایمنین رئیس جمهور آلمان غرب نوشته و در آن استعفای خود را اعلان کرد. وی درین نامه تمام مسوولیت سیاسی مربوط به قضیه جاسوسی گیسوم را خود قبول کرده است.

بدینصورت ویلی برانت که شصت سال دارد و از ۲۱ اکتوبر ۱۹۶۹ بحیث صدرا عظم جمهوریت اتحادی آلمان اجرای وظیفه می نمود از صحنه اداری آلمان کناره رفت

برانت از سال مذکور در راس احزاب ایتلافی سوسیال دموکرات و دموکرات آزاد حکومت را تشکیل داد. وی با وجود آنکه از چوکی صدارت استعفا داد اعلام نمود که به حیث رئیس حزب سوسیال دموکرات باقی خواهد ماند.

حکومت جمهوری آلمان که برانت در راس آن واقع بود در سال ۱۹۷۰ در مذاکراتی سهیم گرفت که هدف آن عادی شدن روابط بین آلمان غرب و آلمان شرق بوده و هم ایجاد صلح باعد.

از کشورهای اروپای شرقی بوده است برانت در حقیقت بانی و مبتکر اوست پولتیک جمهوریست اتحادی آلمان است که هدف آن نزدیکی و ایجاد صلح با بلاق شرق بوده است و علاوه تا ویلی برانت در

امر دیتانت شرق و غرب نقش بازی داشته است و بدون شك برانت در مذاکرات خلع سلاح شرق و غرب بر

زندگی خاصی داشت وی در اثر همین کار های خود توانست جایزه صلح نوبل را کما می کند. بهر حال، استعفای برانت جمهوریست

بهر حال آنچه باعث برانداختن ویلی برانت از قدرت می باشد یکنفر مهاجریست که در جمله سه

تن از همکاران نزد يك سیا سی اجرای وظیفه میکرد. این شخص کوئتر گیسوم نام دارد و بعد از مهاجرت به آلمان غرب به حزب سوسیال دموکرات برانت شامل گردید. با شمول خویش به حزب نه تنها يك عضو حزب شد بلکه درین حزب وظیفه ای را بقسم وسیله ارتباط بین اداره برانت و اداره ملی اجراییه حزب سوسیال دموکرات اجرا مینمود. گیسوم که ۴۷ سال دارد، در سال ۱۹۷۰ بحیث همکار برانت در قسمت پالیسی اقتصادی بکار آغاز نمود گیسوم اصلا در سال

۱۹۵۸ به حزب شامل شده و از همان آغاز در فکر آن بود که چطور راه خود را بسوی ارتقاء و پیشرفت در حکومت برانت باز نماید. در حقیقت این خصوصیت او سبب تعجب حلقه های ژورنالیستی شده بود بالاخره مدت کوتاهی سپری نشده که مقامات مسول آلمان غرب كشف کردند گیسوم يك جاسوس بود و بر اثر همین امر وقتی وی از يك مسافرت به فرون باز گشت گرفتار شد. همین فعالیت ها و گرفتاری او افتضاح سیاسی بار آورد که در اثر آن ویلی برانت مجبور به استعفا گردید.

روز يكه برانت به این بحران مواجه گردید تمام روز مصروف آن بود که در مورد تصمیمی اتخاذ نماید ولی بآنکه رفقایش اصرار ورزیدند از اتخاذ تصمیمی مبنی بر استعفا پیش خود داری کند برانت نامه ای

درین هفته در حالیکه فرانسه در عین جریان، انتخابات ریاست جمهوریت قرار داشته و مبارزه بین رسکارد دستنگ وزیر مالی و وزیر حزب جمهوری خواه مستقل و فرانسوا امیتران رهبر حزب سوسیالست و کاندید مشترک احزاب چپ آلمان را در دور دوم انتخابات جریان دارد بحران سیاسی در يك کشور دیگر اروپا در

جمهوریت اتحادی آلمان واقع گردیده که نه ناشی از کدام انقلابیون است و نه از اثر اعتصابات و مظاهرات و نه هم ناشی از کدام اختلافی بوده در داخل حکومت آلمان بلکه این بحران

ناشی از يك عمل جاسوسی است که توسط یکی از همکاران نزدیک سیاسی

برانت صورت گرفته و این امر منجر به استعفای او گردیده. در نیمه شب ۱۷ آور بصورت ناگهانی اعلام

گردید که ویلی برانت صدر اعظم جمهوری آلمان استعفا

نموده است. استعفای برانت نه تنها در داخل جمهوری آلمان باعث تعجب و تأثیر عمیق مردم واقع

شد بلکه این موضوع اکثر کشورهای های بلاق شرق و غرب اروپا و سایر

نقاط جهان را به تعجب و تحیر اندر ساخت. چه برانت در طول دوره

کارش بحیث صدرا عظم آلمان عرب و قبل از آن باعث ایجاد و انجام اموری گردیده است که در زندگی مردم آلمان و در امر صلح جهانی ارزش خوبی دارد.

۳۰۰ شعر ها ناسروده ماندند

قصه رابعه قصه فریاد در گلو خفه
شده زن جامعه ماست در زمان او
و همه زمانهای دیگری که گذشته
است

تا کنون آنچه بخور د بیننده
سینمای کشور مارفته در مجموع
خود تفاله های بی بوده است از
ابتدال شرق و غرب.

ماسکس را رد نمیکنیم؛ اما آنرا از
ابتدال دور نگاه میداریم و باشیوه
هنری بمردم خود میدهیم



سبا عثمان در نقش رابعه



در نقش بکتاش

ماجرای زندگی رابعه و بکتاش فلم تهیه نماینده؟
در مرحله اول انتخاب موضوع بر سر ای
نخستین فلم این موسسه کمتر مورد بحث
بود. هدف آن بود که کاری در زمینه هنر
هفتم در کشور آغاز گردد و خوب آغاز گردد.
از میان داستانهای متعددی که برای تهیه
سناریو ها پیشنهاد گردید قصه را به و
بکتاش جالبتر می نمود و آمو زنده تر، این
قصه يك روایت ساده تاریخی ویا داستان
عشق نیست، رابعه گرگتر ی است که میتواند
سمبولی باشد برای يك زن آزاد اندیش
جامعه افغانی در شرایطی که تمام ضابطه های
اجتماعی علیه زن و مقام او تدوین میشده است.
- ممکن است بگوئید منظور شما از فلم
آموزنده چیست و این فلم از کدام جهات
اجتماعی و با توجه بکدام واقعیت های عینی
مخیلی ما میتواند بمساله آموزش در سینما
راه دهد و مثلا جلوه گر ابتدال گردد؟
وقتی شما از ابتدال نام میگرد که پرده
های سینمای کشور مارا به خود اختصاص
داده است در حقیقت پاسخ پرسش خود را
گرفته اید آنچه که تاکنون بخور بیننده
سینمای کشور مارفته است چه بوده است
جز تعدادی تصاویر متحرک خالی از احساس
وگاه منظر برای جامعه تفاله ابتدال سینما
هندو ایران ویا آنچه که از غرب در اینجا

عبدالله شادان

رابعه این پرده نشین بلخ بیکار دیگر
از پشت دیوار تاریخ سر میکشد از وریایر
های انسانوی بیرون می آید و خودش را بیرون
ریز میکند، با همه شخصیت عاطفی اش و
تأثیراتش در مقابل ما قرار میگیرد و عشقی
را بنمایش میگذارد که میان او و انسان زمانش
فاصله عمیق و پریشونی ایجاد میکند.
قصه شور انگیز عشق رابعه به بکتاش
قصه عادی عشقهای زمان ما نیست که با جرقه
ای روشن گردد و بادی خاموش گراید.
این قصه فریاد در گلو خفه شده زن
جامعه ماست در طول تاریخ، فریاد در مقابل
سنت های که احساس زن را بنجیر کشیده و
ماتع رشد شخصیت اجتماعی او گشته است.
فریاد از ضابطه ها و سلطه های یکجانبه ای
که داغ میت را بر پیشانی زن حاکم میکند و باد
اجازه تبارز احساس و بیان آنرا نمیدهد.
و زندگی رابعه در مجموع خود با حادثه
ها و رخداد هایش مبارزه است علیه این
شرایط ظالمانه، مبارزه است برای شکستن
زنجیر ها، برای پایان بخشیدن زندگی های
فاجعه آمیز و غم انگیز، و چنین زندگی
است که روی پرده سینمای کشور پیاده میگردد.
اولین پرسش متوجه تدیر است، تهیه کننده
واکتور فلم.
- چه انگیزه ای وادار تان ساخت که از

بخرانید موضوع غاید فلم چه میشود، بیننده این فلم چه کسانی اند، مخصوصاً که تعداد کم سینماهای کشور نیز این مشکل را دو چندان بزرگ میسازد.

اگر قبول کنیم که مثلاً سگس آنطور که تاکنون برای بیننده کم سواد و بیسواد ما عرضه شده است نوعی ابتذال است در هنر عفت، ما فقط میگوییم سگس داشته باشیم اما نه سگسی تحریک کننده یکپسیده انسان بحریم، سگس ما شکل هنری خواهد داشت طوری که ذوق عوام را درست رهبری نماید، در یک جهت خوب و آموزنده و در عین حال ذوقی.

موضوع غاید فلم درست است که مشکل است ولی بهر صورت این ریسک باید صورت گیرد خواه از جانب من و یا دیگری. ولی گویید فروش فلم در منابع داخلی را فروش آن در خارج میتواند جبران نماید. داود فارانی سناریست و معاون دایرکتور فلم هم حاضر است، از او میپرسم فلنامه شما با استفاده از کدام مواخذ نوشته شده است؟

سرفه صدا داری میکند و میگوید:

بهجرت میتوانم ادعا نمایم که در این سناریو بصورت مشخص از هیچ اثر کلاسیک و یا نوشته معاصرین استفاده نشده است گرچه رابعه در فلم ما شخصیتی دارد غیر از آنچه که دیگران برای او ساخته اند... میتوانید در این زمینه روشن تر صحبت کنید و مثلاً بگویید میان گرگتری که شما برای رابعه ساخته اید تا رابعه دیگران از نظر شخصیت عاطفی و تأثرات روانی و یا آنچه که در مجموع خود این شخصیت را می سازد و تبارز میدهد چه اختلافی وجود دارد؟

تاکنون آنچه درباره رابعه و شخصیت او نوشته شده است عطف توجیبی بوده به عشق و بس نه بنا و سازنده گرگتری او، شخصیت او و مبارزات او اما رابعه از نظر ماکر کمتر غیر از این دارد احساس وطنپرستانه یا رز یافتنه رابعه در این فلم و مشابهت های عینی عاطفی او در همین جهت با یکتاش انگیزه

لطفاً ورق بزنید



صحنه ای از فلم ... و شعر ها تاسروده ماندند.

ابتذال و ذوق عوامی در فلم گردید.
- شما میدانید که بیننده سینمای کشور ما باین ابتذال عادت کرده اند. شما در اولین فلم خود اگر خلاف ذوق عموم کاره نائرا

داود فارانی:

شخصیت و گرگتری رابعه در فلم ما چیز است غیر از آنکه در داستانها متقدمین و معاصرین برای او ساخته اند.



صحنه ای از فلم

بنمایش گذاشته شده است نه جوابگوی نیاز فشرهای کم سواد و بی سواد ما بوده و نه هم جالب برای روشنفکر کشور ما که طالع لب فلمهای سنگین هنری است و القاء معقول را طریق هنر عفت.

از اینجاست که ضرورت بیای ایستادن سینمای ملی مطرح میگردد و خوبتر آنکه آنچه در این سینما به مردم عرضه میگردد روشنگر نموده های ملی، پدیده های تاریخی و معرف کلچری باشد که بیش از پنج هزار سال درخشیده است.

شما می خواهید ادعا نمایید که ندرین فلم دست اندر کار ساختن فلمهای سنگین هنری



فضل الله فرهاد در نقش سربازك



محمد زلیر در نقش حارث

من برای سازندگی کرکتر های این فلم بصورت مشخص از هیچ داستانی استفاده نبرده- ام اما در مجموع همه آنها برایم سایه داده اند. سازنده و تبار زدهنده شخصیت رابعه عشق نیست، احساس وطنپرستانه اوست.

بکتاش نمایندگی از خواست های طبقاتی حاکم بر زمان خود میکند، خواست های طبقه محروم و ستمکش در مقابل امتیازات صدر نشینان اجتماع سیماسیگوید:

رابعه از نظر عاطفی و روانی و از نظر دید اجتماعی هم طراز بکتاش است در حقیقت او بکتاش دوم است و یک رابعه سرد، سرد به مفهوم واقعی آن



سیما عثمان در نقش رابعه



بدینزین لباس از روی چمدن های صورت گرفته می توانید ادعا نمایید که این لباس ها همان چیزی است که در زمان وقوع حوادث فلم پوشیده می شده است؟

مادر تهیه لباس و انتخاب دیزاین آن از مدل های روزیم ملی و باتو چه به نوعیست لباس های دوره غزنوی و سامانی استفاده نموده ایم. شادان بلب و روی آویزان و خسته وارد اتاق میشود و قبل از دست دادن و احوالپرسی با همکارانش بیاله جای را از روی میز بر میدارد و مینوشد، از او سوال میکنم.

سیتوانی کرکتر بکتاش را آنطور که شتاخته ای و باید بسازی اش بما معرفی کنی.

بکتاش از نظر من در مجموع شخصیت خود نمایندگی از هیونیزم عصر خود میکند با این خواست ها مبارزه میکند و می خواهد فاصله عمیق و پرشدنی میان طبقات را بین و بالای جامعه را از میان بردارد، همین خصایص در این شخصیت است که وادارم نمود زندگی او را باز طی نمایم.

از نظر خودت چقدر در این سازندگی و بازتابی شخصیت بکتاش موفق هستی؟

بوجود آمدن چنان عشقی میان آندو میگردد که در وجود هم تحلیل روند یعنی در این فلم اگر این احساس وطنپرستانه مشابه میان رابعه و بکتاش وجود نداشت این معنی را ارائه میکرد که عشقی هم در میان آمده نمیتوانست، در حالیکه در تمام آثار نوشته شده درباره این واقعه تاریخی مبارزه و حرکت اجتماعی دوش بدوش رابعه و بکتاش باز تابانی است از عشق آنان برخورد رومانیک آنها نیست به همدیگر.

پس شما کاملاً از یک نظرگاه تازه شخصیت های فلم را تبارز میدید و در مجموع تم اصلی این شخصیت ها عشق نیست و وطنپرستی است؟

بلی همین طور است. - نظر شما در مورد سیماسی چیست، او توانسته است در قالب نقش خود نا خصل شود و شخصیت رابعه را تبارز دهد؟

من از کار او راضی هستم سیماسی آنکه تازه کار است و بازی در نقش رابعه او لیکن کار سیماسی اش خوب از عهده این مشکل برآمده است.

داؤد فارانی در نقش گمب



رابعه در حضور پدر فرمانروای بلخ

در فیلم رابعه و بکتاش بیش از یک هزار نفر لشکر ظاهر میگردند مدت فیلم از ۹۰ تا ۱۲۰ دقیقه تخمین شده و تاکنون ۳۰ دقیقه آن فلمبر داری گستر دیده است.

بعضی از صحنه‌های این فیلم در هرات و با صفحات شمال کشور تهیه میگرد.



الف هروی - در نقش میرک

بگذارید دیگران قضاوت نمایند و بعد از دیدن فیلم خالق علیل دایر کتر فلم در پرش یک پاسخ در زمینه تلقی ویر داشت خاص که از زندگی رابعه و بکتاش و تراز دی زندگی شان دارد و در این مورد که چگونه صحنه سازی میکند و کتر ماریه نمایش مگذارد، میگوید:

من فکر شان را نباید میکنم، آنچه در مجموع از این سناریو باید ساخته شود تبارز خواست های طبقاتی و هیو نیزم مسلط بر زمان فرمانان داستان است که این حماسه را

آفریده است این درست نیست که عشق را در نهایت آن تجلی دهنده این حالات خاص و مبارزات پیگیر انسانی معرفی نمایم، انسان های این فلم مانند همه انسانهای دیگر زاده شرایط خوداند، آنکه بر خود دار از امتیازات طبقاتی است با تمام قدرت از آن دفاع میکند و در مقابل بکتاش نه پسند می کند.

میوانید بگوئید در این فلم چند نفر در مجموع نقش دارند.

دوازده نفر در رلهای اصلی و بیش از یک هزار نفر سیاهی لشکر و در رله های فرعی.

آخرین پرسش برای شما دختر اول فلم طرح میگرد، از اومی خواهم شخصیت رابعه را از دیدگاه خاص خود تحلیل نماید و نقاطی عاطفی و روانی اش را بازگوید.

او میگوید:

رابعه در مجموع شخصیت خود دختری است و تنبیرست و طرفدار اصل توازن حقوق و عدالت اجتماعی و همین انگیزه است که او از خواست های طبقاتی و امتیازات وابسته به آن جدا گردد، در این راه مبارزه نماید و بجنگد، او از نظر عاطفی و شخصیت روانی خود هم طر از بکتاش است در حقیقت بکتاش دوم است یک رابعه مرد به مفهوم واقعی مرد است.

من وقتی در نقش او ظاهر میگردم و در قالب او فرو میروم احساس میکنم همه تائرات او، همه سوز نهان او و همه فریاد های در گلو مانده او در وجود من زنده میشوند و نگ می گیرند و حالت پیدا میکنند.

رابعه سمبول یک زن واقعی مبارز است در طول تاریخ ما و من افتخار دارم که در تاریخ سینمایی کشور در نقش او ظاهر میگردم - این اولین کار سینمایی شماست؟

بلی.

چه انگیزه ای و از تان نمود آغاز کار سینمایی گردید، از سینما چه انتظاری دارید؟

ذوق و علاقه شخصی محرک من بود ولی آنچه که و دارم ساخت بدون در نظر گرفتن شرایط محیط کار سینما و اکت برای هنر هفتم را ترجیح دهم خود سناریو است و نقش من.

از او واز ندرت فلم که حاضر شده است برای ژوندون مطلب اختصاصی بدهد تشکر میکنم و از اتاق خارج میگردم.



انسان های این فلم مانند همه انسانهای دیگر زاده شرایط خود اند

په مصنوعي وزرونو سر ه فضا تداد

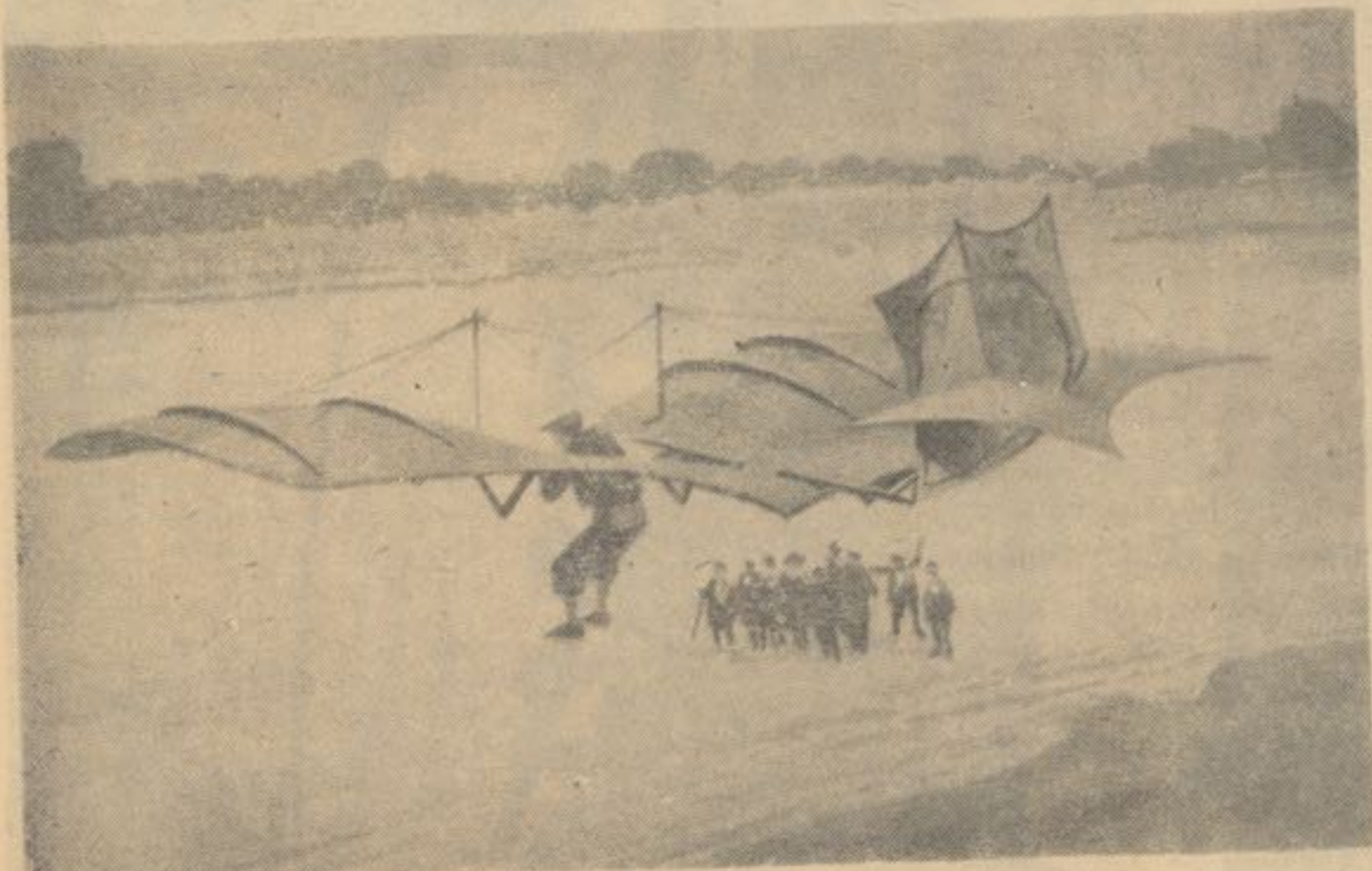


(يانيس) ۳۵ کلن يو ناني خلمی
چې ده مصنوعي وزرونو په مرسته
په فضا کېنې دآزادی الوتنی په سرتو
رسولو سره دبشر پخوانی هیلې تر
سره کړه .

په ۱۶۷۹ کال، (دشفورز) په ۱۷۷۲
کال او (دگن) په ۱۸۱۲ کال کېنې
خوسره ددی دنو موږو دریوتنوخه
هیڅ یوه الوتنه بریالی نشول .
(دگن) یخېل الوتنی نکی ماشین
باندی دومره باور درلود چې حتی

دبشار له اوسیدونکو څخه و، دخان
دپاره یوه جوړه مصنوعي وزرونه
جوړ کړي اود هغو په مرسته وکولای
شو چې له ځمکې پورته شي اود
(تراسمین) د سیند دپاسه والوزی
مگر سمدستی راولوید اوپه پنبه
پي ماته شوه. وروسته بیایو انگلیسی
چې (اولیویر ما لمسیو ری) نومید،
دخان دپاره دوه مصنوعي وزرونه
جوړ کړي اووالوت مگر هغه هم راولوید
اودواړه پنبی پي ماتی شوی. په
۱۴۹۲- او ۱۵۰۲ کلو کېنې هم
(لیو نارد او نیچی) ایټا لوی نابغه
الوتنی په فکر کېنې ولوید اوددغه
هدف په لاره کېنې دالو تګو دالوتنی
اود هغو د وزرونو د جوړښت د
څرنګوالي په څېړنه لاس پوری کړ
اوپه هغه یاد داشتونو کېنې چې له ده
څخه پاتی شویدي، د الوتونکو د
وزرونو د جوړښت شکلونه لیدل
کیري . وروسته له هغه (لیونارد
(او نیچی) دیوه الوتنی نکی ماشین
دپاره یوه طرح جوړه کړه، مګر دوی
تنه فرانسویان وچې لومړنی الوتونکی
ماشینونه پي جوړ کړي یعنی (بسمر)

یو تن یو نانی ۲۵ کلن سړی
دلومړی ځل دپاره په دی بریالی
شویدی چې دهغو مصنوعي وزرونو
په مرسته چې پي د خان دپاره
جوړ کړیدی، فضاتپه والوزی .
۱۴۰۹۲ - ۱۵۰۲۹۱ کلو کېنې ((لیو
نارداوینیچی)) ایټالوی نابغه؛ دالوتنی
په فکر کېنې ولوید او ددغه
هدف په لاره کېنې پي دالوتونکو
دالوتنی اود هغو دوزرونو دجوړښت
دڅرنګوالي په څېړنه لاس پوری
کړ .

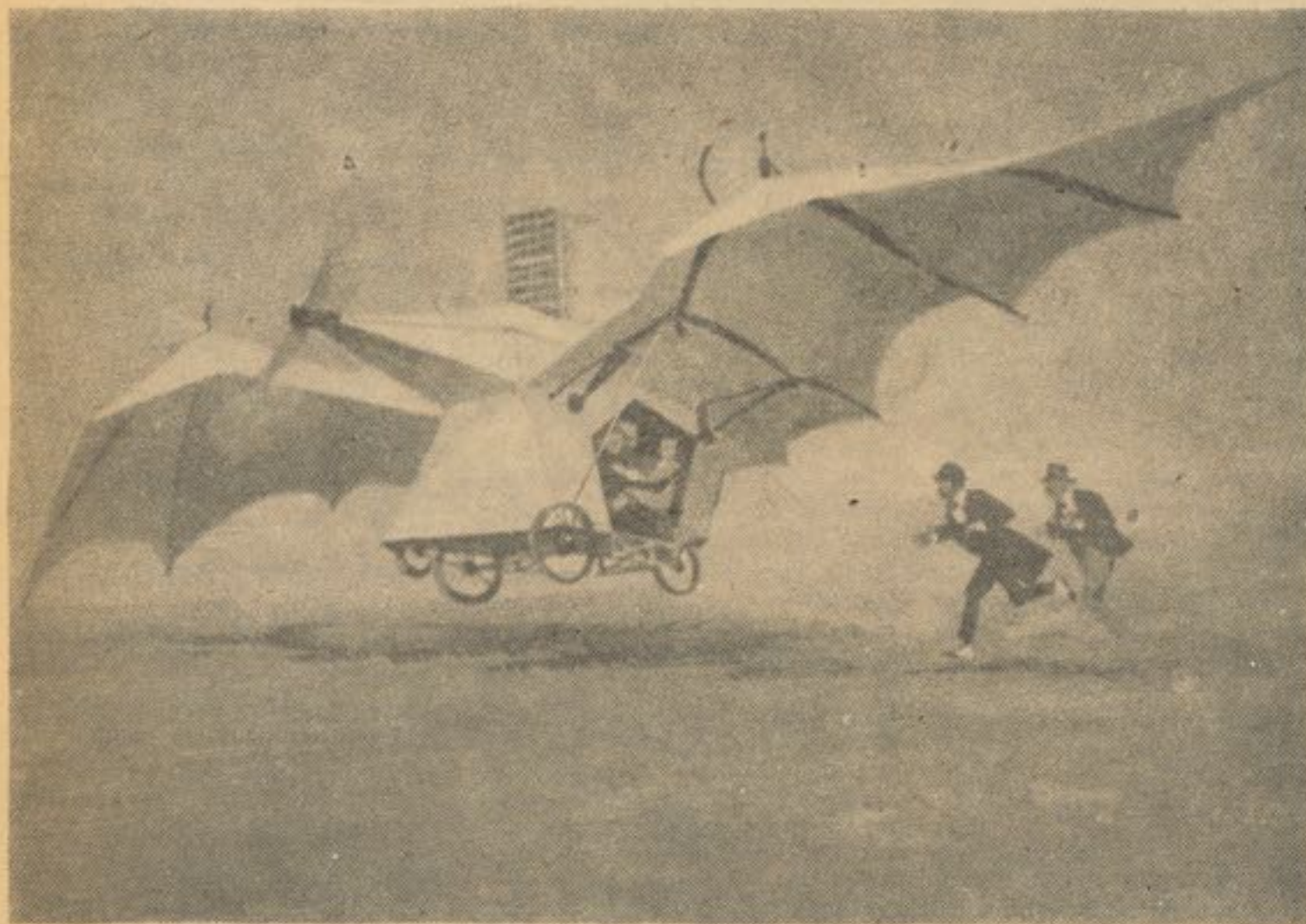


دوزرونو په مرسته الوتنه دبشر
له ډیرو سترو آرزو ګانو څخه ده.
انسان چې دخپلو درنو غږو په وسیله
پام ځکه باندی ژوند کولو ته اړ شویدی
دآزادو الوتونکو په نسبت پي حسد
کړی اوله همدغه امله پي هڅه کړیده
چې فضا ته دالوتنی دپاره وسایل
پیدا کاندی. الوتنی، راکتونه او
فضایی بیړی. دهمدغی آرزو نتیجه
او شمه ده، مګر هغه خوند چې
پخپلو وزرونو الوتنه پي لری،
د الوتنکی سره پي
نهلری. له همدغه امله ده چې له
پېړیو راهسی او زمونږ په عصر کې
هم پوهانو او ماجرا غوښتونکو
کسانو هڅه کړیده او کوی پي چې د
بشر دپاره وزرونه جوړ کړي ترڅو
وکولای شي دهغو په وسیله فضاتپه
والوزی .

دپنځلسمی پېړۍ په پای کېنې
یو ایټالوی ریاضی پوه چېر (پروزی)

لومړنی څوک چې وکولای شو د څوسوه مترو په لږوالی فضا ته والوزی، د (اتولیلیا نتال) په نامه
یوالماني و مګر هغه د ۱۸۹۶ کال داپریل په ۲۴ نیټه په دغه لاره کېنې مړ شو .
ژوندون

د انسان الو تنه د بشر ستره هيله تر سره کړه



ليونارد داوینچی دیوه الوتونکی ماشین دپاره یوه طرح جوړه کړه، خودری تنو فرانسویانو ددغه طرح په مرسته د الوتونکو ماشینو نو په جوړ ولو بریالی شول، مگر دری واړه پخپلو الوتنو کښی دناکامی سره مخامخ شول.

پورته کیږی او هغه وخت چه دموتی گړندیتوب په یوه ساعت کښی خلوینست کیلو متروته نه وی رسیدلی چه (یانیس) په یوه ثانیه کښی د ۱۳ مترو په چټکتیا لوړخی اودده دافقی الوتنی گړندیتوب په یوه ساعت کښی ۱۳۵ کیلو مترو ته رسیدی او کله چه ټاکلی لوړوالی ته رسیدی دهغه لوړوالی چه د فو لادی کیبل داوړدوالی سره سم وی، کیبل خوشی کوی اوله هغه وروسته دخپلو وزرونو په مرسته په فضا کښی په آزادډول الوتنه کوی.

(یانیس) کولای شی چه پخپلو وزرونو سره دواوړوټه له ډکو څوکو څخه تیر شی لومړی ځان د دری خواته غور ځوی او وروسته بیا دخپلو وزرونو په مرسته په فضا کښی الوتنه کوی. که باده مساعدی لوری څخه وی یعنی دباد گړندیتوب په ساعت کښی له ۲۵ څخه تر ۴۵ کیلو مترو پوری وی (یانیس) حتی کولای

پاتی په ۶۳ مخ کی
صفحه ۱۳

د (یا نیس) د اختراع په وجه اوس اوس بشر خپلی یوی ستري هیلې ته رسیدلی دی. د (یا نیس) مصنوعی وزرونه دوه نیم متره اوږد والی او شل کیلو دروند والی لری. دغو وزرونو په مرسته بی له دی چه له کوم ماشین څخه پکښی کار واخیستل شی د سلو مترو تر لوړ والی پوری الوتنه کیدای شی. مگر د (یا نیس) د مصنوعی وزرونو غټه نیمگړ تیا داده چه نو موږی پخپله نشی کولای له ځمکی څخه پورته شی ځکه تر اوسه هیڅ یو انسان په دی بریالی شوی نه دی چه د کوم ماشین له مرستی نه پرته یوازی به خپله قوه له ځمکی څخه والوزی. له همدغه امله په لومړیو شیبو کښی یوموتی چه دیوه فولادی کیبل په وسیله د (یانیس) مصنوعی وزرونو تړل شوی دی، په حرکت راځی او (یانیس) وړاندی راکشوی هغه له یوی دندازی څفاستی اوزور وهلو څخه وروسته له ځمکی څخه

نور توان ورکوی، یعنی په دغو و وزرونو سره کیدای شی چه په فضا کښی نه یوازی په مستقیمه کرښه بلکه په هره خوا په ښی کیښه، مخامخ او د شااله خوا و الوتل شی یا نیس ددغی الوتنی په باره کښی وایی - (زه د خپلو مصنوعی و وزرونو سره په فضا کښی هرډول او په هره خوا کښی چه وغواړم الو تلای شم، زه دخپلی خو ښی تر برخی پوری لوړ تلای شم او هر وخت چه می زړه و غوښت ښکته کیږم. کولای شم چه له ځمکی څخه په آرامی سره والوزم یا پر مخکه کښیښم. د غره د څوکی له پاسه د الوتنی په حال کښی تیریدای شم. په فضا کښی زما د څنډ او الوتنی ریکا ډاوس اوس ۲۵ دقیقې دی. مگر کله چه می خپل وزرونه بشپړ کړ، دغه موده به زیاته شی تر اوسه پوری په فرانسه کښی څلور تنه په مصنوعی و وزرونو سره د الوتنی له امله مړه شوی دی، مگر

خلکو ته یی بلنه ورکړه چه یوه ډگر کښی سره راغونډشی اودده د الوتنی ننداره وکړی. مگر دهغه بالون سره سره چه پخپله ملاباندی یی تړلی و نشو کولای چه له ځمکی پورته شی او والوزی. خلک وړباندی ټوپ وکړ اوږیر یی ووهل. په ۱۸۳۳ کال کښی د «باکین» په نامه یو سړی په ۱۸۴۴ کال کښی یو بل سړی د (لتور) په نامه او په ۱۸۷۴ کال کښی د (گرف) په نامه دریم سړی دهغو الوتونکو ماشینو نوداز موینی په وخت کښی چه پخپله اختراع کړی و، سقوط وکړ او مړه شول. په ۱۹۲۷ کال کښی هم د (کلم - سون) په نامه یو امریکا یی پیلوټ دخپلو مصنوعی وزرونو دازمویلو په وخت کښی مړ شو. لو مړنی څوک چه وکولای شو دخوسوه مترو په لوړ والی فضا ته والوزی، د (اتو لیلیا شال) په نامه یو المانی و، مگر هغه هم د ۱۸۹۶ کال د اپریل په ۲۴ نیټه په دغه لاره کښی مړ شو.

مگر په پای کښی یو سړی پیدا شوی چه په رښتیا سره یی فضا ته الوتنه کړیده او هغه یوتن یو نانی د (یانیس - توماس) په نامه چه پنځه دیرش کاله لری اودیږی. د ماشین متخصص دی. (یانیس) دوه کاله مخکښی و کولای شو چه دخپله اختراع شوو وزرونو په وسیله په رښتیا او آسانی سره والوزی او اوس یی نوم په نړی کښی دیوه قهرمان په حیث پیژندل شوی دی. (یانیس) پخپله داسی وایی (ما په ۱۹۶۹ کال کښی د (بیل - مویس) په نامه د یوتن آستر لیا ئی سره د (فرانسس او گالو) په نامه په یوه مهندسی نقشه باندی کار کاو او په پای کښی می و کولای شو د ځان دپاره یوه جوړه مصنوعی وزرونه جوړ کړم او هغه ته د (رلتا وزرونو) نوم ورکړیدی یوه جوړه د یانیس اختراع شوی وزرونه پدی ډول دی چه فضا ته د الوتنی په وخت کښی انسان ته دما

میز مدور ژوندون

سرا رهنمائی کنید

به گروه محترم مشورتی مجله ژوندون !
احترامانه برایم را برایتان شرح می-
دهم و امیدوارم با بذل توجه و تعمق به اهیت
آن مرا رهنمایی نموده و مسئولیت و تکلیف
بنده را روشن سازید .
از یکسال به اینطرف توسط شخص دیگری
با مردی دوست شدم که فوق العاده انسان
شریف ، فداکار و دوست داشتنی است .
این دوست جدید من چند سال قبل با
یک دختر نسبتاً زیبا آشنایی پیدا کرده با آنکه
زن و چند طفل داشت این دوستی را آنقدر
ادامه داد که منجر به ازدواج آن دو گردید .
این گانوش عشق و محبت خیلی زود زیر
بادهای زمان خرد شد و برانه های آن صدای
با مطلوب آن دو انسان انعکاس میکرد .
روش نامطلوب آن دختر و عشقی که دوست
من از او بدل داشت باعث شد که دوست
من از فامیل یعنی پدر و مادر و برادران خود
جدا گردیده و چندی بعد زن اول خود را با
چند طفل ترک نموده و با این دختر جداگانه
خانواده ای را تشکیل داد .
حالاتها دارای چند طفل هستند ، دوستم
روزانه چارده ساعت کار میکند عرق میریزد ،
تلاش میکند تلاش برای یک زندگی بهتر بخاطر
عشق خود بخاطر اطفال خود و محضول این
همه رنج و تلاش روزانه را بدست خانم خسود
میدهد تا او هر چه خواست بکند . هیچ نوع قید
و قیودی در هیچ قسمت زندگی خانم خود
وضع نکرده است و هر چه او گوید دوستم
چنان کند .. اما ...
با این همه فداکاری و دوست داشتن ... زش
آن زنی که دوستم زندگی خود و چند نفر دیگر
را قربانی او کرده است آن زنی که
دوستم بخاطر سعادت او همه کار میکند ،
تلاش میکند زحمت می کشد ... آن زن ..
برایش خیانت میکند .
وقتی این مسئله را دانستم بنای نصیحت
را گذاشتم ... حقایق تلخ زندگی را برایش
گفتم هر چه یاد داشتم برایش گفتم در
آخرین تحلیل او گفت بتو مربوط نیست اگر
خودت هم خواسته باشی می توانی
واقعاً خجالت کشیدم .. بانهم دو باره
تلاش کردم داستانها ساختن و گفتم اما نتیجه
نداد تصمیم گرفتم مسئله را با دوستم طرح کنم
اما بخود لرزیدم از آنچه او در مقابل همه
فداکاری ، انسانیت و گذشت خود از زش
بیشت
نمیدانم چه کنم تکلیف من چیست
آیا از زندگی او شان کنار بروم و بگذارم هر چه
هستند باشند ؟ . آیا می توانم کدام عمل
مثبت انجام دهم ؟ . آیا می توانم او را
اصلاح کنم ؟
آیا این مسئله را با شوهرش طرح کنم ؟ . یا
دیگر دوستان طرح کنم ؟ . نمیدانم .
امیدوارم مرا جدا رهنمایی فرمایید . ممنون
میشوم چون از این ناحیه خیلی رنج می برم و
تأراحتی شدید دارم . با عرض حرمت .
ع. الف

ضابطه های خانوادگی و محلی و بدون داشتن
دولت قبلی ازدواج نموده اند تفاهم بیشتری
در زندگی شان راه یافته است؟ پاسخ باین
پرسش به عهده شما .

استاد امید .

من عقیده دارم که تمام از دواج های
گذشته در بنیاد خود خوش بختی زن و شوهر
را تأمین نموده است بلکه شرایط و ضابطه
های قرار دادی حاکم بر شهر نشین دیروز ،
امروز و با تمام قدرت خود در روستا ها و
شهر های کوچکتر یعنی در زندگی بیش از
هشتاد فیصد مردم ماحاکم است . همان
شیوه ها و رسم و رواجها ، همان
سنن و همان خرافات و در مجموع خود انتخاب
و خواستگاری از فامیل و قبول و رضایت جبری
از دختر و پسر ، اگر قبول کنیم که ازدواج جای
گذشته در چار چوبه چنین شرایطی توانسته اند
نقشی در تحکیم روابط خانواده داشته باشند
باین دلیل که این شرایط باستانی یک
قشر محدود همین اکنون هم در زندگی مردم
تعمیل میگردد ، باید شیوه های موجود
از دواجهای دهات و شهر های کوچک را هم خوب
بگوییم ، در حالیکه اینطور نیست؟
در گذشته طلاق و جدایی میان زن و شوهر
کمتر صورت میگرفت و دلیل آن محبت و
سازش واقعی نبود مرد طلاق را نوعی
تنگ اجتماعی محسوب میکرد و زن طلاق شده
هم در انتظار معنی میوه فاسد شده را میداد
از جانبی مرد حاکم مطلق بود و زن محکوم مطلق

به همکاری هتل سپین زر
غذای خوب با سرویس عالی فقط در رستوران هتل سپین زر
کافی هوز سپین زر همه روزه از ساعت ۸ صبح تا ۱۰ شب در خدمت
شما .

زیر نظر گروه مشورتی ژوندون

باشتراک :

استاد غلام علی امید : هنر مند نقاش

سید بی بی نقی : ژورنالیست عضو تفتیش وزارت معارف

س - محبوب : شغل آزاد

مریم محبوب : عضو مسلکی ژوندون

نظارت : از نجیب الله ر حقیق و روستا با ختری

نجیب الله ر حقیق .

ژوندون برای پاسخایی باین پرسش ها
به منظور اینکه جوانان میتوانند از تجارت
نسل سالمندتر در زمینه های بهبود روابط
خانوادگی و استحکام بخشیدن به آن استفاده
نمایند ، در این دور این سلسله بحث ها
این مساله را طرح مینمایند و از شما دعوت
میکند که باین پرسش پاسخ گر یید
که :

چرا جوانان با آنکه با ساسی عشق قبل از
ازدواج و برضایت و انتخاب شخصی بنیاد زندگی
زن و شوهری را می گذارند از توا فق و همگونی
فکری کمتری بر خود دارند و پدران و مادران
که با شرایطی کاملاً اختلافی و بر سرسلطه ها و

آیا همانطوریکه عده ای از جوانان ما ادعا
عشق ، شناخت و درک قبلی دختران و پسران
از وجود همدیگر شان ، تنها عامل و اساس
تحکیم روابط زن و شوهر بعد از ازدواج
است ؟

در این صورت نسل سالمند که در شرایطی
خاص ، بدخالت مستقیم پدران و مادران و بدون
داشتن شناخت ابتدای قبلی از احساس و نحو
تفکر همسر آینده خود ازدواج نموده اند ،
چگونه توانستند یک عمر با صمیمیتی بیشتر
و اختلا فی کمتر در کنار هم زندگی نمایند .



اشتراک کننده گان میز مدور ژوندون

در خدمت خانواده ها

قصه غصه ها

شما بگوئید، شما مشاورین عزیز صفحات خانواده زودن اگر این دختر این چشم و گوش بسته فریب خورده که ناگهان احساس میکند همه تقوا و طهارت بالودگی گراییده است از ترس رسوایی و بیم از نگاه های تحقیر آمیز دیگران راه فرار در پیش نگیرد، چه کند؟

تازه اگر بغانه بماند سر زوشت دردناک دیگری در انتظار اوست، پدری که در تمام عمر از یاد برده است که پدر است و صاحب مسئولیت، ناگهان تعصبات او زنده میگردند فریاد میزند، رسوایی راه میاندازد و در آخر نیز با این دختر رامیکشد و با اینکه آنقدر شکنجه اش میدهد و تحقیرش میکند که خود از زندگی بیزار گردد سه، پسر خاله و پسر عمه که خود هیچ ناشام بیراهه فریب راهی، بمانند و برای جلب نظر دختر همسایه و بدبخت نمودن او باهم مسابقه دارند، رنگ های گردنشان می پندد، صورتشان ارغوانی میشود و در حالیکه نف سربالا میاندازند میگویند: این تنگ تحمل کردنی نیست.

امان را ماول را انتخاب نمودم، فرار از خانه و بدم از آن شهر، پناهنده شدن به پسر کس و ناکس دروغ شنیدن و بهرور عادت کردن باین دروغها و بدم آشنا شدن با کزن و وسیله معاملات او گشتن و اکنون هم آلوده، بی پناه و بی دوست با سرنوشت تلخ و زندگی ننگین.

نمی دانم پدرم چه کرد، شنیدم که مادرم سخته گرد و شالوده خانواده ما از هم پاشید.

نمی خواهم جای صفحات شما را بیش از این بگیرم فقط به مادران و پدران بنویسید تا گرگها زنده اند بیشتر مراقبت بره های چشم و گوش بسته خود باشند، بنویسید که اگر پدرم میشوند مرا قب خا نواده اش میبود، اگر مادرم هوشیارانه تر معنی دوستی و دوست داشتن فرزندش را درک میکرد اکنون سرنوشت من چیز دیگری بود.

اما حالا مقدار تریاکی که بدست آورده ام نمیدانم برای گشتم کافی است یا خیر؟

از آنروز که راه زندگی ام را گم کردم، تا امروز که قصه برداشته های دیربای زندگی ام میگردم و شب زاده ام، بیش از ده سال میگذرد و حالا که این سطور را برای شما و به مقصد هوشدار و آتیه شما می نگارم، بار خاطرات سیاه و پرانده این سالها روی دوشم سنگینی میکند و مرا از زندگی بیزار میسازد. آخر ساده نیست ده سال قبل دختری بودم درس خوانده، زیبا و دوست داشتنی که در اغوش پدر و مادر مهر بان همه خواسته هایم برآورده میگردید و هر چاکه قدم می گذاشتم نگاههای حسرت بار دیگران بدرقه راهم بود، اما امروز زنی هستم بد نام و بدبخت که حتی تحمل وجود خودم برای خودم هم مشکل شده است و ناممکن، زنی که تمام لحظات زندگی نفرت او روی اس زده اش را در خلوت غم انگیزی میگذراند که گاه صدای نفس های تب آلود و هیجان زده و مرد گناه ورزی سکوت آرا در هم می کشند و گاه صدای فریاد هراس آلود زنی که از من می خواهد بازهم

شاید شما خانواده های خوب و نجیب، شما انسانهای خوشبخت بگوئید من که راه زندگی را گم کردم و از راست با انحراف پیچیدم سزاوار چنین سرنوشتی هستم. اما باور کنید این زندگی را من خودم برایم نساختم، آنچه که من امروز دارم سرنوشتی است که دیگران برایم ساخته اند و پرداخته اند. این دیگران بودند که در راهم چاه گندید و مرا چشم بسته در آن سقوط دادند.

این پدرم بود که بی توجه به سرو و لیت های خانوادگی اش تمام لحظات زندگی اش را در قمار گذشتاند و درمستی با دوستانش. این مادرم بود که گمان میکرد تنها بت دوستی در شنیدن هر دروغ من و پذیرفتن آن و پنهان داشتنش از پدرم می تواند باشد و بس.

و این آن مرد آلوده و غرق در منجلاب گناه بود که احساس پاک و نیالوده دختری معصوم را به هیچ گرفت و زندگی اش را با دود و بدمی بگروزد. آن دختر را در انتظار خواستگاری نگاه داشت و خود نا جوانمردانه راه گریز در پیش گرفت و روانه خارج گردید.



به فامیل خود نشان نمیدهند و این مو چپ میگرد که زمینه های آشتی دیرتر و وجود آید و سازندگی گردد.

از جانبی حیواشرم نزد دختر آن و پسران دیروز بیشتر بود و این علتی میشد برای اینکه از یکسو زنان و شوهران کمتر در مقابل هم حالات خصمانه داشته باشند و از جانبی برای گفته ها و تصامیم بزرگان ارزش بیشتری قابل گردند.

سید بی بی نقی:

یکی از علل واقعی موجود نبودن اصل تفاهم و سازش فکری میان زنان و شوهران جوان و بروز اختلافات و کشیدگی ها این است که سطح توقعات هر دو طرف زبان و بیشتر از حدود توان برای بر آوردن آن میبایند و دیگر مساعد شدن زمینه ها برای هوسرانی.

من در شرایط حاکم در محیط عشق را رد میکنم و اعتقاد دارم که عشق به مفهوم واقعی آن نه در گذشته وجود داشته است، نه امروز وجود دارد و نه هم این حالات منشاء گرفته از محرومیت ها میتوانند نقشی در تحکیم روابط میان زن و شوهر داشته باشند.

نظر من این است که وقتی پسری و دختری فقط با تکیه احساس خود که بیشتر هوسی است لجام گسیخته همسرش را انتخاب نماید این انتخاب نمیتواند معقول باشد و یک علت دوام بیشتر و استحکام بیشتر روابط دوسانه میان زنان و شوهران در گذشته همین بوده است که هوس در زندگی شان به معنی عشق گرفته نشده و دختران و پسران جز با نظارت و مراقبت پدر و مادر خود ازدواج نموده اند.

در گذشته به مساله تربیت توجه بیشتر میگردید و به فیصله های خانوادگی از زش زیاد گذاشته میشد و این دو انگیزه ای بود برای انتخاب بجا و معقول. مریح محبوب:

لطفا ورق بزنید

و هیچ کدام از این دو واحد قرارداد برای این تقسیم قدرت غیر عادلانه ایرادی نداشتند و هر دو فکر میکردند سر نوشت، داغ این حاکمیت و محکومیت را به پیشانی شان حک نموده و آنها در نگه داشتن آن وظیفه اساسی دارند، طبعی است در چنین شرایطی زمینه عابری برخورد فکری و وجود آشتی اختلاف نظر میان زن و شوهر سازش نمیکند.

اما باز هم شاهدیم که در میان خانواده های منور گذشته ازدواجها واقعا شاد، سعادتمند و موفق یافت میشده است که اغلبا در شهرها این زنان و شوهران دیروز نسل سالمند خوشبخت امروز را تشکیل داده اند برای این برش که رمز موفقیت آنها در کجاست من ازدو علت نام میگیرم.

اول انتخاب دستجمعی و دوم وجود حیا نزد دختران و پسران و اعتماد آنها با انتخاب پدران و مادرانشان.

در گذشته وقتی مساله از دواج پسری مطرح میگردید در انتخاب همسر او تمام اعضای فامیل و بزرگان خانواده سهم داشتند می نشستند، صحبت میکردند، شرایط خود را با شرایط فامیل دختران نظر اخلاقیات عمومی فکتور اقتصاد و موقف اجتماعی موازنه می نمودند و بعد هم دستجمعی تصمیم میگرفتند و خواستگاری می نمودند، فامیل دختر نیز با این شرایط معلومات خود را درباره پسر فامیل او و شیوه زندگی و موقف پولی و اخلاقی اش تکمیل می نمودند و بعد در یک جلسه خانوادگی که غالباً تمام خویشان نزدیک در آن اشتراک می نمودند موضوع را مطرح می ساختند و تصمیم نهایی را اتخاذ میکردند. هر گاه بعد از میان این زن و شوهر اختلافی می افتاد باز هم همین مجالس بود و همین جلسات و جمع شدن خویشان و خانواده های هر دو طرف و کوشش دست جمعی برای آشتی دادن زن و شوهر، در حالیکه اکنون انتخاب فردی است و نه جمعی و در موقع بروز اختلافات خانوادگی هم زن و شوهر هران علاقه ای به مداخله دیگران در امور مربوط



پاسخ‌های کوتاه

انحراف بدوش شماست، شما که با استفاده از احساس ناپخته، چشم بسته و کمبودهای عاطفی او شخصیتش را پایمال ساختید و ... آقای محترم!

شیوه زندگی خود را تغییر دهید، این همه خود خواه نباشید که بخواهید سعادتمندان دیگری بخاطر اطفای غرور شما به بدبختی مبتل گردد، در مورد انتقام هم باید بگویم اگر واقعاً کسی باشد که در این جریان مستحق انتقام باشد شما هستید نه آن دختر اگر خواستید یکروز مشاور این صفحه در این مورد خودمانی تریاشما صحبت می کند

محترمه س. م. افسانه مقدم از کابل
چه چیزی شما را وادار ساخت که یکبار دیگر بدون در نظر داشت رخدادهای گذشته و تجارب خودتان با آن دوست سابق خود اعتماد کنید؟

مگر بزرگن سالیانه چندرو تاجه زمان باید اسیر هوس خودباشید و کورکورانه در راهی قدم گذارده‌گویی باز گشت‌است و تباهی‌آور؟ آن مرد باستاند گفته‌های خودتان، شما را فقط برای اطفای غرور و پر کردن لحظات زندگی خود خواسته‌است و گرنه میتوانست این همه سالها فریب‌تان ندهد و با شما زندگی مشترک داشته باشد.

در این جریان تاسف بشما است که بدون در نظر داشت واقعیت‌ها باز مانده حیثیت خود و شهرت نیک چند انسان دیگر را که با شما سرنوشت مشترک دارند در پای این هوس قربانی میکنید.

دوست عزیز! شما وقتی اجتماع و قرار داد‌های اجتماع را به هیچ نمیگیرید، وقتی نظراتان در باره خودتان تا آن حد تحقیرآمیز است که می‌نگارید: «من خودم را قبلاً فروخته‌م» نباید از هم دیگران توقع دوستی داشته باشید.

ما به شما در مورد آن چهره دوم زندگی‌تان هم مشوره ای نمیدهیم چه اطمینان داریم او هم با صفای باطن خود نمیتواند شما را تحمل نماید و راه زندگی‌تانرا از جهت انحراف‌های آن بازگرداند فقط بشما توصیه‌میداریم یاد داشت‌های «یکدختر فریب خورده» را که در شماره‌های آینده برای آتیه خانواده‌ها در همین صفحات وزیر همین عنوان نشر می‌گردد بخوانید، یادداشت‌های این دختر پس‌منظر راهبایی را که شما در پیش دارید به خوبی می‌نمایاند.

امیدواریم این یاد داشت‌های صمیمانه بتواند تعیین‌گر راه زندگی‌شما باشد و بوجود آورنده روزهای خوش در زندگی‌تان الهه یار و حافظ‌تان باد.

اگر زن و شوهر د یروز مسالمت آمیز در پهلوی هم می‌نشینند و کمتر کارشان با خلاف و جدایی میکشید، گذشته از تقسیم غیر عادلانه قدرت میان زن و شوهر و عوامل دیگری که از آن صحبت گردید باید از شرایطی نام گرفت که این حکومت را سازندگی میکرد و حاکمیت را تثبیت. زن دیروز شهر نشین که سر نوشتی مشابه هم جنس ده‌شین امروز خود داشت مقید بود، آزادی نداشت، در اجتماع راه نیافته بود، امکان تحصیل برا یش‌میا نبود و در مقابل مرد فکتور اقتصاد رادر دست داشت و این باو قدرت می بخشید و حاکمیت میساخت.

زن امروز شهرنشین که موافق اجتماعی یافته است که تحصیل میکند و دوش‌بدوش مرد مخارج خانه را تأمین مینماید بخود حق میدهد که در موازنه قدرت و تقسیم آن از حق خود دفاع نماید، در حالیکه مرد زیر تأثیر تلقینات و شواهد عینی دیده است که پدرش حاکم بوده است و مادرش محکوم نمیتواند یکباره از حجم حاکمیت خود بکاهد و این انگیزه اختلاف میان زن و شوهر با سواد با دانش امروز میگردد.

بقیه در صفحه ۶۶

عشق شکلی از تجلی احساس است.

محترمه ط. پروانه از هرات!

شیوه برخورد شما با پدرتان قابل انتقاد است، پدری که امکانات تحصیل را تا نهای ترین حدی که در شهر شما میسر بوده است برایتان فراهم آورده و اکنون هم مانع ماموریت شما نمیکرد نه گفته فکر است و نه هم پدر و اندیشه‌های خرافی، این شما هستید که بی‌توجه به حقوق پدری او و زحماتی که برای شما رساندن شما متحمل شده است بخاطر برداشت و تلقی نادرست خود زمینه جنجال خانوادگی را مهیا میکنید.

فراموش نکنید که سنت شکنی و پیروی از مدتاجایی معقول است که به حیثیت خانواده لطمه نزند باید پدرش این مشوره دوستانه می‌بینیم ازدواج‌های نسل سالمند شاد و موفق است هم به همین دلیل است که گذشت و اینار میان زن و شوهر وجود داشته‌است.

محترمه س. هما از کابل!

جوابید با گذشت این همه سالها از درک و شناخت شوهر خود عاجز باشید؟ همین عدم شناخت شما از روحیه اوست که موجب می‌گردد ذوق او را نفهمید، خلاف توقع و خواسته او حرکت نمائید و در نتیجه او را از خانه گریزان سازید.

مرد واقعی آسایش خود را در خارج از منزل کاوش میکند که آنرا در خانه خود نیابد، بسر و وضع خود بیشتر رسیدگی کند، از کودکان خود غافل نباشید و بگوئید ذوق و سلیقه شوهرتان را تشخیص دهید و با آن موافق گردید خواهید دید که آنچه میخواهید بدست می‌آورید، ما هم از شما متشکریم.

شاعلی ن. س. فرید!

درست حدس زدید ایشان همان نطق مثل رادیو می باشند و از لطف شما هم امتنان دارند.

شاعلی محترم ب. الف از کابل!

خود خواهی بیش از اندازه شما موجب می‌گردد که دیگران کمتر در مورد شما خوشبین باشند، شکی نیست که شما انسان رو شن ادبش و نجیبی هستید، اما بهتر است در برخورد ها، فضاوت ها و نحو پیش آمد خود با دیگران محتاط‌تر باشید و احساس دیگران را احترام کنید آنوقت خواهید دید که این دیگران صمیمانه تر دوست‌تان خواهند داشت و احترامتان خواهند نمود، موفق باشید.

شاعلی محترم فیروز از چن‌داول کابل!

ما نظر شما را در مورد آن دختر تأیید میکنیم ولی محکومیت او را ذیلی برای تبرئه شما بحساب آورده نمیتوانیم.

میگوید اودیوانه است و همراه فریکار است و متظاهر احبانا که این طور باشد و باز هم بادعای شما اودختری باشد منحرف از راه راست، قبول کنید که لااقل نیم گناه این

آید؟ شما از عشق و آنهم در شرایط فعلی دفاع می‌کنید و من یاد آور می‌گردد که چنین عشق‌های نمیتواند بوجود آید، در این جادایر روابط دختر و پسر در زنجیر های تعصبات خانوادگی اجتماعی، اخلاقی و ... پیچیده شده است.

میان دختر و پسر فاصله پرشدنی ایجاد شده است و این موجب می‌گردد که شناخت‌ها بیش از اینکه عینی باشد رویای گردد و دور از واقعیات.

من فکر میکنم خویشتن ازدواج، ازدواجی است که با تصمیم دستجمعی، دخالت پدر و مادر و توجه به فکتور تربیت صورت گیرد و بهترین عشق هم عشق بعد از دواج است که با اینار و گذشت دوجانبه و متوازن نگاه داشتن توقعات در حدود امکانات میسر است و عملی و اگر می‌بینیم ازدواج‌های نسل سالمند شاد و موفق است هم به همین دلیل است که گذشت و اینار میان زن و شوهر وجود داشته‌است.

نجیب‌الله رحیق!

آنچه شما از آن یاد می‌کنید گذشت‌نبوده بلکه نوعی جبر سرنوشت بوده است، در محیط ما و جامعه مائریطی که زن رادر سطح یک وسیله معاملاتی و یک کالای اقتصادی پائین می‌آورد و مرد راحاکم برسر نوشت او میسازد.

گذشت و اینار یک جانبه را نیز به او تحمیل میکند و می‌قبولاند تا دیده ایم زن محکوم بوده کالاسوی خوب باشد، آسیر ی رانیک بداند و نیم عمر خود را پای دیسکدان سیاه بگذارد چارو کنند، فرش بتکاند از بچه مواظبت نماید و در مقابل مرد حق داشت که از آزادی به مفهوم گسترده آن برخوردار باشد سر گرمی و تفریح داشته باشد و در تمام لحظات خوش زندگی خود تنها باشد و زن سهمی از آن قابل نگردد.

برده صفت این همه بی عدالتی را تحمل نماید، خشونت مرد را بپذیرد و احبانا اگر خواست مرد برآورده، نگردد و یا کم برآورده گردد تحقیر شود، کتک بخورد و در گوشه منزل اشک بریزد و خودش را تسکین دهد. اگر زن سازش میکند و کرنش، ایثار میکند و فدای کاری آنرا خود نیز برفته است، با و قبولانده شده و تعین سرنوشت گردیده است گذشته را آنگاه میتوان سازنده گفت که یک جانبه و بنفع یکی و بر ضد دیگری نباشد، در آن منافع هر دو طرف یک پیمانه حقیقت گردد و احترام شود، تقسیم قدرت عادلانه باشد و ساحت صلاحیت هادر منزل متوازن که این طور نیست و در شرایط کنونی نمیتواند عم که باشد.

در پهلوی همه آنچه که گفته شد و با آن اشاره گردید فکتور اقتصاد را و نقش آنرا در روابط خانواده نباید از نظر دور داشت.

میگوید آنرا رد میکنید و نقش آنرا در زندگی آینده دختر و پسر کاملاً متضاد واقعیت و هستی آن تعبیر می‌نمایید، منظور شما کدام عشق‌هاست؟ اگر شما خواست‌های تنی احساساتی، دور از تعقل، انجام گسیخته و زاده معرومیت‌های فزینی را که اغلباً ممکن است در سنین خورد سالی و قبل از رشد عقلی به سراغ دختر و یا پسر بیا ید عشق می‌خوانید حرفی ندارم ولی من آنرا هوس می‌گویم.

عشق شکلی از تجلی احساس است، معنی توافق، تفاهم، همگونی فکری و درک و شناخت واقعی و عینی از وجود خود و طرف خود است و این نمیتواند بد باشد نمیتواند سازنده نباشد و نمیتواند به تعبیر شما برهم زدن روابط زن و شوهر گردد.

شما از فیصله‌های فامیلی نامی‌گیرید و مثلاً آنرا علت سعادتمند و خوشبختی یسا د میکنید و من می‌گویم این طور نیست در میان بیش از نود فیصد مردم ما هنوز زن یک وسیله معاملاتی است و این فیصله‌های خانوادگی بیشتر از آنکه بنفع دختر و تقسیم‌گر سرنوشت خوب او باشد به نفع اقتصاد خانواده است و جلب منفعت برای پدر او.

فیصله‌های خانوادگی در میان مادیات شهر های مایعنی در میان اکثریت مردم ما دختر خاله یکروزه را برای پسر خاله یابجه عمه مثلاً دوماهه و یا یک ساله ناسازد میکند.

فیصله‌های فامیلی دختر رادر مقابل چند اشتر و یا چند هزار افغانی پول نقد بمردی که چار چند اوتومر دارد بفروش می‌رساند و این یک استثنا نیست یک واقعیت از مجموع رسم و رواجها ست.

حالا چطور شما می‌گویید و عقیده دارید که چنین فیصله‌های میتواند تأمین گر سعادتمند دختر و پسر گردد.

این بحث را در افغانستان شمول به ازیم و آنوقت باتوجه به ضابطه هاوراد دها باتوجه سن و خرافات خود درک می‌کنید که این فیصله‌ها چقدر برای زن کشنده است و مرگبار، ظالمانه است و دور از انصاف.

س. محبوب

شما هم فراموش نکنید که این بحث در مجله زوندون نشر میگردد و آن نود و چند فیصدی که شما برسم و رواجها ایشان اشاره می‌کنید نه تنها خواننده این مجله نیستند بلکه از جود چنین نشریه ای هم بی خبرند هر چند که اگر خبر هم باشند به نسبت فقر سواد پدر شان نمی‌خورد از این گذشته وقتی شما نتوانید در میان فشر روشن و خانواده‌های منور خود اساس زندگی بهتر را رایج سازید چگونه ادعا دارید که مثلاً علیه تمام خرافات چند هزار ساله حاکم به





والانتین هرست

مترجم، نیرومند

در آخرین لحظه

این مطلب را استانیلی از دیدن قیافه دختر استنباط نمود .

استانیلی، دو، سه دقیقه بقیافه دختر نظر دوخته، حیران بود چه تصمیمی درموردش بگیرد .

اما این لحظات کافی بود که صراف از خط هدف‌گیری تفنگچه خارج شود .

استانیلی باخود اندیشید : من می‌توانم از این دختر بصف گروگان استفاده کنم .

بنابراین دست چپش را دراز کرد . دختر یک قدم عقب رفته گفت : (نی ، آقا !)

استانیلی باخود فکر کرد : بسیار دیر شده است . لغت به شیطان ! صراف مسلماً در طول این چند ثانیه زنگ خطر را شنیده است . من باید بدون ضیاع وقت از اینجا فرار کنم !

استانیلی با آرنج دست به سیئه دختر زده و پرازداد و باخود گفت : دروازه خروجی پرتاب کرد .

دروازه متحرک به نوسان افتید . یک مرد دیگر در دهن دروازه ظاهر شد .

یک مردیافت متوسط و بدن پر گوشت . آن مرد که از دیدن تفنگچه تا سرحد مرگ ترسیده بود، وحشتزده میله تفنگچه را میدید .

استانیلی سینه آن مرد را نشانه گرفته بود . سوتفاهمی ایجاد شد . استانیلی میخواست از دروازه بیرون رفته فرار کند، و آن مرد هم میخواست با دیدن صحنه فرار کند . و این سراسیمگی سبب شد که یکی راه دیگری را متغایبانه سازند . البته این مانع شدن مکرر آنها ارادی نبود .

استانیلی در یک لحظه باخود فکر کرد : دگر جاره نیست . باید فرار کرد . ولی درین لحظه باز کردن آتش تفنگچه به روی یک نفر کاریشوده است . اما جاره نبود، تفنگچه را بطرف آن مرد دراز کرد .

آن مرد از شدت ترس خودش را به بغل استانیلی انداخت . آخر ساله زنده ماندن در میان بود .

استانیلی سعی نمود با تفنگچه ضربه‌ای به او وارد نماید، اما برای این کار فرصت پیدا نکرد و میبایست زودتر فرار کند .

اوسعی نمود یک ضربت دگر وارد کند، زیرا ضربت اولش اتفاقاً به شانه آن مرد اصابت کرده بود .

آن مرد یکس دستی ایراکه باخود حمل میکرد، از ترس جان و منظور دفاع از خود بالای سرش برد . استانیلی یکس اوراق‌پایه بطرف خود کشید . یک بار دگر آن مرد را بشدت از خود دور رانده یک جیت خودش را به روی جاده رساند و یکس دستی آن مرد را هنوز در دست داشت .

فورا خودش را بداخل موتور انداخت . یک نفر بدنبالش فریاد میزد : کمک کنید . این مرد متجاوز را دستگیر کنید !

موتور حرکت درآید به یک چشم بهم‌زدن از انتظار ناپدید شد . از خیابان ایست‌گرفته دگرانی به جاده فرعی پیچید ، به ساحل رسید . از آنجا وارد جنگل شده توقف کوتاهی نمود . جاکت خود را بیرون آورد

از شدت عمل کار گرفته عوض (دسبرد مسلمانانه) گفت :

(این یک پیش آمد جدیدست . کوچکترین حرکت مخالف به قیمت جان کسی تمام خواهد شد که از اوامر من سرپیچی کند !)

در این لحظه استانیلی با تعجب فراوان دریافت که : همه کسان در داخل بانک از او ترسیده‌اند . ترسی مرکب از همه و افرا گرفته بود .

رنگ صورت معاون صراف کسه که یک زن بود، مثل مرده هاسفید شده بود و از شدت وحشت اشک میریخت . صراف هم رنگ پریده در کنار معاون خود ایستاده بود .

استانیلی احساس قدرت مینمود . او دفعتاً خودش را قویتر احساس مینمود . با خود اندیشید : کارها بروقی مراد پیش میرفت . او اکنون خودش را پر قدرت ترین مرد می‌شمرد

بالای معاون صراف بانک دادزد : (روی آنرا به طرف دیوار برگردانید و دستهای آنرا بالا کرده به روی دیوار بچسبانید . زود، زود، بالاتر! کمی بالاتر! کف دستها را به دیوار بچسبانید ! حالا درست شد.)

معاون صراف معطلی اطاعت کرد . استانیلی یک یکس دستی کهنه را روی میز کمره جلوصراف گذاشته امر کرد :

(تمام پول هارا درین یکس بریز! عجله کن، عجله کن !)

صراف یک پندل بانکوت را در یکس گذاشته بود که از بیرون صدایی بلند شد و دروازه بانک باز گردید .

کدام یک از مشتری‌های بانک بود؟ استانیلی باخود فکر کرد :

اکنون جریان جدی میشود . برای من جزیک راه انتخابی باقی نمی‌ماند .

استانیلی نیم قدم عقب رفت تا فورا دیده نشود . او باید به مشتری فرصت ورود به داخل بانک را می‌داد . تا زه وارد از عقل کار گرفته تسلیم اوامر استانیلی میشد، باینکه تا چند ثانیه دگر یک، دوباره نفر به اثر بی اطاعتی و سرکشی از اوامر او بخاک می‌افتد .

دروازه متحرک بانک حرکت نوسانی داشت و پس پیش میرفت .

یک دختر در حدود ۱۲ تا ۱۳ سال مقابل استانیلی ایستاده شده و هایلای رنگش را پشت سر جوتی کرده بود . آن دختر مقابل استانیلی ایستاده بدون آنکه بداند در آنجا چه اتفاقی در جریان است، بصورت او خیره شد .

استانیلی بانگاه تهدید آمیزی به سیمای دخترک دیده، میله تفنگچه سینه اش را نشانه گرفته بود .

دخترک اظهار داشت : (آقا، من هیچکاری نکردم!) اطفال و خردسالان خطر را نمیشناسند .

می‌ماند ! فردا او بالای میز نقشه‌کشی باز می‌گردد اما این فردا یک روز عبور از یک وضع به وضع بهتر زندگی او به شمار رود . او از جایش بلند شد . وقتش بود .

اولتر از هر کاری باید برای خود موسری تهیه می‌دید . او در محل پارکینگ استیشن ریل نظر دوخت . فرصت سرعت بصورت فرمایشی فرا رسید استانیلی نفس راحتی کشید .

یک موتور شهری کلاس متوسط ، به رنگ با سطل که کمتر جلب توجه مینمود بنظرش خورد .

علامه متفرقه : شاید بعدها بگویند، هیچ مالک موتور فرو داده، کلید را در داخل موتور گذاشته دروازه را بست .

استانیلی تبسمی کرد . یک دقیقه دگر صبر نمود . مالک موتور در یک قطار مردم ایستاد . قطار طولانی بود .

استانیلی در موتور نشسته آنرا جالان کرد . موتور خوبی بود . استانیلی باخود اندیشید :

اوهام آرزوی چنین موتوری را داشت . اما این موتور برای فیونا مناسب نبود . او میخواست که یک موتور ... معبد استانیلی زیاد درباره آن فکر نکرد . او مجبور بود برای ساعات بعدی فیونا را از حافظه‌اش بیرون کند، زیرا برای تطبیق پلان خاطرجمع و وقت عمل یکسار داشت .

نخستین عمارات محله شروع از دور پیدا شد . استانیلی قدم به قدم به هدف نزدیک میشد و دفعتاً با خود اندیشید : اینهمه دیوانه‌گی است دیوانگی محض ! من هیچوجه برای این کار اعصاب ندارم . در همین فرصت بود که مقابل بناری خانکه بانک مرکزی شهر رسیده توقف کرد . استانیلی باخود اندیشید :

من نمی‌توانم در اینجا توقف کرده منتظر بمانم جاده در آن ساعات نزدیک به جاست خالی از تردد بود و پیشه هم پرنه زد .

استانیلی ماشین موتورش را جالان گذاشته خودش فرو داده . لگای وحشتزده به اطرافش افکند . زانوهایش می‌لرزید . او دو قدم به طرف مدخل عمارت بانک برداشته، بخودش تکان داده نسیب زد :

اینقدر ترس ! دگر باز گشتی برای تو وجود ندارد تاکنون همه چیز مثل یک ساعت بصورت دقیق پیش رفته است . صرف سه دقیقه دگر برای اجرای نقشه وقت باقیست . این دقیق هم موفقانه می‌گذرد . اگر تواستوار باشی، موفق خواهی شد .

او یخن بالا پوشش را بلند کرده، یک دستمال را روی موهایش بست و سپس وارد هال غرقه های بانک شد .

صدای خشک و کلفت و مانند بمبی در فضای سالون به غرش درآمد : (دست‌بالا!) او باور نمی‌کرد آن صدای خودش باشد . هر کلمه آن باید با خشونت ادا میشد . باوصف اینهم

از ساعت هشت دیری نگذشته بود که استانیلی موس از خواب بیدار شد . او فوق العاده آرام خوابیده و اکنون سر حال بود . امروز همه چیز بروقی مراد بود و سرنوشت همه کار هایشگی به موقعیت امروز او داشت .

برسبیل عادت میخواست یکس جیت از رختخواب بیرون رود، اما همانطوریکه در بستر افتیده بود باقی ماند . نقشه‌ای که بطور قطع آماده کرده بود به او میگفت که میتواند

تابه ساعت ۸ و نیم در رختخواب بگذراند . حاصله اگر لحظات را دقیقاً رعایت نماید، در آن صورت پس از پنج ساعت مجدداً در بستر خوابش خواهد بود .

سگری در کنج دهانش دود کرده به سقف خواهد تگرست و در آن لحظه به دالر های که بدست آورده و بخود غالباً بصفت یکسانی فکر خواهد کرد .

درست سر ساعت هشت و نیم از جایش بلند شد . حمام کرده، ریشش را تراشیده و پس از صرف ناشتای صبح آماده شد تا نقشه اش را تطبیق کند و گوش به آواز پروگرام رادیوی شهر داد . این برای او مهم بود . زیرا هیچ حادثه ضمنی نیایستی در راه تطبیق نقشه حایل گردد .

او می‌توانست یک ساعت را گردش کند روی یکی از چوکی های باغی در پارک مرکزی شهر بنشیند و از درختش مطبوع آفتاب لذت ببرد . ضمناً روزنامه صبح را مطالعه کرده، بازی کودکان را تماشا نماید و کاملاً رفح خستگی نماید .

آفتاب مانند تابه داغی در آسمان قرار داشت . یک ساعت دگر گذشت و نفس کشیدن در آن هوای گرم مشکل شده بود . مردم مانند مکسهای تنبل که به روی دیوار راه می‌روند، حرکت میکردند . وقتی آفتاب در وسط آسمان قرار گرفت ، ساعت موعود فرا می‌رسید .

استانیلی چشمها را بست . گرمی مطبوع در وجودش نفوذ کرد و در آن لحظه او با خود اندیشید :

(فعلاً همینجا صبر می‌کنم . نباید از جایم بلند شوم . وقتی من نخواهم کدام نقشه وجود نخواهد داشت که ... اما چرا احتمالاً این کار را بکنم ؟)

او می‌توانست فردا مانند هر روز دگر باز هم به دفتر کارش برود و در آنجا پیچهای کشتی نقشه کند . از توربین ها کاپی بردارد . پیچهای کشتی، پیچهای کشتی، تفصیل ، تفصیل ...

اما فیونا آنجا بود .

هیچ باور نمی‌کرد، فیونا همسر مردی بشود که شوهرش برای تمام عمر یک نقشه‌کش تخنکی باقی بماند .

فیونا زنی نبود که بصفت زن خانه در یک منزل نیمه دهانی مانند گلی بزمردم شود و در میان صورت حسابات پرداخت شده دست و پا بزند . او به روشنی دنیای بزرگ احتیاج داشت . تعریف و توصیف دگران به زیبایی او جلا می‌بخشید .

استانیلی بخود تکانی داد . نی، همانگونه



دایور از بیلکا

فابریکه نساجی بلخ

**دستگاه رنگ آمیزی این فابریکه
بامجهزترین وسایل بزودی بکار
آغاز خواهد کرد**

**تولیدات سالانه فابریکه به ۱۲
میلون متر پارچه میرسد**

نظر متخصصین فرانسوی صورت گرفته که در آن بطور مجموع ۴۳۰ میلیون افغانی بمصرف رسیده است.

قسمت نختابی آن بکلی فعالیت داشته وفابریکه برعلاوه آنکه تکه تولید مینماید مقدار زیادنخ نیز تولید وبه بازار عرضه میدارد امیدواریم در آینده نزدیک تولیدات این فابریکه به خارج صادر گردد.

قسمت بافت که دارای ۲۱۰ پایه ماشین است ۴۵ پایه آن فعال ومتباقی آن همه نسبت معاذیرتختیکی از فعالیت افتاده اند.

دستگاه رنگ آمیزی فابریکه که ازمجهزترین دستگاه هاست تاکنون به کار آغاز ننموده امید است درآینده نزدیک آنهم به فعالیت هرچه بیشتر آغاز نماید.

این دستگاه که مجهز بالوازم مدرن است میتواند هر نوع دیزاین را که خواسته باشد در تکه ها پندد زیرا هم از فوتوگرافی درین دستگاه استفاده میشود وهم از اشکال دیگر رنگ آمیزی.

کار ساختمانی فابریکه چند سال قبل بانجام رسیده بود ولی نسبت عدم موجودیت برق بفعالیت آغاز نتوانست وبعد از آنکه دو جنریتر به ظرفیت هر یک پنجم صد کیلووات از اتحاد شوروی درین فابریکه رسید این مشکل رفع گردید ومشکل دیگری که برای فابریکه بوجود آمد عدم قدرت پرداخت پول کافی برای فابریکه از جانب سرمایه داران ولایت بلخ بود. لذا فابریکه نتوانست به فعالیت خود آغاز نماید تا آنکه دولت این فابریکه راجزء سکتور خود قرار داده وسهم سرمایه داران رامسترد کرد اکنون مربوط ریاست صنایع وزارت معادن وصنایع می باشد.

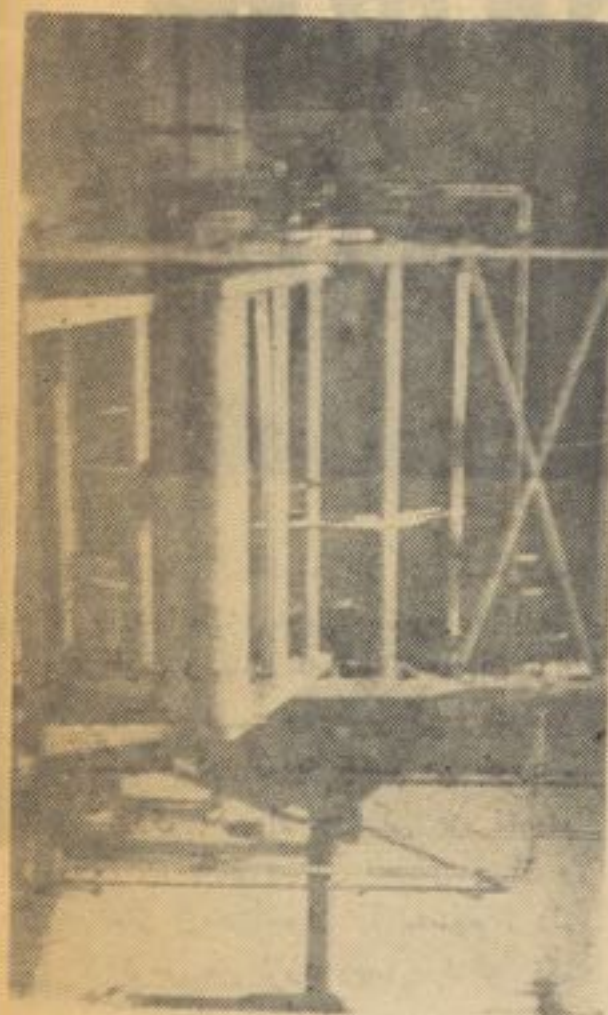
آمر فابریکه افزود: ساحه فابریکه وملحقات آن در حدود یکصد جریب زمین بوده این فابریکه از سه قسمت

یکی از این فابریکه ها، فابریکه نساجی بلخ است که اکنون فعال بوده ودر امر رفع مشکلات منسوجات خدمت خود را برای هموطنان انجام میدهد.

آمر فابریکه انجنیر دوست محمد علی زی درمورد فابریکه چنین گفت: فابریکه نساجی بلخ ابتدایک شرکت سهامی بود واز کریدت حکومت فرانسه به اشتراك سرمایه داران ولایت بلخ اعمار گردید فابریکه ساخت فرانسه بوده واعمار آن نیز تحت

در جنوب شهر مزار شریف مرکز ولایت بلخ منطقه بی حاصل و وسیعی وجود داشت که اکنون این محل برای اعمار فابریکه های صنعتی اختصاص داده شده است وامید است درآینده نزدیک به اساسی پلان های انکشافی دولت جوان جمهو ری به یک پارک صنعتی درآید.

انکشاف واعمار این گونه فابریکه هادر عظمت وزیبایی شهر مزار شریف نقش مهمی بازی میکند.



قبلا به شما گفته شد مصار فلدیزل درین فابریکه در هر ساعت بدو صد لیتر میرسد که اگر بجای دیزل از گاز استفاده شود نه تنها مصارف فابریکه تقلیل مییابد بلکه از یک رقم درشت فرار اسعار نیز می توان جلوگیری نمود.

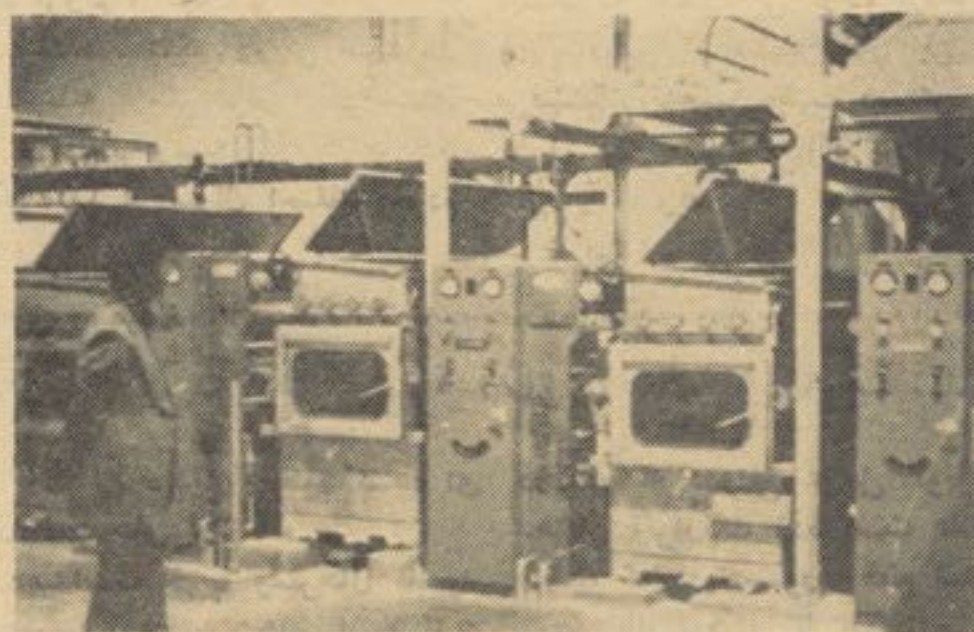
زیرا از فابریکه کود تا منطقه صنعتی شهر مزار چندان فاصله ای نیست که مصارفش کمر شکن باشد و با آمدن یک پایپ لاین نه تنها این فابریکه بلکه سایر فابریکه های نیز از آن مستفید شده و در کارهای شان سهولت رخ خواهد داد. هم چنان این فابریکه برای کار گران خود محل رهائش ندارد حتی کدام کلوب نیز تا هنوز برایشان اعمار نشده.

گرچه در پلان های بعدی در نظر است که بر علاوه توسعه خود فابریکه برای کار گران فابریکه کانتین هاو لیلیه ها و غیره ساخته شود اما تا هنوز عملا اقدامی صورت نگرفته امید داریم تحت رهبری رهبر بزرگ انقلاب جمهوری صنایع کشور همان طوریکه آرزوی مردم ماست سیر ارتقایی و انکشافی خود را پیونده روزی رسد که دست مردمان ما از کالاهای خارجی بی نیاز گردد.

یک مقدار زیاد نخ نیز به بازار عرضه میگردد که با یافتن بازار در خارج از کشور مقدار تولیدات نخ به سائزهای مختلف درین فابریکه افزایش خواهد یافت.

قسمت دیگر فابریکه را انجنیر علی زی چنین وانمود کرد: به همه ما معلوم است که موجودیت کدام فابریکه به فعالیت آغازنشده و تولیدات یک فابریکه از ضروریات است از اینر ویک کدام خیلی بزرگ با تمام وسایل برای این فابریکه اعمار شده و مورد استفاده قرار دارد اما بدبختانه باید گفت که چندی قبل

رنگ آمیزی نماید بخاطر این مشکلات است که وقتی میخواهیم متسوجات فابریکه را رنگ آمیزی نمائیم ابتدا آنرا در ضابطه قسمت مساوی تقسیم و بعد به گل کاری آن اقدام مینمائیم.



فابریکه نساجی بلخ

حریق درین گدام رخداد که خساره بیش از پنج میلیون افغانی برای فابریکه بار آورد به این تفسیر که ۲۰۷ تن پخته درجه اول ۱۹ تن پخته ردی و ۲۵ تن نخ درین آتش سو زی طعمه حریق گردید.

علت عمده این حریق گرچه اول شارتی برق وانمود شده بود اما طوریکه دیده شد چون همه لین های برق در بین نل های جستی قرار گرفته و هم شرایط ناشی از آن در نظر گرفته شده ازینرو این یک اشتباه بوده و یگانه علت وقوع حریق را عمل مخربین میتوان قلمداد کرد که همیشه در کمین نشسته و میخواهند تخریب کاری نمایند.

سباغلی علی زی آمر فابریکه در اخیر چنین گفت: همانطوریکه

برای اینکه فابریکه در آینده به مشکل نداشتن پر سونل فنی از ناحیه رنگ آمیزی بر نخورد چندتن از فارغ التحصیلان صنوف دوازدهم و نهم را که در سامی و غیره دسترس دارند تحت تربیه گرفته معلمی را نیز برای شان استخدام نموده تا این مشکل رفع گردد.

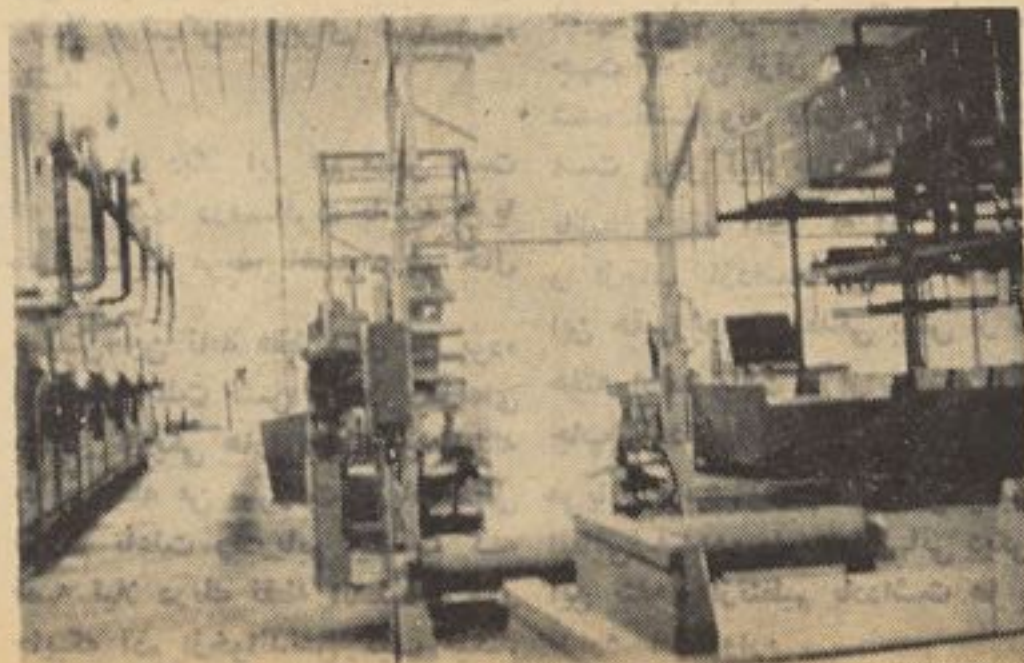
بر علاوه از سه قسمت عمده قسمت های دیگر نیز موجود است که در چرخا فابریکه کمک می نماید مثلا موجودیت دو پایه جنریتور دیزلی که در صورت ضرورت میتوانند در علاوه تدویر و تدویر فابریکه شهر مزار را نیز تدویر نمایند.

قسمت دیگر یک از همه مهمتر و ضروری تر است کدام بزرگ گیس که هر فابریکه آنرا باید داشته باشد.

انجنیر دوست محمد علی زی آمر فابریکه در مورد تولیدات فابریکه چنین گفت: تولیدات سالانه فابریکه در حدود ۱۲ میلیون متر پارچه نخ است که امکان ازدیاد آن نیز موجود است.

تولیدات روزانه در سال گذشته که اکثر دوبره بود بایزده ساعت کار به ۱۲ هزار متر میرسد یعنی عرض تکه های تولیدی فابریکه ۱۵-۲۰ متر میباشد.

مشکلاتیکه با تولید تکه های دوبره متوجه فابریکه است این است که تنها ماشین های سفید کن میتوانند آنرا سفید نماید و ماشین های رنگ آمیزی و گل کاری نمیتوانند آنرا



قسمتی از دستگاه رنگ آمیزی که تا هنوز بکار آغاز نکرده

روزنه‌ای بسوی تاریکی‌ها

بعد بصورت خیره میشود :
- چه شده ؟ چرا می‌لرزی ؟
برای حفظ ظاهر هم شده ،
میخواهم لبخند بزنم اما نمیتوانم ،
میگویم :
- چیزی نیست ، شاید ...
شاید ...

محسن خان حرفم را می‌پیرد :
- خیلی خوب ، خیلی خوب ، لازم
نیست حالا چیزی بگویی ، اگر حرفی
داشتی بیرون بگو .

بعلامت موافقت سرم را تکان
میدهم و وارد اتاق افسر پولیس
میشوم . میبینم اتاق خالی است و
کسی در آن دیده نمیشود . تامیخواهم
سوالی بکنم ، محسن خان بازویم را
فشار میدهد و بطرف در اتاق
راهنمایی ام میکند . از اتاق بیرون
می‌آئیم ، از حویلی قدم به پیاده رو
میکذاریم و بطرف بنزی که محسن خان
به من بخشیده است میرویم . هیچ
چیز بنظر غیرعادی نمی‌آید و هیچکس
از ماجری نمی‌پرسد ، نه پولیسی که
دم دروازه حویلی به نگهبانی
ایستاده است و نه افسر پولیسی که
مارا به آنجا کشانده است و حالا

یادداشت از: لیلا - تنظیم از: دیدبان

- برویم عزیزم ، امیدوارم خسته
نشده باشی !
باخوشحالی می‌پرسم :
- برویم ؟ کجا ؟
می‌خندد ، شگفت‌زده می‌خندد :
- خانه . مگر قرار است جای
دیگری هم برویم ؟
شرمنده از سوال احمقانه خودم
تند و بریده میگویم :
- نه ، قرار نیست جایی برویم ،
برویم خانه ، برویم .
مثل اینکه زبانت به اختیار خودم
نیست ، کلمات بی‌اراده از دهانم
خارج میشود و محسن خان این را
می‌فهمد . به همین جهت دستش را
بطرفم دراز میکند ، بازویم را می-
گیرد و میگوید :
- بیا !

از میان در نیمه باز می‌گذرم
و وارد اتاق پهلویی میشوم ، اتاقی
مرطوب و نمناک که دیوارهای آن ترک
برداشته است و دو چوکی و یک میز
شکسته در آن به چشم می‌خورد .
روی یکی از چوکی می‌نشینم
و سعی میکنم صدای محسن خان و
صدای افسر جوان را بشنوم ، دلم
از ترس می‌لرزد و بدون شك رنگم
نیز به سفیدی گرائیده است . هنوز
پرسش و پاسخ آغاز نیافته است که
صدای قدمهایی از اتاق بگوشی
میرسد و متعاقب آن از لای در نیمه
باز صورت افسر پولیس را می-
بینم که نیم لبخندی بصورتم میزند
و در را کاملاً می‌بندد .

این کار ترسم را بیشتر می‌کنم
و وحشت بی‌بایانی اندیشه و فکرم
را در جنگال می‌گیرد . نگاهم را
به صفحه ساعت و به عقربه‌های
آن میدویم ، دقیقه‌ها و حتی ثانیه
هارا می‌شمارم . یک دقیقه ، دو
دقیقه ، سه دقیقه ... ده و پانزده
دقیقه ، بی‌پانزده دقیقه از وقتی
گذشته است که من در این اتاق
نشسته‌ام و در انتظار نتیجه کارام
یکربع ساعت ، مدت زیادی نیست .
اما برای من ، منی که حالا دیگر از
سایه خودم هم و حشمت میکنم ،
مدت زیادی است ، مدتی است که ...
ناگهان در اتاق صدایی میکند و
من بی اختیار از جا می‌پرسم ، منتظرم
باز با افسر پولیس رو برو شوم ،
اما این بار محسن خان را می‌بینم
که لبخندی در صورتش شگفته
است .

شتابزده خودم را به او میرسانم
پیش از اینکه لیانم از هم باز شود
و من چیزی بپرسم ، او پیشدستی
میکند و خونسرد و آرام میگوید :

خوانندگان عزیز ژوندون قضاوت میکنند

وراضی میشود رسیده بود . فقط
همین .

امیدوار هستیم جواب این نامه
را و علت اینکه چرا یادداشت‌های
لیلا درین مدت سه هفته نشر نشده
است بنویسید تا از موضوع و قرف
حاصل کنیم .
سپه‌ای از شهرنو

دردناک که درواقع عوامل گوناگون
محیطی آنرا رنگ زده است علاقه
دارند ، که درینصورت قطع شدن
همچو یک نوشته که خواننده پس
یک هفته انتظار آنرا درمجله نمیابد
برای خواندن آن صبر کرده است .
ممکن است برای ایلا حادثه‌ای
پیش آمده باشد زیرا در آخرین
یادداشت هایش که همین اواخر چاپ
شد خوانندیم که اودر شفاخانه است
ولی فکر میکنم او یادداشت هایش
را قبل از مرتب‌کردن و برای شما سپرده
باشد .

از طرف دیگر این هم ممکن است
که مثلاً شما در مسافرت باشید و یا
خدای ناکرده مریض باشید . در هر حال
نوشتن این نامه فقط برای آن بوده
است که علت نشر نشدن روزنه‌ای
بسوی تاریکی‌ها را دریابیم و اما اینکه
چرا حوصله من سررفت و زیاد معطل
نکردم تا علت را دریابیم اینست که
قصه لیلا در یک نقطه انعطاف و در
جاییکه آدم از خواندنش کیف میکند

به آقای دیدبان تنظیم کننده ای
یادداشت‌های لیلا !
امید است خوب و سرحال باشید
تا همیشه یادداشت‌های لیلا که
قصه تلخی از زندگی یک دختر فریب
خورده است بوسیله قلم رسا و
توانای شما تنظیم و درمجله ژوندون
به نشر برسد گمان میکنم درین
اواخر که یادداشت‌های لیلا تنظیم
نمیشود حادثه‌ای برای شما پیش آمده
و یا اینکه دیگر حوصله تان برای
تنظیم یادداشت‌های لیلا سر رفته
باشد ؟
آقای دیدبان !

اگر برایتان حادثه‌ای اتفاق
نیفتاده باشد ، چرا قصه لیلا را نشر
نمی‌کنید ، که درینصورت سوال
ماتاندازه‌ای هم متوجه مدیریت
ژوندون است در غیر آن باید خدمت
تان عرض شود که قصه لیلا تقریباً
یکسال میشود درمجله ژوندون به
نشر میرسد و شما بهتر میدانید که
تعداد زیاد از مردم این داستان را
تعقیب میکند و بخواندن این قصه

دوشیزه سپه‌ای !
از لطفیکه در حق اینجانب فرموده‌اند
سپاسگزارم . و متأسفم از اینکه
یادداشت‌های لیلا در این سه شماره
آخر بچاپ نرسید . البته نه بدان
جهت که من از آن دلزده و خسته
شده باشم و نه بدان جهت که ممکن
است برای لیلا حادثه‌ای اتفاق افتاده
باشد . فقط آنچه که این سلسله
را از چاپ بازداشت ، مریضی ناگهانی
این حقیر بود که مدتی بیش از سه
هفته ادامه یافت . از این شماره
چاپ یادداشت‌های لیلا باز ادامه
می‌یابد و امید داریم که دیگر چنین
اتفاقی نیفتد و بیامری ناگهانی دیگری
این بنده را از تنظیم یادداشت‌ها باز
ندارد . امیدوارم .

دیدبان

در گوشه حویلی پادشاه دیگر سر گرم گفت و گواست .
این وضع و این حالت ، بیش از اینکه دیگر مرا بترساند متعجبم ساخته است . بهتر است بگویم کنجکاو و جست و جو گرم ساخته است . درست وضع و حال کودکی را یافته ام که بادیایی از ابهام و پیچیدگی روبرو گردد و دلش بخواهد یکباره و یکدفعه و در یک لحظه همه چیز را بفهمد و از این ابهام و پیچیدگی و نفهمی بیرون آید .
محسن خان ، شاید فهمیده است که من چه حالی دارم ، شاید فهمیده است که میخوام در همین لحظه ، در لحظه که میخوام سوار موتر شوم همه چیز را بفهمم و وجود انباشته از پرسشها را با سوا لهای بی پایانی خالی کنم . اما او ، بی آنکه بصورتی نگاه کند و بی آنکه توضیحی بدهد در موتر را باز میکند و میگوید :
- سوار شو !
و من سوار میشوم و در سبیت جلو موتر کنارش جای میگیرم . اونیم نگاهی بعقب می اندازد و بعد سرعت موتر را بحرکت درمی آورد و از یک سرك فرعی وارد سرك فرعی دیگر (بقیه در صفحه ۵۵)



نخستین پروگرام فوق العاده مسابقات ذهنی در ولایت کندهار

استقبال شهریان کندهار از گردانندگان مسابقات ذهنی گروپ هنرمندان رادیو افغانستان در خور تحسین و یادآوری است.

چرا گاهگاهی توافق نظر بین
اعضاء فامیل ها با سانی ایجاد
نمیشود...؟

شناخت و درک واقعی و عینی
خصایص و عادات اعضای یک فامیل
هدف و غایه اصلی پروگرام توافق
نظر است.



نطاق مسابقه ذهنی در حال طرح سوال

شرکت می نمایند. سوالات ما رزبا تبارز
لیافت و استعداد پاسخ درست بد هندو
جوابی را که از کابل برای برندگان این
مسابقه با خود آورده ایم، درینجا برایشان
تقدیم بداریم....

نطاق در پایان مقدمه علاوه می نماید:
همچنان یک مزه دگر برای شما داریم و
آن عبارت ازین است که بعضی از مهترین
وسرایندگان و وزیر و محبوب رادیو افغانستان
هم با کارکنان و گردانندگان این پروگرام
در کندهار آمده اند که در خلال اجرای پروگرام
مسابقات ذهنی با تقدیم پارچه های تمثیلی
و آهنگهای دلانگیز، برخوردی و سرور شما
خواهد افزود و عمده ای از هنرمندان محلی
و با استعداد ولایت کندهار و بعضی از شاگردان
لیسه ها و مکاتب کندهار هم در پهلوی
هنرمندان رادیو هنرنمایی خواهند نمود...
بعد از پایان مقدمه از طرف انونسر پروگرام
جوابی متعددی که از طرف فابریکه ها، شرکت
ها و علاقمندان پروگرام مسابقه ذهنی ارسال
شده بود، اعلان گردید.

دو آغاز پروگرام مسابقات ذهنی برای
انتخاب شرکت کنندگان نو پرو گرام
(قوت الاده) قرعه کشی گردید. درین نوع
پروگرام اشتراک کننده در باره موضوع معین
صحبت میکند. اجرای این پروگرام از یکسو
برای شاگردان و متعلمان مکاتب خیلی مفید
و سودمند است و موجب میشود که آنان را به
اطالعات و تفکرات بیشتر روی موضوعات
مختلف وادارد، و از سوی دیگر برای
شناختن هم در موارد مختلف معلومات
ارائه می نماید و از طرف دیگر در انکشاف
ذهنی و قدرت افکار و فصاحت بیان شرکت
کننده مساعد واقع میشود. هنگام قرعه
کشی این پروگرام اگرچه از طرف نظام
مسابقه اعلان میشد که از ده نفر بیشتر روی
ستیز نباشد، ولی شور و خوردهنی بیش از
پنجاه و شصت نفر حاضر میشد. بااس

صدای نطاق پروگرام در سالون سینما
طنین انداز میشود و آغاز پروگرام در چنین
اتلام میدارد:

- رادیو افغانستان محترمو اوریدونکو
اود کندهار ولایت درند و حاضرینو!
نطاق قبل از شروع پروگرام فوق العاده
مسابقات ذهنی طی مقدمه هدف و آرزوی
رادیو افغانستان را در مورد تدویر و تنظیم
چنین پروگرامها ذیلا توضیح میدهد که
فشرده آن ازین قرار است:

- رادیو افغانستان که افتخار تنویر
ذهنیت هموطنان گرامی را در پهلوی سایر
وسایل نشراتی با تقدیم پروگرامهای
تربیتی، اطلاعاتی، ادبی و تفریحی بعهده
دارد، امید واداست تا حد توان در راه این
خدمت گزاری با تقدیم پروگرامهای جالب
و دلچسپ مصدخداست بیشتر ی بسیاری
شناختن خود گردد... رادیو افغانستان
برای رسیدن باین هدف و جلب رضایت
خاطر شنوندگانش، پروگرام مسابقات
ذهنی را خارج از استودیوهای رادیو با
اشکال جدید و متنوع جهت اشتراک بیشتر
مردم، در تالارهای بزرگ، در محضر خود
مردم به مرحله اجرا گذاشت که مورد توجه
و دلچسپی خاص ایشان قرار گرفت و در نتیجه
با احساسات گرم و استقبال پرشور شنوندگان
و علاقمندان روپرو شد... همین استقبال
پرشور و بیسابقه مردم از پروگرام مسابقات
ذهنی بود که باعث تشویق بهتر نمودن این
پروگرام گردید... همانطوریکه را دیسو
افغانستان، رادیو مردم سراسر کشور است،
پروگرامهای آن نیز با اساس نیازمندی، خواسته
ها و خوشی تمام مردم افغانستان نشر میشود
برای اینکه مردم ولایات مختلف مستقیمادر
این پروگرام نیز سهم بگیرند و از نزدیک
شاهد اجرای آن باشند، اولین سلسله
پروگرام ولایات خود را در ولایت باستانی
کندهار آغاز نمودیم... آرزو مندیم از جمله
شهریان ولایت کندهار که درین پروگرام

احساسات بی آرایش را که یک دنیا صفا و
صمیمیت دران نهفته است، چگونه پاسخ
بدهد...؟

علاوه بر اشتراک هزاران نفر شهریان
کندهار، والی، مبارزان، مامورین و مسئولین
معارف کندهار نیز جهت تماشای مسابقه ذهنی
آخذ موقع نموده اند. والی ضمن صحبت و
تبادل افکار با گردانندگان مسابقه میگوید:
- من آمده ام تا ساعتی، چگونگی اجرای
مسابقه را از نزدیک تماشای نمایم...
ولی جالب توجه اینجاست که نیت پروگرام
بیش از شش ساعت دوام نمیکند و چنان مورد
علاقه قرار میگیرد که والی کندهار تا ختم
مسابقه همچنان در جمله دگر تماشای چنان
نشسته دیده میشود...

قریه ساعت پنج عصر را نشان میدهد،
ستیز سینما که گردانندگان مسابقه ذهنی در
آنجا آخذ موقع نموده بیش از دو نیم متر
از سطح سالون سینما ارتفاع دارد.

در قسمت عقب ستیج بروی پرده آبی
رنگی فوتزی موسس جمهوریت رهبر ملی ما
بخش می خورد - پایتخت آن شاهر:
ال دی وی دافغانستان جمهوریت.

به کندهار ولایت کی رادیو افغانستان
ذهنی مسابقه اول نور ۱۳۵۳، جلب توجه میکند

شرکت کنندگان نفس را در سینه حبس
نموده و بانظم و دیسپلین خاصی آغاز مسابقه
را انتظار می برند.

اولین پروگرام فوق العاده مسابقات
ذهنی در ولایت کندهار در تاریخ اول ماه
نور در تالار سینمای آن ولایت اجرا گردید
برای اشتراک در پروگرام بیش از یک هزار نفر
در سالون سینما بی صبرانه انتظار شروع
مسابقه را میکشیدند.

خارج سینما هم در حدود سه هزار نفر
از علاقمندان پروگرام گرد آمده بودند و سعی
داشتند جریان پروگرام را از وادی لود سپر
خارج سینما استماع نمایند.

هنگامیکه موتور تویاتا با مارک رادیو افغانستان
حامل متصدیان پروگرام مسابقه ذهنی و
گروپ هنرمندان برای اجرای مسابقه در
مقابل سینما توقف نمود، با استقبال پر
شور و بیسابقه مردم مواجه گردید. ابراز
احساسات از حد زیاد مردم هنر دوست ولایت
کندهار چنان خاطر خوشی را در دل
متصدیان مسابقه ذهنی و گروپ هنری شعله
ور ساخت که گرمی حرارت آن سالها، به

حیث بهترین خاطره زندگی باقی خواهند ماند
ذوق و سلیقه عالی هنر دوستی این مردم
ازین نمایان میگردد که همه کارکنان
هنرمندان را در همه جا بایستیدن و نثار برکت
های لطیف خوشبو و معطر ملال، گلباران
میکردند و بدینسان خوش آمدید، میگفتند.
صدای کف زدن و هلهله مردم در وقت
آغاز پروگرام، سالون سینما را بلرزه در میآورد،
و انسان فکر میکند که انعکاس این همه



هنر مندان محلی کندهار در حال هنرنمایی

و دلبره چشم بدین اناسر دو خسته منتظر طرح سوال بودند ، سوالات طرح شد می اگرچه خیلی ساده و آسان بود ، ولی اعضای فامیل اشتراک کننده بعد از استماع آن متردد و حیران می ماند که چگونه پاسخ بگویند تا هم نمایانگر واقعیت باشد و هم دیگران بدان نظر مشابه دهند .

سوال اول این بود که : (شیرین زبان فامیل شما کیست ؟)

سوال دوم این چنین مطرح شده بود : (واضح است که هر کسی با انجام دادن یک عمل نیک و مورد پسند و باصلاح هر آنچه برای رضایت خاطر ما درش می تواند از آن دریغ نمیکند ، یقین داریم شما هم آرزو دارید هر عمل نیکی که می تواند برای خوشی و رضایت خاطر مادر تان موثر باشد

انجام بدهید ، اینک از سه عمل نیک نام می بریم ، شما بگویید که با اجرای کدام یک از این اعمال خوشی خاطر مادر تانرا فراهم خواهید ساخت :

- سهیم گیری در امور منزل
- رعایت نظری
- رواداری

هر يك از اعضای این دو فامیل با یکن پرسش ها جوابهای ارائه کردند که در نتیجه توافق نظر کامل و هماهنگی تام بجوابهای هر چهار اعضای این دو فامیل دیده شد و هر کدام پاسخ متفاوتی گفتند - و بدینسان موفق بگرفتن جایزه مورد نظر نشدند .

و البته تعامل درین مورد طوری است که اگر در برابر هر سوال هر يك از اعضای فامیل جوابهای مشابه ارائه کردند یعنی جواب های شان یکسان باشد گویا توافق بین شان موجود است و امتیاز حصول جایزه ممتاز را بدست میاورند .

و چنانس نهایی موفقیت البته در صورتی است که سه سه جواب مشابه در هر سوال ارائه شده باشد .

در جوابهای دو فامیل شرکت کننده ولایت کندهار سه سه پاسخ مشابه تنها در يك سوال از طرف هر کدام آنها ارائه شد که اساسا استحقاق جایزه حاصل نگردید ولی بایشم برای تشویق و قدردانی از این دو فامیل بقیه در صفحه ۵۷

میشود . و بترتیب نوبت يك يك نفر برای پاسخ گفتن سوالات خواسته میشود .

قبل از طرح سوال - از اعضای اول هر دو فامیل بناغلی ولی محمد خواننده محلی ولایت کندهار تصنیف قشنگی را بنام : (نن شور مانشور دی راخه گلچینی - په کندهار بنار کی بیا شالمار جوردی راخه گلچینی) بالحن و شور خاصی خواند که مورد پسند همگی واقع شد .

اعضای کوچک هر دو فامیل بعد از معرفی خود شان آماده جواب گردید باینگونه اضطراب

میگردد اظهار نظر می نماید .

این پروگرام برای ایجاد توافق بین اعضای خانواده ها و شناخت و درک واقعی و عینی یکدیگر شان نقش مساعد خوبی را ایفا کرده می تواند .

درین پروگرام بعد از انتخاب اعضای دو فامیل يك يك از اعضای آن جهت پاسخ گفتن بسوالات مطرحه پشت میکروفون حاضر میشوند متبانی اعضای هر دو فامیل با یکی از گر دانندگان پروگرام در جای دیگری که صدای تعلق پروگرام شنیده نشود رهنمایی

فرته از بین این دو نفر یکی پیغله روح افزا متعلمه صنف دهم لیسه زرغونه انا و دیگری بناغلی محمد اکبرایازی چانس اشتر اک را حاصل نمودند . نخست پیغله روح افزا مدت دو دقیقه در باره صنعت گلدوزی و خامک دوزی ولایت کندهار صحبت کرد ، صنعت خامک دوزی و گلدوزی ولایت کندهار در سال های اخیر انکشاف زیادی یافته ، در تمام جا ، حتی کشور های خارج شپرت دارد ، ازینرو همیشه مورد پسند بوده و بر تعداد علاقمندان این صنعت ظریف افزود گردیده است .

این اشتراک کننده با فصاحتی خوبی در مدت معینه پیرامون موضوع تعیین شده صحبت نمود ، درین پروگرام شرط اساسی آنست که صحت کننده خارج موضوع صحبت نکند ، از تکرار مطالب اجتناب نماید و صحیح حرف بزند ، در عین صحبت توقف ننماید . پیغله روح افزا برابر باین شرایط صحبت کرد و برنده جایزه شناخته شد و جایزه خود را که عبارت از يك قاب ساعت زنانه بود بدست آورد .

یکی از هنر مندان ورزیده رادیو که درین کاروان هنری مسابقات ذهنی اشتراک می رمن قهرمل خواننده محبوب بود . قهرمل توام گفت زدنهای ممتد حضار پشت میکروفون قرار گرفت و به معیت نوازندگان راد یو آهنگ مشهور : «خاندو خاشخالیرو چسی راغلی جمهوریت دی - خوشحاله تول ملت دی » را سرود و بآثر تقاضای مکرر حاضرین چند آهنگ دیگری را نیز خواند که همه پسندیدند .

در مرحله دوم پیش از آنکه اشتراک کننده دوم (قوت افاده) پیرامون موضوع معینه صحبت نماید ، برای پروگرام توافقی نظر فرعه کشی به عمل آمد و از بین یکصد فامیل های شرکت کننده دو فامیل یکی فامیل محمد نادر عظیمی و دیگری فامیل فضل احمد حمیدی با اساس فرعه انتخاب گردید .

پروگرام (توافق نظر) پروگرامی است که اشتراک کنندگان آنرا فامیلها تشکیل میدهند که چهار چهار تن از اعضای هر فامیل با آئوبه و بصورت انفرادی در باره سوالاتی که از او میشود و غالباً به نوعی از انواع بصلات ، خصایص و یا عادات و یا سلیقه یکی از اعضای خانواده او ارتباط صدای



تماشا کنندگان پروگرام مسابقات ذهنی

عشق یعنی در دسر



من وجیم برای مدتی از هم دور

میشدیم ...

لذا من مصمم شدم وقتش است

که تغییرات چندی را بوجود بیاورم

نیز بالای ماسنکینی میکند و حالات او
میخواهی باردیگر را که از عدم توافق
فکری منشاء میگیرد روی شانه های
مابگذاری .

اظهار داشتیم :

- چیزی را که مابدست آورده ایم
تنها بارزیده از حد وضع و حالت فعلی
است . مادر یکنواختی فرورفته ایم .
من فکر کردم که در این گفته ام
زیبائی زیاده از حدی نهفته است .

او گفت :

- ما اصلا بکدام تغییری ضرورت
نداریم . بهر صورت موهای تو مرا
به یاد روزیکه یکدیگر را برای اولین
بار ملاقات نمودیم می اندازد .

- آن واقعه مربوط میشود بصنف
هشتم .

- جرمیکوشی که يك چنین چیز
زیبارا از زمین ببری و خصوصا ...

بشقابی رامقابلش گذاشته و گفتم :

- تخم نیم بند .

- هر روز ؟

- بلی هر روز .

در ساعت هفت و سی دقیقه دختر
هاپائین آمدند . به عقب نگاه کردم
تا بروی آنها بخندم ، اما در عوض
چشمانم را هراس و وحشت فراء
گرفت .

سندی گفت :

- مادرا صحت ما خوب نیست .
چین وجودی که دوگانگی بودند ،
باتاثر سرهای شانرا برسم موافقت
شور دادند .

جیم بالانگاه کرد ، بعد روی پایش
جست . چوکی اش را بسوی دیوار
فشار داده و گفت :

- آنها بچه هستند ، مانند بزغاله
های شوخ . رخسار های خود را با
پارچه کتان پیچانیده اند . این
نمی تواند که مرض گلو باشد .

آنها دروغ نمی گفتند و اصلا بچه
نبودند . داکتر سیمسون مرا از
وسوسه و تردید بیرون کشید و
تشخیص ما را که از شواهد و علائم
سرچشمه میگرفت ثابت و تأیید

جائی اسرار آمیزی در عقب آن .
در این لحظه من راجع به کوتاه
کردن موهایم فکر میکردم . گیسوی
خود را بدست گرفته و گفتم :

- هنگامی که یکن دختر های
دارد که به کودکان میروند و یا در
صنف دوم درس میخوانند ، نباید
موهایش را مانند دختر های مکتب
بیچاند .

تخم هارامخلوط کرده و اضافه
نمودم :

- تمام چیزها تغییر میخورد
و گرنه پیشرفتی نصیب بشر نخواهد
شد .

جیم گفت

- همین حالا بسیار پیشرفتهای در
جهان در حال واقع شدن است .

این يك مباحثه کهنه بود اما از
سرپایش دوستی و عشق میبایرد
و در يك فضای آرام صورت میگرفت .
هنگامی که دیروز چوکی او را نزدیک
بخاری دیواری گذاشته بودم ، این
عمل بمن زندگی تازه بخشید . اما
او آنرا نزدیک بنجره اطاق قرارداد
بود .

من گفتم :

- چوکی تو اگر نزدیک بخاری
دیواری قرار داشته باشد ، اگر تو
می خواهی چوکی ات نزدیک بخاری
دیواری نباشد پس منم نمی خواهم
مانند دختران مکتب معلوم شوم .

او بوزخندی زده و گفت :

- مایار کمر شکن زندگی را بدوش
داریم و بر علاوه بار مشکلات و آلودگی

تا ساعت هفت و سی دقیقه روز
چارشنبه مانند روز های دیگر بود .
حسب معمول ، شربت نارنج را برای
جیم ریخته و تخم های را که جهت
ناشتا گذاشته بودم تانیم بند شدم ،
مخلوط نمودم . بر علاوه مانند همیشه
در مقابل وسوسه های روزانه یعنی
تغییر وارد کردن در انواع و اقسام
ناشتای صبح ، دست به تقلا و
مقاومت زدم . این وسوسه عبارت
بود از اینکه برای یکمرتبه هم که
باشد باید آب بدنجان رومی را تغییر
داده و یا اینکه تخم هارابه نوع دیگر
طبخ نمایم .

در ساعت هفت تام شما میتوانستید
ساعت تا آنرا با آمدن جیم درست
تمائید . یعنی مطمئن شوید که
ساعت هفت تام است . او در این
ساعت به آشپز خانه می آید . مرا
در آغوش گرفته و میبوسد و میگفت
که من زیبا و دلغریب هستم . حالا
اگر مردی چنین يك کاری نماید ،
میتواند هر چیزی را که برای ناشتای
صبح ضرورت داشته باشد بدست
بیاورد .

هنگامی که تخم های نیم بند شده
را در دیگچه گذاشتم ، اوقسمت عقب
موهای درازم را که البته برای من
خسته کن گردیده بود ، بلند نموده
و خود را در آن بنهان نمود . واضح
تر بگویم در آنجا غنوده و گفت :

- این همان چیزی است که
میتواند بسؤال اینکه چرا من موهای
دراز را دوست دارم جواب گوید .

کرد .
داکتر بمن گفت :

- بسیار خوب ، شما مرض گلو
داشتید . اما ...

اورخش را بسوی جیم که در حال
خارج شدن از اطاق بود جر خداده
و گفت :

- شما نداشتید ؟ بسیار خوب ،
شما آنها را نمیخواهید : با شواهد
و علائم تان ...

او توقف کرد و من فهمیدم که در
حال بخاطر آوردن اینکه چطور جیم
سرخکان و چیچک هر دو را از دخترها
گرفته بود است . اضافه کرد :

- شاید بسیار ناوقت باشد ،
اما من يك دقیقه را از دست نخواهم
داد .

جیم سرش را شور داده و خود را
زیادتر بدروازه اطاق نزدیک کرد :

- عزیزم يك پاکت برای من بگیر
من در داخل موتر انتظارت را میکشتم
و بر علاوه لطفاً به یمکاتلیفون کن .
او بدختر ها گفت که خاموش باشند
و بمن گفت که آنقدر هازیا تشویش
نداشته باشم . و بعد از اطاق خارج
گردید .

سه دختر مریض و شوهری که
از من دور بود . اما با اینهم من
نمیترسیدم . بهر صورت تا حال که
نترسیده بودم .

دخترها را مقابل تلویزیون قرار
دادم و گذاشتم که از مشاهده صحنه
های آن بخندند . بر علاوه میدانستم
که این خنده هازیا دوام نمیکند .
من مریضی گلو آنها را بخوبی بخاطر
داشتیم .



— نه تمام چیزها .
او آواز مرا با بوسه متوقف ساخت .
— دوستت دارم ، و این همان چیزی
است که تغییر نمیکند .
بیش از اینکه من به مواد اصلی
برسم ، سوزشی در چشمانم احساس
نمودم ، اما باز هم شروع بخواندن
موادیکه جیم اصرار کرده بود بخوانم
نمودم .

(عوض بوجود آوردن تغییرات
تدریجی ، تغییرات بزرگ و دراماتیکی
را بوجود بیاورید . تمام تغییرات
عبارت از مقاومت است . تغییرات
را به اندازه ممکنه بزرگ سازید تا
موفقیت به ارمغان بیاورد .)
میکوشیدم که تغییرات کوچک را
مثل جابجا کردن چوکیها در اطاق
پذیرایی بوجود بیاورم . برای جیم
ضروری بود که با تغییرات آشنایی
و عادت پیدا نماید . چه در صورت
فقدان این عادت ، هنگامی که دختر

جیم هر شب کنار دروازه در حالیکه
در دستش انواع ادویه خود نمائی
میکرد و از سروریش تعجب میباید
ایستاده میشد . من او را هنگامی که
راه میرفت حسودانه نگاه میکردم .
در روز جمعه آب گرم کن شکست .
همین که جیم از راه رسید من به او
گفتم . و او کوشید که آنروز رادر
خانه باشد ، اما من فکر میکردم اگر
آنرا قدری دست کاری نمائیم ، میتوانیم
برای چند روز دیگر از آن استفاده
ببریم . او این درخواست را بابی میلی
قبول کرده و بمن مجله داده و گفت :
— متوجه باش مواد پراکه در صفحه
هشتاد و چاردر باره جوانی نوشته
شده است بخوانی . این مواد ترا
خوش خواهد ساخت برای اینکه
اطفال ما تا هنوز کوچک هستند و در
گلوی شان آنقدرها شدید نیست .
— آنها بزرگ میشوند و تغییر
میکند . تمام چیزها تغییر میکند .

آتشب طوفان غیر مترقبه شروع
به غریدن و لرزاندن شهر نمود .
در صبح آینده فهمیدم که تلویزیون
از کار افتیده است . هنگامی که
نفر موظف را تلفونا خواستم او گفت :
— من آنجا خواهم آمد ، اگر بتوانم
کارها را بزودی ممکنه انجام بدهم .
دو هفته من فکر کردم . اما هنگامی
که دانستم دخترها به اندازه کافی
بالغ گردیده اند و نمیتوانند با انجام
دادن کارهای خورد و ریزه مانند
اطفال ، خود را مصروف و مشغول
نگهدارند آزرده خاطر و پریشان
گردیدم .
آنها به اندازه بزرگ گردیده
بودند که اصلا درباره اینکه مادر
شان کجا مینشیند و یا اینکه چه
کسی موظف رنگ آمیزی کتاب جدید
گردیده باهم دعوا و مناقشه نمیکردند
و اگر افکار و زخمی میشدند
نمیگريستند .

هابه نزده سالگی میرسیم در مانند
دیوانه ها خواهد شد . اما من در
انجام دادن این ها راه را بحظرافتم .
شروع به مطالعه بیشتر نمودم .
(از روش قد علم کردن به مقابل
بحران استفاده نمائید تا بتوانید
باعث بوجود آوردن تغییر گردید .)
اگر این يك بحران نبود ، پس
در دنیا هیچ بحرانی وجود نخواهد
داشت ، بهر صورت از تخت خوا هم
بیرون نیامدم .
برای اینکه بسیار خسته بودم .
تاروز چار شنبه انتظار کشیدم .
روز چار شنبه یکروز خوب برای
انجام دادن کار های من بود . بعد
از آنکه بسرو وضع دختر هارمیدم
و آنها را در اطاق شان تنها گذاشتم
تمام فرنیچر منزل را جابه جا کرده و
شکل دیگری دادم .

مواد مندرجه مجله متذکر شده
بود :
(تغییرات فوق العاده بزرگ را
بوجود بیاورید ، تنها تغییر کوچک
و جزئی کافی نیست .)
وفتی جیم از راه رسید به او
گفتم که فردا بخانه بیا ید و بعد
هنگامی که دختر جابجا شدند و از
داد و فریاد دست کشیدند ، همسایه
منزل آمد و به کمک او ، موهایم را
کوتاه کردیم . در اول فکر میکردم
که خیلی ها مقبول و زیبا شده ام .
اما بعد متاثر و غمگین گردیدم .
جیم هیچوقت مرا با مو های کوتاه
ندیده بود . هرگز ندیده بود .

بقیه در صفحه ۵۹



مامی خپل ستوری وموند

یومخصوص تېلفون اخستی وو چه عددو نه یی غټسټ و او ماښه په آرام کولی شول چه هرلمبرو غواړم هغه ووهم دهغه لمبر می ووايه خوجا خواب رانکړو... وارخطا شومه چه ولی لکه چه دروغ ئی راته ویلی وو تر دولسو بجومی کم ترکه شل واری تېلفون وکړو خو کله چه می دهغه اواز واوریدنودارام ساه می واخسته اومی ویل.

سلام... زهله هماغی ځمکی نه را ځم چونی ئی سندرې وائی جیگه خندا یی وکړه او وی ویل.

سلام... نوونه گزیدلی... زه خوونه گزیدم... خو تا ناو ختسه کړل اوږه وارخطا شومه.

داسی زر... لکه چه غواړی چه زما آرامی راته واخلی اوم می یواخی پری نه زدی وگوره چلکی چه ماله خانه دیوا لو نه ناوگری چه دروازه ئی کلب ده اوږه نهغواړم چه چاته په دی خلور و دیوالو نوکښی لار ورکړم.

مايه خندا وویل.

زه په دیوالونو راځیژم اودکړکی له لپاره دیخلورو دیوالو نو ته داخليږم لکهچه ته خبر نهئ چه پرېستی دروا زوته ضرورت نلری... دپړښتو په ملک کښی کلب او کلسی نشته پرېستی خو بندیزنه پیژنی نو اوس هیله کوم چه دهپرون شی خغه نور ناوخته نکړی. هغه خومره ښایسته خندا کوله... بیایی لهساته وپوښتل.

پرېستی... ته به خه خبره ئی وپښتانه دی لثم دی کهاو پرده که وپښتانه دی لکه دهلکانو لثم کړی وی نوږه همدا اوس غوړی پښم.

وېښتانه می دښی په رنگ دی... ښه دی... ښه نوره ده اوغلی اود راز ورمز نهډکه ده... لیکن سترگی دی سترگی دی خمرنگی دی؟ احساس می وکړو چه دسرنه ترپښو پوری لږزیږم، زده می پرېښی کوی... خدا یا هغه بهزما دسترگونه پوښتل... په لږ زیډلی اوازمی وویل...

سترگی می؟

سترگی می شنی دی پوی شوی... غوښتل می چه ووايم چه داشنی سترگی نور نلری پندی دی لیکن ومی نه شو ویلی هغه دډاډرا کولوپه لېچه کی وویل.

خبرنو ته خوښایی چه پرمه رنگینه اوښکلی ووسی زده می غواړی چه تاوویښم ووايه چه کله... اوس دستي گیدی شی... را خه دلته زما دکوټی دکرکی تر څنگه وگوره چه خومره سره گلاب لری عطر خورو ای اوږونه وپی اوکه ته نهراخی نوږه دکوټی دکرکی تر څنگه اولنی سورگل چه انتظار لری یو یوم اوښکولم.

ومی نه شو کړی چه یوه کلمه هم ووايم... لاندی می وژډل هغه حیران شو او وی ویل.

ولی زای... پرېستی خه دربانندی وشول. دهق حق سره می ورته ویل... پری می زده چه مړه شم پری می زده چه مړه شم پری می زده چه مړه شم... اوغوی می گېښوده هغهسره زما دتېلفون لمبر نهوو او ارتباط پر کړی شوی وو زه پوهیدم چه که هغه پوی شی چهزه پوهېدنه چلکی یی نو هغه فوری

چه خوب دی یوسی... هو... زه ورته غوړ نیسم.

وونه وویو سړی وچه ستوری ئی نه لاره او هره شیه ترسید داغه خپل ستوری پسی گزید و و ډیره موده ئی ناخیال کولو چه کوندی خپل ستوری به په اسمان کښی بیامومی خوییدا نه شوچه پیدانه شو سړی میغانی نه لاړوو... میخانه خو هم دستور دموندلوخی نه دی بلکه سړی تری هره شیه هست او - خرابخپلی نیاری او سړی کوی ته را تلو او فریاد ئی کاوه...

نه زه ستوری نلرم... زه یوی ستوری سړی یم بی ستوری.

یوه شیه ئی په خوب ولیدل چه دیو ی ځمکی پسرلونی سندرې وائی دهته داسی الهام وشو چه کوندی دده ستوری هم هلته دی.

خو پوهیږی چه دی سړی یواخی ځانه چه ستوری یی ونه موند بلکه هغه ځمکه یی هم پیدا نکړی شوه چه په خوب کښی ئی لیدلی وه او اوس هر شیه جفی وهی (جبرته ده هغه ځمکه چه وژولی هم سندرې ویلی).

ښه نواوس ویده کږی ته ناوخته دی - سبا باید ښوونځی ته لاره شی سبا شیه ماته... بیا تېلفون وکړه ومی ویل.

وی دی وی دی، خوماته ستا دتېلفون لمبر معلوم ندی دالمبر هسی راته بسرا بر شوی دی.

وئی خندل اووی ویل.

ښه ده چلکی دا زما لمبر یادلره زمانو مهم محمود دی دښی له دولسو بجو وروسته راته تېلفون وکړه شیه دی په خیر ځمخپل کټ ته او ویده شه... ځمکه چه ئی غوړی کښی زده حیرانه زم... دکوټی کړکی خوارانه معلومه وه چه کوم خواته ده په هاغه - تر گوچه هغ می پری نه لیدل له کړکی نه ورزوکړدښی داسمان ننداره می وکړه، زما دژوندانه اسمان هم ستوری نه درلود غلی وخو په دی شیه کښی می داسی احساس کاوه چه په دنیا باندی دنور پلوشی وریدلی دی... زه خو ترلس کلن پوری بینا ومه مارنگ پیژندلو... نورمی پیژند لو... اسمان می پیژندلو اودهغه آواز چه نوم ئی محمود وو کولی شول چه دژگونو ستور و ګټکری راته وشرنگوی هغه شیه می په خوب کښی جوخت یوسری ولید چه دهغه نارینه اوږه وپوښکی آواز ما ټول صورت داسی په خوشحالی کښی ډوپ کړی وچه صفت ئی نغم شم کولی هغه سړی چه دصورت په خای ئی زرگونه ستوری لرل... په هاغه شیه ما اومحمود په تېلفون کښی نوری خبری هم وکړی هغه پوهیده چه زه شپاړس کلنه یم ښوونځی ته ځم دیلار یواخی لوریم مودمی نشته اوپلارمی تروتمند سړی دی خودا می ورته نهوویلی چه زه پنده یم... زه... ددی تربخ حقیقت په نه غرگند ولو ویریدم سبا سپار چه زما او زما پلار واورید وی ویل:

پرېستی! صحت دی ښه دی... خوشحاله ئی... خدا په شکر... لکه چه خوشاله به وم یوخوښی ښوونکی اولرژونکی انتظار داسی انتظار چه لیونی کړی یی وم اونا کړاده کړی یی وم ټوله ورځ می دهغه آواز په غوړ کښی وشیبی می شمارلی کله چه دکرکی ستنی یو لسو تهورغلی تېلفون می وکړو... پلارمی زما لپاره

لاس تېلفون ته ور اوږشو... شپږ نومری می سرپه سر تاوی کړی دژنگ دکوآوازونو دتیریدو نه وروسته می دیوسری آوازچه له خوبه سترې راپورته شوی وو واورید او زما انتظار تمام شو.

هغه وویل: بلی مهربانی وکړی.

زده می لهویری ولید... وچون می لړزی وئیو خواخرمی یو زده زر زږنه کړل اوښه ښکاریده چه آواز می هم په لړزه وو ورته می وویل.

زه... زه کولی شم چه تانه خو دقیقسی تکلیف در کړم... زده می غواړی... چه یوچا سره خبری وکړم زه بیخی یواخی یم... زه ځانکړی ژوندکوم... اوخه کیرم... هیله کوم.

هغه یوه شیهه غلی و او بیایی په سترې اوی پروا ډول وویل:

مخترمی - میرمنی!... لکهچه ته میره - جنغول باملکری او آشنا نلری چه اوس غواړی کوم تېلفونی آشنا پیدا کړی او هغه هم دښی په دی کړی... ولی خلک خوبته نه پریردی.

زده می بندشو ځکه چه هغه خو خبر نهؤ چه زه پنده یم نوولی یی له خانه شرم... په یوه قبریدلی آوازمی وویل:

ښه ده... زده ستی غوړی، پښم... خوباور وکړه چهزه هیڅوکل نلرم... زه یواخی یم... زه ټوله شیه یواخی یم، زه ستوری نلرم... زما دژوندانه اسمان تپه تپاره دی غلی دی وی دی ښهزه غوړی پښم سړی بیا شلی شو او به لږه مهربانه ژبه ئی وویل:

ویدی خه زه نن شیه هم خوب نکوم خبری کوه... ما وویل:

مهربانی اوتشکر لکهچه ته هره شیه برخوبه ئی...؟

هوزه هره شیه ناوخته کورته راځم خونن لږ سترې وم په وخت راغلم چه ودهشم... ستا شیه خوښه ده...؟

هو... دښی دستور سره مزل کول ډیر خوندکوی... کله چه دښی په نیمائی کښی اسمان ته وغوړی په زرگونو ستوری وئی اوږه ئی غواړی چه به هغوی کښی خپل ستوری بیا مومی او ناخایه میلیو نو ستوری خپلی پلوشی خبری اوسترگوته شروع کوی هاغه وخت سړی حیرا نیری، اودخان سره وایی (خدا یا زما ستوری کوم دی؟) اود میلیونو نو ستورو آوازونه اوری چه هغوی جفی وهی او وایی.

زه یم... زه یم... ستا ستوری زه یم، به داسی حال کښی چه دهغه په زده پاروونکی آواز سره مسته شوی وم داسی ژمزه می وکړه.

تاسو خومره ښایسته خبری کوی داسی لکه چه آرام ښوونکی داللو ترانه.

هغه پوښتنه وکړه: ستانوم څدی... پرېسته.

هیله ده چه اسمانی پرېسته... به ووسی... اوکه نهوی نوډ ځمکی پرېستی خوزیا تره نه ښکلی دی نه پاکي او نه لطیفی.

خو ښایی چهزه به همداسی ووسم... سړی خو شیبی غلی شو او بیا لسی وویل:

ښه غواړی چه اوس درته یوه قصه وکړم

آخر می هاغه وموند... دنا امیدی تور نهونو په مینځ کښی دیواخی والی اوم زده والی په مینځ کښی خو کله چه راغی ستوری ئی هم له خانه سره راوستل... دمی پوښته ئی راوستله او پوره شپږ میاشتی وروسته ئی زما اشنی سترگی ماته بیرته را کړلی. اوم ئی محمود و او هغه می په نیمه شیهه کښی خپل پرستارو موند.

(پلار په زوره وو یل)

پرېستی بام کوه لویری... یا نکوته پام کوه.

وارخطایی سره می وویل.

بابا... بام می دی ولی سوداگری زه دنورو خلکو نه توپیر لرم... بابا زه کولی شم چه بهری پاکو ښکته شم... زه لس کاله کښی چه داکار کوم ته لا اوس هم جیفی وهی چه بام کوه، اوږه... مالاخیله خبره نه وه کړی چه په ځمکه پرېوتم.

لکه دهیسه لپاره ماتی خورلی... لکه دهیسه لپاره دنورو مرستی ته اړ... پلارمی په نا دی سره را منډه کړه او په غمگینه ژبه ئی وویل.

پری جانی... زه چه تاته وایم... پرېستی دی ژوبلی شوی... ددرکوی.

سره ددی چه پښومی سخت دردکاوه خو خان می ونه ښود چه کوندی دردکوی خو په قار او زدامی وویل...

پری می پدی... زه مننه چه ماتی می وخوړه خو پری می پدی... خپلسی کوی ته می دتلو هغه وکړه به کټ پر یوتم اوښه تر ډیره پوری وژپیم... پوره لس کاله نورو داسره مرسته کوله زه به ئی له لاسه نیولم چه نه جبری چه په ځمکه ولسویریم او هسی نه چه دخیابان سره ترکانی لاندی شم پوره دالس کاله می داچملی او ریدی چه.

پرېسته ښکته کړی... هغه ځه نه وینی... هغه پنده ده... ورته پام کوی... مرسته درسره وکړی... اولس کاله می پټ پټ په وینو ژپلی و... ماویل چه کوندی سترگی بهی بیا هیڅکله رلیدو توان ونه مومی دانو یواخی دمعجزی کار و چه ماږ خانکړی توب او دتباری له نړی نه خلاصه کړی شی... که پلارمی هر خومره راته ویل چه ددی امکان شته چه په اولس کلنی کښی به جراحی دعملیاتوپه کولو سره زما سترگی بیرته بینائی ومومی... او هغه به تصادف هغه شوم تصادف چه زما مورنی هدبری ته ولیرله او زمانه ئی زما سترگی واحستی په هغه ورځ چه کله زه په ځمکه ولویدم اولکه دتل می اوښکی روانی وی چه خپلی کوی ته لایم تر ډیره می وژډل...

خدایه... ته خو زما آواز آوری.

نوولی راته خواب نه را کوی ای خدایه...! زما سنی سترگی راته ولی نه را کوی...؟

له ډیری ژډاکولو نه سترگی شوی وم پلارمی دخپلو کارو دسرتو رسولو لپاره له کوره بهر ته تللی وو او ما د خان پسی دکوټی دروازه تړلی وه او خپل پرستارته می ویل و چه ماری یواخی پریردی.

کله چه په ژړا سترگی شوم نو یو ټیکلی می کښنود... ماته غمگینی ترانی خو ښولی چه دا اوس هم همداسی یم... په هاغه مازیگر می د'امک' ترانی ته غوړ کښنود... خوشاعته می فکر وکړ افکر می وکړ او بیایی واره

زرو و سی خو شېخته ئی...
لیکن، لیکن که نه وی...
هغه وخت گیری چه داخوب له یادووباسی
سپا پوره لس بجی می خپل پرستار د
محمود لیدلوته ولیدلو پرستار می هغه لیک
چه مایه هغه کښی تری غوښتی وو چه زما
لیدوته دی زما کورته راشی هغه ته ورگریو
خولکه چه محمون خو شیبی جرت وعلی وو
خو بیادی ته حاضر شوی وو چه زمان پرستار
سره یوځای زمانینو ته راشی کله چه می
دروازی دژنگ آواز واورید وینه می په
صورت کښی وزغلبیده پوښتی می نیغی شوی
اووجود می پریږدلو شوی هغه ورځ زما په
نشین گیس وو اووینتان می خواره ژاره
وو او پلار اوپرستار می ویل چه ډیر ښتسو
غوندی ښکلی شوی یم... هغه شیبه می چه
د محمود ددندونو آواز دگوتی په لاره واوریدو.
هغه می دژوند او مړینی شیبه وه... که هغه
زما توهین گری وای ای زما خدایه... محمود
کوتی ته راننوت بوی می راپنځه هماغه بوی
چه هره شپمی په خوب کښی راپنځه په لږ
زیدلی اوازمی وویل...
سلام...
د هغه دینی اوازمی واورید...
ته... ته خومره ښکلی ئی پرېښتی... آه...
ته هماغه ځمکه ئی هماغه ځمکه چوونوی سندرې
پاتی په ۴۵ مخکښی

زه په ډنډو سترگو ختکه دهغه لیدوته
تللی شوم که هغه پوهیدی چه زه ډنډه یم
هغه به ځه کول... زما کار ډیردل وو او زما
دژبا آواز کوته نیولی وه پلارمی دژبا آواز
اوریدو... ښایي چه ماگله محمود ته تېلفون
کاوه هغه دخپلی کوی دتېلفون څخه زموږ
خبری اوریدلی وی چه زماکوتی ته راغی...
هو... هغه په هرڅه پوهیدوله ماڅخه لاس
وېوښتل پرېښتی!... ماته دی ولی نه ویل...
ولی دی نه ویل چه ته عاشقه شوی ئی...
په وار خطابی سره می وویل...
پلاره... نه... زه...
لیکن پلارمی په مینه خپل لاس زما په
وینتانو راپنځه اووی ویل...
پوهیم پرېښتی چه عاشقه شوی ئی ستا
آواز دغشق آوازو... دهغه سړی آواز هم
لیکن پلارمی په مینه خپل لاس زما په
هغه بیایوبل ډول خبری کوی دهغه آواز کمپی
گرلی... پرېښتی چه زما ته تصمیم و نیسه او
لیدلو ته ئی لاره شه...
په حیرانتیا سره می لریاد وکړو...
پلاره... زه ئی لیدوته لاره شه... زه
خو ډنډه یم زه څو ځای نه ونیم...
هغه ته بلنه ورکړه چه دلته راشی...
دلته... ؟
هو... پرېښتی... هغه دی دلته راشی دهغه
سره خبری وکړه... پرېږده چه حقیقت
وونی... عشق دی کره کره... که سو چه

ډاډینی... امید پیدا کیدلو او تیاری څه
فایده نلرله... زه پوهیدم څلور ورځی په کپ
کښی کیناستم دوو ورځی غو ښکلی آوازونه
می چه په یوه ساه ئی شیطانی کوله اوریدل
نیتمی وکړو چه هغه هیر کړم او فقط دهغی
ځمکی په یاد دساتلو چه وئو ئی سندرې -
ویلی خوشاله ووم خوتوان می وئو دسید او
بیامی لاس تېلفون ته اورده شو... ناواری
هغه وو څو کله چه ئی زما آوازو پېژاند په
فارسی وویل :
لیونی ماته دی ولی تېلفون وکړو... ولی
دی حیران کړم... څلور ورځی گیری چه
ژوندون می مینه ناک شوی دی څلور ورځی
گیری چه په واپونو پسې گزیم... تاوولی وډول
ولی ماته ووايه پرېښتی... او مایا زما شروع
کړه محمود حیران او نارامه راته وویل...
پرېښتی که غواړی چه مونږه سره اړتیا ط
ولرو نو باید چه دلته راشی زه غواړم چه
ودی ونیم پوی شوی جلکی او که نه وی نو بیا
بالکل تېلفون وکړی تالیونی کړی یم... ته
مونږه په څنځیرونو را گاری... سپا در ته
منظریمه سپا دورځی لس بجی که دفر ناک
دښار په سینما باندی که رانقلی نو پوهیم
غوښتل می چه حقیقت ورته ووايم هغه
غوری په ځمکه کښوده... بیامی تېلفون
وکړو خو هغه غوری پورته نکړه هغه زما سره
نوری خبری نه کولی هغه غوښتل چه زه دی
دهغه لیدوته ورشه نیوهیدم چه څو کړم...

غوری ډدی اوډتل لپاره به می له یاده وپاسی
زما پرستار زما دژبا آواز واورید او کو چی
تیمی راغی او ویل...
پرېښتی... ولی زما... نه خو نن خوشحاله
وی... پوهیم... پوهیم څه خبره
ته دی... همداسی ده کته... ته عاشقه
شوی ئی کته...
دسلکیو په حال کی می ځان دهغه غیری
ته ورو غوږه زاوه اوومی ویل...
هو... زه عاشقه شوی یم... خو پوهیدی چه
هغه ته رېښتی حال نه شم ښکاره کولی... هغه
رانه وپوښتل چه زما سترگی څه رنگ دی
هغه رانه وغوښتل چه زه دی دهغه لیدو ته
ورشم خوما حقیقت ښکاره نکړی شو او غوری
می کښوده... پرستار رانه نصیحت وکړو
خو څه فایده... دالس کاله هغه ماته نصیحت
کولو اولس کاله کیدل چه په مائی مهربانی
کوله پرستار می رانه یوه پیاله قهوه جوړه
کړله... گوره... پرېښتی چانی! که ستا
سترگی ډندی شوی نو دنیا خولاخر ته نشه
درسیدلی اول خوچه څوک وگوری نو په دی
ئی باورته راځی چه ته غولدی ډنډه ئی ځکه
چه سترگی دی ډیری ښکلی دی او هیڅ عیب
نلری نه زویلی دی نه بد رنگی او پخپله هم
ډیره ښکلی ئی... بله راجه ډیر خلک دی
میلی ته اهمیت نه ورکوی ښایي که هغه
په دی یوه شی چه ته څه نهوینی دېباندی
لازیات مین شی...



نجوم و احکام نجوم

دانشی آمیخته به خرافات

ولی لازمه فهم ادبیات

شاعران ستاره شناس

اجتماع: بودن ماه و آفتاب در يك برج .
استقبال: بودن ماه در برجی که بابر جی که آفتاب در آن است مقابل باشد .
مدو جزر :

در بسیاری از دریاها و اقیانوسها پدیده ای بنام (جزر و مد) دیده میشود که آنرا دانشمندان امروز از آثار قوه جاذبه ما میدانند همانطور که در زمان ناصر خسرو نیز مروج و به قمر میدانستند .

بحساب متوسط بین دو جزر و مد ۱۲ ساعت و ۲۵ دقیقه فاصله زمانی وجود دارد یعنی سطح دریا در هر ۲۴ ساعت و ۵۰ دقیقه دوبار بالا می آید و فرو می نشیند .

از زمانهای خیلی قدیم برای فهم علت این بالا آمدن و پایین رفتن ، کوششهایی بعمل آمده است و چنانکه

در گفتار ناصر خسرو دیدیم ، در عصر او ، مدو جزرا متعلق به قمر میدادند و اوقات زیادتی و کمی آب را نیز از روی حرکات ماه تعیین میکردند و هم از مناسبات ماه با آفتاب که در حال اجتماع است یا مقابله یا

تربیع ، انداز بالا آمدن یا پایین نشستن آب را تخمین میکردند (متن عبارت منقول از سفر نامه را دوباره بخوانید) اما علت واقعی جزر و مد را در آن وقت کسی نمی دانست تا اینکه نیوتون دانشمند معروف انگلیسی برای اولین بار توانست علت واقعی آنرا کشف کند و اعلام نماید که جزر و

مد بر اثر نیروی جاذبه ماه و آفتاب است نیوتون برای اثبات صحت کشف خود این دلایل را ذکر کرده است :

یعنی افق مشرق و مغرب باشد غایت جزر باشد ، دیگر آنکه چون قمر در اجتماع و استقبال شمس باشد آب در زیادت باشد یعنی مد درین اوقات بیشتر باشد و ارتفاع پیش گیرد و چون در تربیعات باشد آب در نقصان باشد یعنی بوقت مد ، علوش چندان نباشد و ارتفاع نگیرد که بوقت اجتماع و استقبال بود و جزرش از آن فروتر نشیند که بوقت اجتماع و استقبال می نشست ، پس بدین دلایل میگویند که تعلق این مدو جزر از قمر ست والله تعالی اعلم)

اینک توضیح بعضی از اصطلاحات که در عبارات فوق آمده است :
افلاك: جمع فلك، زمین و آسمان و کهکشاها و سیارات و ثوابت .

انجم: جمع نجم بمعنی ستاره .
ستاره ها اعم از سیارات و ثوابت .
فلك الافلاك: فلکی که بعقیده منجمان قدیم ، محیط بر همه فلکها و بالاتر از همه و دورتر از زمین که مرکز عالم شمرده میشد ، بود .

عاشر: خانه دهم از آنچه طالع که نمایند سمت لراس یا اوج است رابع: خانه چهارم از آنچه طالع که نمایند سمت القدم یا زیر زمین است .

و ازین شیوه سخنی چند میرفت و گفت که بسیار تحیر در این خورده ام گفتم: که نخورده است؟

و در جای دیگر گفته است :
(دریای عمان را عذتست که در شبانروزی دو بار مدبر آورد چنانکه مقدار ده گز آب ارتفاع گیرد و چون تمام ارتفاع گیرد بتدریج جزر کند و فرو نشستن گیرد تا ده ذوازه گز و آن ده گز که ذکر میروود بیصره بر عمودی یادید آید که آنرا قائم کرده باشند پای دوازی والا اگر زمین ماهون بود و نه بلندی بود ، عظیم دور بر و ذ و چنان تست که ذجله و فرات که نرم میروند چنانکه بعضی مواضع محسوس نیست که بکدام طرف میروند ، چون دریامد کند قریب چهل فرسنگ آب ایشان مد کند و چنان شوند که پندارند باز گشته است و بیابا بر میروند ، اما بمواضع دیگر از کناره های دریای بنسبت بلندی و هامونی زمین باشد ، هر کجا هامون باشد آب بسیار بگیرد و هر جا بلند باشد کمتر بگیرد ، و این مدو جزر گویند تعلق بقمر دارد که بهر وقت قمر بر سمت راس و رجل باشد و آن عاشر و رابع است ، آب در غایت مد باشد و چون قمر بر دو افق

و نیز در دیگر آثار خود مطالبی آورده است که از مطالب آنها بصیرت و خبرت وی در نجوم آشکار میشود ، از آنجمله در سفر نامه که متضمن یادداشت های مسافرت او در خلال سالهای ۴۳۷ تا ۴۴۴ هجری از خراسان تا حجاز و مصر و دیگر کشور های عربی آن زمان است در يك جا گفته است:

(به قاین مردی دیدم که او را ابو منصور محمد بن دوست میگفتند از هر علمی پا خبر بود از طب و نجوم و منطق چیزی ، از من پرسید که چه گوئی بیرون این افلاك و انجم چیست ؟

گفتم: نام چیز بر آن افتد که داخل این افلاكست و بر دیگر نه ، گفت: چگوئی بیرون ازین گنبد ها معنی هست یا نه گفتم چاره نیست که عالم محدود است و حد او فلك الافلاك ، و حد آنرا گویند که از جز او جدا باشد و چون این حال دانسته شد واجب کند که بیرون افلاك نه چون اندرون باشد ، گفتم: پس آن معنی را که عقل اثبات میکند نهایت هست از آن جانب اگر نه ؟ اگر لها یتش هست تا کجاست و اگر مبنا یش نیست تا متناهی چگونه فنا پذیرد ؟

در همان وقت که در نقطه (ج) مد صورت میگیرد، در نقطه (د) هم مد پیدا میشود برای اینکه در این وقت مرکز زمین نسبت به نقطه (د) با سرعت بیشتری بطرف ماه کشیده میشود، با همین جهت فاصله بین مرکز زمین و نقطه (د) زیادتر و همین زیاد تر شدن فاصله سبب میشود که از نقطه (الف) و نقطه ب به نقطه (د) هم آب سرازیر شود و در آنجا مد بوجود آید.

البته قضیه مد و جزر به ایسن سادگی نیست زیرا طوریکه در فوق فرض شده که تمام سطح زمین از آب پوشیده شده است، در حقیقت چنین نیست، در عین حال شکل و ساختمان سواحل دریاها و همچنین عمق دریاها و اقیانوسهای زمین یکسان نیست و به همین جهت است که اوج مد، با اوج و حضیض ماه همزمان نیست و چند ساعت با آن فرق دارد که در یانور دان این فرق را ساعت تطبیقی یا زمان تاخیر می نامند.

رشید و طواط :

دیگر از شعرای دیار ماکه از علم نجوم بخوبی آگاه بوده است، رشید الدین سعد المملک محمد بن محمد بن عبدلجلیل عمری بلخی معروف به رشید و طواط است که در بلخ متولد شده و تحصیلات خود را در مدرسه نظامیه بلخ نزد امام ابوسعید هروی بپایان برده و آنگاه بخوارزم رفته و جاه و مقامی بزرگ یافته است و از او علاوه بر دیوان شعر آثار دیگری به دری و عربی باقی مانده است که از همه مشهور تر حدائق السحر فی دقائق الشعر در علم بدیع و مجموعه های رسائل عربی و منشآت دری اوست. و تاریخ وفات او بقول یاقوت در معجم الاذبا سال ۵۷۳ و به قول دولتشاه در تذکره سال ۵۷۸ است رشید در قصیده ای که با این مطلع شروع میشود :

چون از حدیقه مینای چرخ سقلاطون

نهفته گشت علامات سرخ آینه گون

ابیات زیر را آورده است :

ز نقشهای غریب و ز شکلهای بدیع
صحیفه های فلک شد چو صحف انگلیون
جناح نسر و سلاح سماک هر دوشدند
ز دست چرخ مرصع به لو لؤمکتون

بحسن روی، قمر همچو طلعت لیلی
بضعف شکل، سها همچو قامت مجنون
شهاب همچو حسام برهنه کرده بحرب
سپیل همچو ستان خضاب کرده بخون
شعاع شعری اندر سواد ظلمت شب
چنانکه در دل جبال علم افلاطون ..

وصف نسر و سماک و قمر و شعری در شماره های گذشته یاد شده است و تشریح (سها) و (شهاب) و (سپیل) را لطفاً در شماره آینده مطالعه فرمایید.

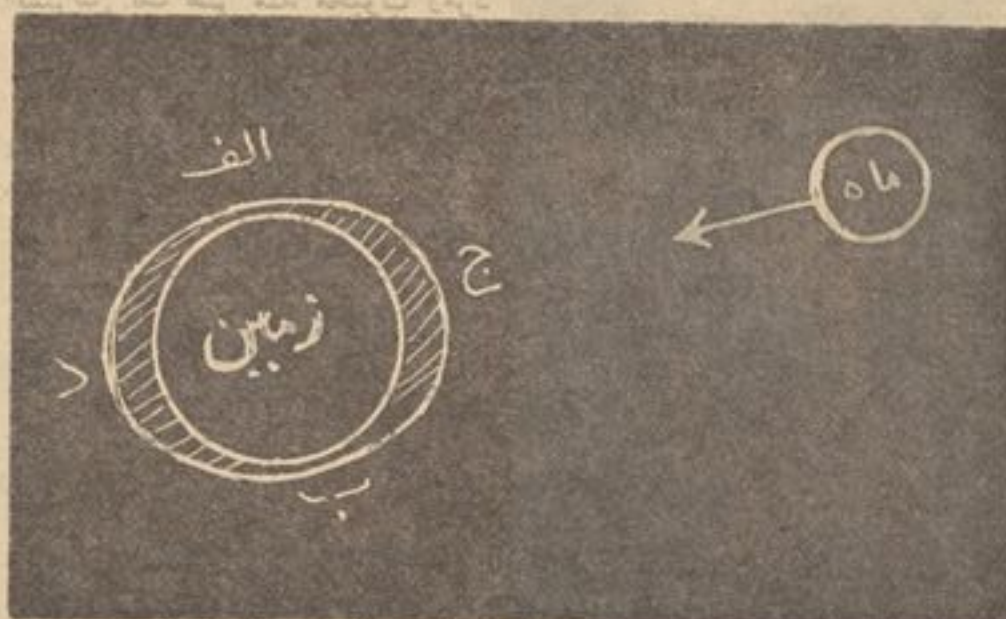
۱- هنگامی که ماه در اوج خود قرار دارد، مد زیاد میشود و هنگام طلوع یا غروب آن فقط جزر بوجود می آید.

۲- جزر و مد هنگام نزدیکی ماه به زمین بسیار شدید و هنگام دوری آن از زمین بسیار خفیف است.

۳- جزر و مد در اول و آخر ماه و هنگام بدنیرومند از سایر اوقات است و در هفتم ماه (تربیع اول) و ۲۱ یا ۲۲ ماه (تربیع دوم) ضعیفتر از وقتهای دیگر است.

نیوتون با ذکر این سه دلیل میگوید: باید علت به وجود آمدن جزر و مد را در ماه و آفتاب جستجو کنیم و سپس چنین استدلال میکند.

فرض کنیم که کره زمین عبارت از دو قسمت است: خشک و بحر یا خشکیها و آبها.



نمایشی از تاثیر قوه جاذبه

و فرض میکنیم که تمام سطح کره زمین را آب احاطه کرده است و خشکیها در زیر آب قرار دارد چنانکه در کلیشه دیده میشود.

در شکل کلیشه شده حرف و ف (الف، ب، ج، د) قشر آب است و محلی که با حرف جیم نشان داده شده نزدیکترین نقطه سطح زمین به ماه و جایی که با حرف دال نشان داده شده، دور ترین نقطه از ماه است.

برای سادگی قضیه فرض میکنیم که ماه و (د) در روی خط استوا قرار دارد و ماه تمام نقاط کره زمین را جذب میکند ولی تمام نقاط زمین با نیروی متساوی جذب نمیشود بلکه نقطه (ج) چون نزدیکترین نقطه به ماه است بیشتر از نقاط دیگر جذب میشود و نقطه (د) چون دور تر است با نیروی کمتری جذب میشود، اما مرکز زمین با قوه ای کمتر از (ج)

و بیشتر از (د) جذب میشود و در نتیجه جذب زمین بوسیله ماه تمام نقاط زمین بسوی ماه حرکت خواهد کرد، ولی سرعت این حرکات در تمام نقاط یکسان نیست بلکه نقطه (ج) نسبت به مرکز زمین و مرکز زمین نسبت به نقطه (د) با سرعت بیشتری بسوی ماه کشیده میشود

در نتیجه نقطه (ج) از مرکز زمین اندکی دورتر خواهد شد یعنی دریا در نقطه (ج) بالا خواهد آمد که این بالا آمدن عبارت از مد است، آبی که به این نقطه اضافه میشود تا بالا می آید، از نقاط «الف» و «ب» می آید ازین سبب هنگامی که در نقطه (ج) مد صورت میگیرد در نقطه (الف) و نقطه (ب) جزر پدید می آید.



تلاش بر تون بخاطر پسرش



میگویند ریچارد برتون از جمله کسانی است که زیاد تلاش کرد، تا پسرش یک هنرمند محبوب و مورد شماره یک سینما گردد. او طفلش را از کودکی به بازارهای هنری و سینما آشنا کرد و لی همینکه طفلش بزرگ شد و زن گرفت، بعد از مدتی با خانم و طفل نوزادش، به انگلستان رفت و مدت ها را با هیپی های آنجا در زیر یک خیمه عریان و لخت بسر برد و هرگز حاضر نشد در فلمی با زی کند.

برتون گفته است که این موضوع مرارنج میدهد و اگر پسرش وارد سینما میشد بهتر بود. در عکس ملاحظه میکنید که برتون پسرش را در کودکی تعلیم سینمایی میدهد.

کشف جدید

اکثر سیستم های پایپ لاینی، بعضی دستگاه های ماشینینی برای کنترل کردن مایع جاری پایپ لاین در یک قسمت بکار دایند و البته آلانی که تابحال بکار میرفت آنقدر مورد اطمینان نبود. روی این منظور، بقیه در صفحه ۵۶



ژوندون

الماس گران قیمت

خوب است بدانید که، الیزابت تیلور الماسی دارد بوزن ۶۹ قیراط که ریچارد برتون آنرا به یک میلیون دالر خریداری کرده که در حال حاضر این سنگ گران قیمت بیش از دو میلیون دالر امریکائی می‌ارزد. گفته شده که این الماس بهترین و پراورش ترین تحفه ای است که از جانب برتون برای همسرش داده شده. این الماس بعدی زیبا و باارزش است که هزاران تن از خانم ها و دختران در سر تاسر جهان آرزو دارند تا این سنگ مال ایشان باشد.

پیشنهاد جالب

میگویند چندی پیش یک فرانسوی خوش سلیقه و با ذوق، نامه ای برای وزیر اقتصاد فرانسه نوشت و پیشنهاد کرد که: دولت اقدام بچاپ پولهای ده هزار فرانکی با عکس کاملاً برهنه بریزد و بار دو پنماید.

این آقا در نامه اش برای تأیید پیشنهادش می‌نوید: وقتی این پولها بچاپ رسید، هر مرد فرانسوی یکی ازین پولها را در بکس جیبی اش نگه می‌دارد و هیچگاه خرج نمی‌کند و این کار باعث می‌شود که مملکت دچار تورم بولی نشود.

برای هنر پیشه شدن

در یکی از روز ها وقتی «جک پالانس» هنر پیشه «نهچندان خوش قیافه» هالیوود از استود یوی فلم بر داری خارج شد بایک پسر کنجکا و روبرو شد.

پسرک مدتی بقیافه جک پالانس خیره شد و سپس زیر لب گفت: - آدم وقتی خوب متوجه میشود می‌بیند که برای هنر پیشه شدن احتیاجی بداشتن قیافه آدم مهانیست.

په هجران کښې هغه سې شان وصال شته
لکه څوکه له خپله یاره لاس ترغاړه
ددین لکه په بڼې سترگی کېږي
دادین لهوا ژو سترگو نه مه غواړه
ایلی پلارگره په سل پردی کښې ناسته
مخامخه و مجنون و ته و لاره
پس له مرګه هم جدا نه وی ریشتی
په یوه لحد کښې ورشې سره دواړه
درېشتنې مینې دار د زوال نشته
چه ریشتی پتلری سلام په واره
دیار پتدی خوشحال له دله نه خي
د فانی دنیا خوښی که ولاړه ولاړه
«خوشحال خټک»



مراوی نظر زده کړه دبیدردی پیغور

کوم زده سړه چه ستا غمونه مل شی
مینه گل زده چه وخت سړه فناشی
رانزدی شهجه خوانی درته لوګی کړم
خوبه وروسته لکه گرد درېسی تاخم
تصوړدی راته کانی بوټی گل کړل
لیلا! پرېږده شونګ اوپرنگ چه نوی موددی
ستاله مراوی حیاناګ نظر نه چارشم

باور مه کړه چهغه زده به بیا بل شی
آشنا! څه که موسمو نه دی بدل شی
جبری نه چه له نظره دی ورېل شی
خدای دی وګړی په لیمو دی زما بل شی
درفیب په مخ می ستا دمخ تسل شی
داډولی اندازدی خیردی که شړل دی
چه دوست د زده په خونه راشی غل شی
«دوست»

تاجه په سترگو کښې خندا زده کړه
مادی سترگو نه ژپا زده کړه
غم دالفت دانتها څه کوی

غم دغم پرېږده ابتدا زده کړه
ما ته خندا ستا په ژپا راځی
مینه وځانده ژپا زده کړه
ستا شرایي سترگی می یادی وی تل
څکه زبان زما خطا زده کړه
داتماشی خو ستا نظر چوړوی

ته لږکتل د تماشا زده کړه
مکړه پروا په لوړ زور دمزل
په چپو تګلکه زریا زده کړه
په آینه کښې خپل جمال وینه
بیا د حیرت سبب زما زده کړه
زده می په تاخ کښې دسیان مه زده
ور سره لوبی مشغولا زده کړه
درته حمزه کړی دهنر خبری
ووايه زده کړه ما چه نازده کړه
«حمزه»

راکوی دبیدر دی پیغور په څه
سبزی سوی دوباره په اور په څه
دلندو خټو داوړو لږی اوبه دی
ازمی راباندی هومره زور په څه
په توره دی دسرو شونډو نه پوهیږم
یادوی راته دوینو تور په څه
څه بوښتنه کړی زماله زېره رتګه
ستا له غمه دی دلبره نوربه څه
که توپری ستادغمزو په زړه یونه سم
په لهدی دیوی رڼا کړم کور په څه
کړمی تانده دمرګ سلا ورکړی
زنځدان دی راته بیښی کور په څه
په دافلم می دی کور دارام وړان کړ
درفیب په لږ کښې پروت پی خوربه څه
دخپل بغت په اډولو نه پوهیږم
چه غمخور شو دحمید خونخور په څه
«حمید»

دمین عتاب

بیادی دزلفو پیچو تاب وینه
بیا دمین په سر عتاب وینه
زلفی خبری کړه که ورپخی نشته
ستا ننګو کښې سره سراب وینه
ته په دالږ عمر په څه نازیږی ؟
عمر دخضر هم حباب وینه
په تش موکل سندی څه به وایم
زه که ساقی وینم دیاب وینه
دینی ډکی سترگی گونجی تندی
یو کښی پیغام بل کښی جواب وینه
ورځه بهر که ستا جواب نه وی
په آینه کښې ستا جواب وینه
ستا التفات می تده لاکړه سوا
دا حقیقت دی که سراب وینه
دسیند په مخ کښې سخاوت څه به کار
کاسه نسکوره دحباب وینه
له پوره سترگی پی دی سړی «مشهوره»
نن دقیامت غونډی حساب وینه
محمد اکرم «مشهوره»

رتګین لیک

آشنا په غم دی په مانه درېږی
دایاسین په زړه پیری چلېږی
نری بهولی راته باغ باغ نه وی
چه می نظر په ښکلی مخ لګیږی
نوری به ټولی خاطری شی هری
خو هغه مړه کتل می نه هیرېږی
ستا په سرو شونډو کښې موسکا، ماوېل
دداشقی سره پرېشتا خلېږی
نن پیا ریدلی تلوسی دی بیامی
هغه دناز او نیاژ کیسی یادېږی
جولی بهولی خزانه می نه وی
یکښی می اوښکی مرواری توښی
لیک می وحیده چه رتګین غونډی شو
قلم نه وینی می د زړه پیری
«عبدالاحد وحید»



— تو خجالت میکشی ! تو ...
خنده مجالش نداد که جمله اش
را تمام کند. باز هم مدتی خندید و
گفت :

— ای خجالتی ! ای خجالتی !
خنده را بس کرد. لختی به فکر
فرورفت. سپس مثل اینکه چیزی
به یادش آمده باشد، سوی من دید و
گفت.

— میدانی به چه فکر میکردم؟ خوب
بیت میگویم. فکر میکردم که چیزی
کم داریم ... سرانجام فهمیدم فهمیدم که
يك گیلانی دیگر لازم است. چطور؟
برخاست. گیلان خودش را بر
کرد و نو شنید. گیلان دیگری را هم
نو شنید. بعد به سوی من آمد و در
حالی که لبخند رندانه بی بر لب داشت
گفت :

— میدانم که تو هم میخواهی. ولی
خجالت میکشی ...

باز هم ناگهان قهقهه را سر داد:

— ای خجالتی ! ای خجالتی !
پیاله ام را آورد و پیش رو بسم
گذاشت. دیدم که برآستی هم
میخواهم باز بنوشم چندین جرعه
پشت سر هم نوشیدم. آرا! مش عجیبی
احساس میکردم. میخواستم مستی
کنم، چیغ بکشم و هیاهو بی بر پا
کنم.

يك بار بی اختیار بالهایم را بهم
زدم و آوازی بر آوردم پسر جوان با

شادمانی کفزد و فریاد کشید :
— آفرین ... خجالت را دور انداختی!
بگذار ببو سمت !

به طرفم دوید. نیروی عجیبی در
خودم احساس میکردم خواستم
آزارش بدهم. از پیشش گر یختم.
پسر جوان گفت :

— میگری؟ بگریز ... بگریز ...
واز دنبالم دوید. من روی چو کی
پریدم و به سویم حمله کرد. من به
چوکی دیگری خیز زدم خوشحالی
در دلم میجوشید. سخت خوشحال
بودم مست بودم میخواستم بر واز
کنم.

پسر جوان باز هم به سویم حمله
کرد و من باز هم، در حالی که از
خوشحالی فریاد میکشیدم، به چوکی
دیگری پریدم. پسر جوان به شدت
به چوکی خورد لختی همانجا ماند.
فکر کردم که صدمه دیده است. مو
های درازش چشمهایش را پوشانیده



یادداشت
های
يك موقع

— چطور، خوش آمد ؟
بعد، برخاست و بسوی من آمد :
— ولی تو نور قصیدی !
احساس خستگی میکردم میخواستم
بخوابم. ازینرو آهسته عقب رفتم.
ناگهان پسر جوان به قهقهه درآمد.
به شدت واز ته دل میخندید از فرط
خنده نتوانست بایستد و روی يك
چوکی افتاد. بعد نیم خیز شد و در
حالی که همانطور میخندید، سوی من
دید و گفت :

آنوقت خودش در میانه اتاق به
رقص شروع کرد. پیچ و تاب میخورد
و به شدت پیچ و تاب میخورد. مثل
آنکه ضربه های ساز براندا مهای او
فرود میامد و این ندا مهارا به جنبش
وامیداشت.

ساز تند و تند تر میشد و او هم
حرکتهای خودش را تند و تند تر
میساخت. موهای درازش روی
چشمهایش میافتاد و پسر جوان با
حرکت سریع سر و موهايش را پس
تنگ شده بود. گفت :

بود. بیحرکت نفس نفس میزد. من کم کم پویشان میشدم. ولی ناگهان باحرکت تندسر، موهایش را پس زد. سوی من دید و گفت:

«تو بسیار چالاک هستی!»

برخاست. آهسته آهسته به من نزدیک شد. درین حال میگفت:

«بسیار چالاک هستی! بسیار...»

میفهمیدم که به من حمله خواهد کرد. ازینرو خودم را آماده خیز زدن ساختم و ناگهان همانطور که حدس

زده بودم، به سوی من حمله آورد. من خیز زدم و خودم را نزدیک از من

رسانیدم. پسر جوان به شدت به

چوکی خورد. نتوانست تعادلش را

حفظ کند و همراه چوکی روی زمین افتاد.

لحظه‌ای همانطور افتاده روی زمین ماند. بعد آهسته آهسته به

حرکت درآمد. پهلوی چوکی نشست و بکنار آن تکیه کرد.

خوشحالی از چهره اش ناپدید شده بود. آفسرده و غمگین به نظر

میآمد. دیدم پیشانی‌اش خونین شده

است و خون ازکنار چشم را سستی

پایین میاید با انگشت‌هایش پیشانی‌اش

را لمس کرد. بعد، انگشت‌های

خونینش را در برابر چشمهایش

گرفت. سوی من دید. انگار من

پیشانی خودنیش را ندیده باشم.

انگشت‌های خون آلودش را نشان داد و گفت:

«می بینی؟ می بینی؟»

سرش را بلند کرد. به چت اتاق

خیره شد. مدتی اینطور ماند. نمیدانم

به چه فکر میکرد. تنها میدیدم که

لبهای بار یکش میلرزد سپس دوباره

سوی من دید و گفت:

«توهم... توهم از من بدت میاید!

چشمهایش پر از اشک بود. گریه

شده بودم نمیدانستم چه کار کرده

ام که او اینطور فکر میکند. سرم را با

نارضایی پایین انداختم. ناگهان

بغضی پسر جوان ترکید و به گریه

درآمد. بلند بلند میگریست.

دلم به حالش سوخت. آرام آرام

نزدیکش رفتم. اگر چه نمیفهمیدم

تقصیرم چیست، ولی باز هم خودم

را تا اندازه‌ای گنا هکار احساس

میکردم. دلم میشد، تسلیش بدهم

دلم میخواستم بهش بگویم:

«معذرت میخواهم! از هر چه

کرده‌ام، معذرت میخواهم!

ولی در یافتن که بغضی گلویم

را اتاق ز ندانی میکنم و کسی از من خبری

گرفته است. احساس کردم اشک در چشمهایم حلقه زده.

پسر جوان... به سویم نگریست.

شاید چشمهای پر اشکم رادید شاید

سیمایم بسیار اندو غناک بود، زیرا

آواز او ملایم ترشد. از من چشم

برداشت و به گلپای قالین چشم

دوخت در پینحال آرام آرام گفت:

«چه سخت است که همه از آدم

بدشان بیاید!»

با انگشت‌هایش اشکال نامعلومی

روی قالین رسم کرد و گفت:

«میدانی، همه از من بدشان

میایند. پدرم از من نفرت دارد مادرم

هم نفرت دارد. خواهرم هم از من بدش

میاید. وقتی پدرم سوی من می‌بیند.

مثل این است که بگوید «کاش که تو

وجود نمیداشتی!» مادرم ده سیر

گوشت پراز خشم وحسد است ذره

بی از عاطفه در او وجود ندارد. من

خیلی چیزها در باره مهر مادری

خوانده‌ام ولی دیگر به این چیزها

عقیده ندارم.

سوی من نگریست و پرسید:

«تو چطور، عقیده داری؟»

خاموش ماندم. نمیدانستم چه

بگویم.

پسر جوان بانو میدی گفت:

«خوب، عقیده من این است که

مادرم هیچ مرا دوست ندارد. حتی

از من بدش میاید.

لحظه‌ای خاموش ماند. سپس در

حالی که همچنان به نقش‌های قالین

چشم دوخته بود، گفت:

«نمیدانم که چرا اینطور هست. نمیدانم

به آنان چه بدی کرده‌ام بامن طوری

رفتار میکنند، مثل اینکه درین خانه

زیبای هستم و من...»

و من مجبورم یکروز این خانه را

ترک بگویم... حتما این کار را میکنم

فقط منتظر هستم که زمستان بیاید.

آنوقت خانه را رها میکنم. خودم را

آواره میسازم و میروم در خنکها...

در برف و باران... شاید هم بمیرم.

خوب، بگذر بمیرم... بمیرم تا کسان

که از من بدشان میاید، خوشحال

شوند... شاید کنند، بخندند...»

گریه امانش نداد. حق به

گریستن شروع کرد و در میان گریه

گفت:

«میدانی، روزها خودم را درین

ولایت در یافتن که بغضی گلویم

نمیگیرد مطمئن هستم که اگر یکروز

بمیرم، همینجا خواهم پوسید و کسی

به پر سامن نخواهد آمد. میدانی، تحمل

این وضع دشوار است... بسیار

دشوار است...»

پادشاه اشکهایش را پاک کرد.

اشکهایش باخون پیشانی‌اش گد شده

بود و همه چهره اش را سر خرنگ

ساخته بود. دسمالشی هم خون آلود

شد. گفت:

«ولی، من کاملاً تنها نیستم...»

برای خوم دوستان خوبی دارم.

سوی کتابهایش دید:

«پیشتر برایت گفتم که این

کتابها بهترین دوستان من هستند این

کتاب درست است... و لی دوستان

دیگری هم دارم. آدمهای خوش

هستند. دوستم دارند. غالباً بدید نم

می آیند. تو یکروز آنان را خواهی

دید. ما باهم درد دل میکنیم. دوستانم

به سخن های من گوش میدهند.

حتی میگریند...»

این طرف و آنطرف دید:

«حالا يك گیلان دیگر!»

برخواست گیلانش را بر کرد و

نو شید. دوباره آمد و نزدیکم

نشست آرام آرام به صحبت پرداخت:

«از تو معذرت میخواهم. تو مرغ

با احساسی هستی. میدانم که مرادك

میکنی. وقتی آدم بفهمد که کسی

درکش میکند، غصه اش کم میشود.

اصلاً غصه را فراموش میکند. تو مرا

درک میکنی... دوستانم نیز مرا

درک میکنند... به! فایده غصه

خوردن چیست؟ اصلاً غصه خوردن

فایده‌ای ندارد. میفهمی؟ یکر و ز

میمیرم و میرویم زیر خاک. پس چرا

غمگین باشیم؟ تو «خیام» را می

شناسی؟

این نام را هرگز نشنیده بودم.

سرم را پائین انداختم و پسر

جوان گفت:

««خیام» مرد بزرگ و عاقلی

بود. میگوید «پیش از من و تو لیل

و نهاری بوده است». میگوید

«گردنده فلک برای کاری بوده است»

میگوید «زنهار قدم به خاک آهسته

نهی!» میگوید «کان مر دمك چشم

نگاری بوده است.»

به سویم دید و پرسید:

«چطور، قشنگ نیست؟»

اصلاً ازین شعر خو شم آمده بود.

از «خیام» هم خو شم آمده بود.

سوی پسر جوان نگر یستم. آرزو

داشتم که باز هم شعر بخواند و از

«خیام» کپ بزند. ولی او بی تو چه

به نگاه های من گفت:

«زنهار قدم به خاک آهسته

نهی!»

برخواست. در اتاق اینسو و آنسو

رفت. بعد ایستاد. چند بار پایا

آهسته به زمین کو بید و تکرار

کرد:

«زنهار قدم به خاک آهسته

نهی!» «زنهار قدم به خاک آهسته

نهی!»

باز هم گیلان شش را نو شید.

گیلاس دیگری هم نو شید. گیلان

را بسوی پرتاب کرد و فریاد

زد:

«کان مردمك چشم نگاری بوده

است.»

چرخ زد. تلوتلو خورد. موهایش

به روی چشمهایش افتاد. بایک

حرکت سریع سر موهایش را پس

زد. مشتش را گره کرد و فریاد

کشید:

«ساز!»

ورقت که ریکارد بماند.

باز هم آواز ساز در اتاق پیچید.

پسر جوان بار دیگر به نشاط آمده

بود. سگری روشن کرد و درمیانه

اتاق ایستاد. تلوتلو میخورد. پا

اشتقاق دود را در سینه فرو میبرد و

بعد به سوی چراغ پف میکرد.

درین هنگام دروازه اتاق باز شد.

خد متکار آهسته به درون آمد.

اتاق را از نظر گذرانید. چو کی را

که افتاده بود، به جایش گذاشت.

پسر جوان گفت:

«چه میخواهی؟»

مرد خد متکار جواب داد:

«پدرت میپرسد که نان

میخوری؟»

ناگهان شادمانی از چهره پسر

جوان نا پدید شد. جای آن را قهر

و خشونت گرفت. به سوی من آمد

و گفت:

«می بینی؟ که چقدر از من بدشان میاید

میگوید: «نان میخوری؟» و تو قح

دارد که من جواب بدهم «نی» و او

بقیه در صفحه ۶۰

چهار آیدو

درخت غنچه بر آورد و بلبدان مستند

از : ورد زورت

به فاخته

ای رهگذر خوشحال ! نغمه ترا شنیدم هنوز هم میشنوم و دلی ازین آهنگ غرق نشاء دارم . ای فاخته ! آیا تو راستی پرندۀ نوآوری هستی یا فقط آوایی هستی که در آسمان بیکران سرگردان است ؟
روی علفها دراز کشیده ام . صدای ترامی شنوم که بلند میشود و بعد طنین آن به گوش من میرسد ، گویی در آن حال که از تبه ای به تبه ای میرود ، هم دور و هم نزدیک است .
بالینکه تودد پر حرفی دلپذیر خود جز وصف نور خورشید و عطر گل نمی کنی ، نمیدانم چرا نغمه تو برای من داستانی حکایت میکند که سراسر آن بارویسهای دور و دراز آمیخته است .
ای زیبایی بهار ! خوش آمدی . تو برای من پرندۀ ساده نیستی ، وجود نامه یی هستی . صدایی دلپذیر هستی . رازی پنهان هستی . صدایی هستی که من در دوران مکتب خود بدین گوش فرا میدادم و به شنیدن آن در میان درختان ، در روی بته های گل ، در آسمان پستاور مشتاقانه جستجوی ترا میکردم .
بارها برای یافتن تو در جنگلهای و چمنزارها سرگردان شدم ، اما هرگز ترا که امید و عشق و مایه هوش من بودی ، نیافتم .
اکنون دو باره گوش به نغمه تو فراداده ام . دوباره روی چمنها دراز کشیده ام و آنقدر بترانه های تو گوش میدهم که بتوا نم دو باره خود را در روزگار دلپذیر کودکانی احساس کنم .

عشق سرمدی

ای عشق سرمه مدی
ای اصل آرزو
ای سوز زندگی
در آسمان زندگی من فروغ بخش
تأثاله های سرکش من تاب پرورد

* * *

درپای ازغوان
دردامن بهار
میرود بوده ایم
سر مست ساکنین پراز شود فروردین
زان باده ای که بود صفا بخش زندگی

* * *

مبتابی خیال
چون سیل نقره فام
پر تو فگنده است
در لای این همه زیبایی وصفا
باشد خیال تو همه پیرایه بهار
از : (دکتر سبیل)

تنهایی

باز امشب
لشکر غم :
(گرمین صف بسته یکسر)
هر یکی :
باتیغ و تیرونشتر ، با گرزو خنجر

آن یکی چون گرزو ماری :
می گزیدای خیالم ،
این دگر چون شوره شیری :
در پی نخجیر لاغر
یا چو شاهینی که گیرد مرغ ببالو پر .

* * *

تیر جور غصه را :
امشب سیر گردیده جانم
شعله خیز افتاده دل ،
غرق شرد گردیده جانم
برق هستی سوز غم
سر داده از بس فتنه سویم
همچو کاخ سر نگون :
زیر و زبر گردیده جانم

ماهتاب
اندر درای کوهسای آرمیده
بلیلی درپای گل !
در مرغزاری آرمیده !

مردمی
مست وصال و بیخود بوس و کناری
بادلی
فارغ زسوز انتظاری آرمیده !
من جراد آتشم همچون سپندروی مجهر ؟
از : (منتظر)

پرده پندار

نشسته قطره می بر لب هوس جویت
جوزاله که سحر گاه بر کلاب افتد
تن سپید تو در سرخ جامه میماند
بعکسی ماه که در لاله گون شراب افتد
خزندگان تو اندر دل شکسته من
چو آذ رخس که بر معبد خراب افتد
ز پشت پرده پندار ، زندگی زیباست
مباد کز رخ این اهرمن نقاب افتد
نهفت اختر امید من بظلمت غم
چنانکه شب بدل دره ای شهاب افتد
شیب بیا که دوبازوی تو بگرد من
چو مار های سیلی به پیچ و تاب افتد
من آندم از تن سیمین تو بگیرم کام
که چشم مست تو از کیف می خراب افتد
از : (محمود فارانی)

گره

مشکل که من رهشوم از چشمت
آسان گریز کرده یی از چشم
در خنده های تلخ مریبانم
باران گریه می فتد از چشم

* * *

اندر دلم فسون تو غلتیده
در چشم من خیال تو آویزان
اندوه تو بسته من بیدار
باد تو بر زبان من پژمان

* * *

در شانه های گنج صفا خیزت
ماران گیسوان تو خوابیده
عشق سبک بشانه من هموار
بندار من به مهر تو پیچیده

* * *

چشم دود که نقش ترا گیرد
گوشم هدف که حرف ترا جوید

دلم گرم می تپد بهوای تو
گیسوی عطرساز ترا بوید

دستم بسوی تست سراسیمه
یاهای من بگوی توره سازد
در سایه امید تو آسایم
هر لحظه دل بدرد تو پردازد

خامه زلای پنجه من گرید
ریزد بصفحه نقش خیالت را
در لای دفترم توشوی پنهان
از نوک خامه ام توشوی پیدا

مشکل که من رهشوم از چشمت
آسان گریز کرده ای از چشمم

از : (رضا مایل)

صورت دوست

کس نمی داند و در خاطر من
نقش رخسار کسی می گذرد
این نه سود است ، نه سحر و نه جنون
نه فسونی که زر اهرم ببرد
نیست وهم ، وهم و خیال
صورتی بینم و نتوانم گفت
صفتش نمی بگویم بی زبان
اینقدر هست که چون وی دگری
نیست اندر ، همه روی جهان
با چنان غنچ و دل دل !
همچو عشقت و وصال عزیز
همچو شعر است و سرور است بدیع
همچو صبح است و بهار است فرح
همچو شور است و نشاط است منبع
همه حسنیست و جمال !!
گاه چون دوست بمن دل سوزد
که چون دشمن بسرم بستیزد
گاه چون دوج کند زنده مرا
گاه چون مهر ز من بگیرد
سر کند خشم و جدال
وی نمی گوید و من میدانم
که مرا عاشق خود وی کرده است
من نمیکویم و وی میداند
که چنین ، از چه سبب ، کی کرده است ؟
از : (الهام)

دهار مندان خار ساد

لیودمیلایاوی لیووا

جهان زنان مشهور میشنا شد.
زنایکه در تغییر و دگرگون ساختن
تاریخ نقش های ارز شمند داشته
اند. بسا علمای مشهور، دکتورا ن
خبره و هنر مندان معروف و شهیر
زنان بوده اند.

هنر پیشه های زن در ساختن فلم
ها و نما یشتامه ها رول بسیار قاطعی
دارند هیچ فلمی و الایی هنری وجود
ندارد که در آن هنر پیشه زن هنرنمایی
نه کرده باشد لیود میلایا
از آن جمله زنان مشهور در عالم سینما
است که همچون ستاره ای در
آسمان سینمای شوروی میدرخشد.
لیود میلایا در فلمهای مشهور جنگ
وصلح، گرین، پرنده، شوالیه سریت
بحیث هنر پیشه اول نقش داشته
است.



همکاری مجدد افسانه

افسانه خواننده محبوب را دیو افغانستان که بنابر عللی مدتی از
کار های هنری کناره گرفته بود .
همکار یثی را با آمریت موسیقی و رادیو افغانستان از سر گرفته
است .

اولین آهنگ افسانه که پنا (دست بدست بسوی صحرا رویم)
در ارشیف رادیو ثبت شده و عنقریب از برای امواج رادیو پخش میشود

فالبین

اداره موسیقی رادیو افغانستان به سلسله فعالیت های هنری خویش
درامه ای منظوم می کمپوز نموده که برای مدت نیم ساعت بوسیله شش
تن از خوانندگان زن و مرد از برای امواج رادیو پخش خواهد شد .
اوپرت فالبین که بوسیله هلال، نسیم، ناهید، رخسانه و زیلا
خوانده میشود دسومین درامه منظومی است که از طرف آمریت موسیقی
رادیو افغانستان تقدیم میشود .

دو درامه منظوم که قبلا ثبت و پخش شده است در قای بی خان
و عروسی اجباری نا مداشت .

عقیده منجمین در مورد لیز و برتن

منجمین غرب را در باره الیزابت تیلور و ریچارد برتن ستا گان
مشهور هالیوود عقیده بر اینست چون لیز در ماه حوت و برتن در ماه
عقرب تولد شده اند . از نظر ستاره شناسان ، ستاره این دو هنر مند
آشتی پذیر نیستند .

لیز تیلور چندی قبل در سرا تاسر هالیوود پنجم زن شوم مشهور
شده بود زیرا هر مردیکه در زندگی او راه پیدا میکرد و بعد از چند
با هم ازدواج میکردند پس از گذشت چند صبحی از همدیگر جدا شدند
همدیگر را طلاق میدادند و ریچارد برتن که پنجمین مرد در زندگی لیز است
یکانه مرد یست که توانسته است مدتی را با لیز زندگی کنند ولی ستاره
شناسان در مورد شان فالی بدی دیده اند . عاقبت بخیر .



شاهپانزی که با اشاره تکلم میکند



خود را با تبسم و خوشی به اصطلاح (چنبلک) نموده و بخود قیافه میگیرد و بعد هر دو دستها و بازوان خود را در اطراف بغل سینه خود گذاشته در حالیکه سر خود را شور میدهد و بازوان خود را یک با دیگر میمالد و نوازش میدهد در حقیقت میخواهد کسی را در آغوش بگیرد و یا بر سر عکس کسی دیگری او را آغوش بکشد.



هر گاه شادی پشت کله اش را بخارد خواهش مستی و سر گرمی دارد. ازین قبیل مثال هاز یاد داریم مثلا طوریکه بالا اشاره شد هر گاه شادی های متذکره دست را با لای سر ببرد مقصدش از کلاه و اگر دست را به بینی ببرد مقصدش از گل و چیز های بو ئیدنی است و یا کفهای هر دو دستها را قسم هموار بجلو با همدیگر نزدیک کنند درین حالت منظور از کتاب و یا مطالعه است.



برای مطالعه مزید در مورد تکلم اشاروی بوزینه ها تحقیقات بالای دو بوزینه که هر کدام پنج پنج سال عمر دارد و در یک قفس مشترک زیست میدارند صورت گرفت و دیده شد که این دو بوزینه در فرصت های معینی احتیاجات یک دیگر را درک و تقاضای یک دیگر را بمیل و رغبت پذیرفته اند. در بسا اوقات چنین به نظر میرسد که اشارات

حاصل می کنند اما بعد از این انگیزه گسترش نموده و در بین خود شادی ها نیز مروج گردیده طوریکه بین خود نیز ازین قبیل اشارات استفاده مینمایند.

(واشو) در یکی از مراکز دایمی (آموزش اشارات) بمعرض نمایش گذاشته شد و برای یک ساعت با اشخاص تشکیل جلسه میداد. هکذا به تعداد هفت بوزینه دیگر نیز درین پروژه تحت تربیه و آموزش قرار گرفت که بعد از هر کدام شان تقریباً در حدود (۶۰) لغات اشاروی را آموختند. اشاراتی که بوزینه ها در بین خود مورد استعمال قرار میدهند اکثر مربوطه اشیاء و چیز هائیکه شادی ها به آن سرو و کار دارند.

ولی کنجکاوی و آموزش علمای روانی بوزینه ها را قادر ساخت تا بعضی اشارات دیگر را نیز بیاموزند و به موقعش آنها را استعمال کنند مثلاً قرار یک در عکسها مینمایند می فرمائید واشو شادی زرنک و چیز فهم در بین دیگر انسانان خود توانست اشارات کلاه - گل و کتاب را نیز تمثیل نموده و احتیاج خود را نسبت به آن اشیاء به دیگران بفهماند. و یا اگر

بوزینه تی میل به غذا داشته باشد انگشتان خود را طوری بهم نزدیک میکنند که گویا انسانی لقمه نان را بگیرد و یا گرفته باشد و بعد در حالی که دست خود را بطرف دهن خود نزدیک ساخته می رود در همین اثنا توسط دهن اشاره دیگری مثل حرف (۵) ترسیم و یا تمثیل میکنند بیننده صریحاً درک میکند که شادی متذکره گرسنه است و میل به خوراک دارد این نوع اشارات را بیشتر برای خوراک میوه و غیره بکار میبرند. همچنان چیز جالب تر اینست که هر گاه شادی در کدام موقع گونه های

در یکی از پر منا قشه تر یسن تحقیقات علمی در مورد شادی ها روانشنا سان در پوهنتون (نویدا) به این فکر افتیدند که یک شادی را تحت تربیه قرار دهند و طوری آموزش نمایند که توسط لسان اشاروی به اصطلاح تکلم کنند. بدین ملحوظ (واشو) که یک شادی قوی هیکل و خوش مشرب به نظر میرسید تحت تجارب روانشنا سان پوهنتون (نویدا) قرار گرفت و در طی چند سال محدود (واشو) توانست در حدود (۱۴۰) لغت اشاروی را اداء و یا تمثیل نماید و در نتیجه لیاقت آنها پیدا نمود که توسط اکنتنگ (غم غم) خود مصاحبه را به همرا ی چند نفر برای یک ساعت اجرا نماید.

حالا این تحقیقات در مورد شادی ها توسعه و انکشاف نموده و در یکی از تازه ترین جلسات مردم شناسی در شیکاگو یک روانشنا س از پوهنتون (اوکلا هوما) که (راجرفوت) نام دارد دریافت است که درو حله اول بوزینه ها با کمک و رهتانی آموزشده به استعمال اشارات مبادرت ورزیده و اعتیاد به استعمال اشارات



حلقه مینمود و بگردن نزد یک می ساخت البته این اشاره در ردیف اشارات بوزینه ها درج گردیده و در نتیجه دانسته شد که شادی متذکره میخواهد از قفس برآید و زنجیر بگردنش شود و بگردنش برود.

شان آهسته آهسته بپازی و سرگرمی مبدل گشته است. بقول (فو - نتر) روانشنا س شادیها بعد از یک دوره تریننگ از خود نیس اشارات اختراع نموده اند. مثلاً ضمن تحقیقات یکی نوع شادی که هفت سال عمر داشت انگشت خود را

کوتاه دلجیب خواندنی

میکروب‌های جوینده طلا

چیزی پیش کار مندان انستیتوی میکروبیولوژی اکادمی علوم اتحاد شوروی، روش جدید را برای استخراج طلا پیشنهاد کردند که



ابتدا زمین را بوسیله انفجار نرم ساخته، سپس آب مملو از باکتری های مخصوصی را که طلا جذب می کنند با فشار وارد زمین میسازند. بعدا مبادرت به استخراج آب می نمایند، آبی که خارج میشود، یک آب معمولی نیست بلکه آبست مملو از طلا. درین آب در هر لیتر آن ۱۰ ملی گرام طلا وجود دارد.



روش تازه ای برای ترک سگرت برای کسانی که میخواهند سگرت را ترک کنند، اخیرا متخصصان کارخانه آزمایشی علمی تحقیقی شیمی دوا سازی شهر خارکف واقع در اتحاد شوروی شروع به تهیه ترکیب جدیدی بنام (لوپیل) نموده اند تا بلیت های (لوپیل) را مدت ۷ ساله ۱۰ روز بمقدار روزی ۴ تا ۵ تا بلیت مصرف می کنند. طبق معمول یک معتاد به سگرت پس از اولین دوره مصرف این دارو دست از کشیدن سگرت بر میدارد اگر در اولین دوره سگرت ترک نکردید، معالجه را می توان از دو تا چهار هفته ادامه داد، و تدریجا مقدار تا بلیت ها کاست.

مرد پر کار

میکو یند آقای جان دین اهل امریکا که لقب مرد پرکار وادر بین دوستان و رفقایش بدست آورده کمتر وقت دارد تا به خودش برسد. آقای جان که تکنیکر ماهر و زبردستی است، در شبانه روز سه الی چهار ساعت برای استراحت و تفریح وقت دارد و باقی مدت را در فابریکات مختلف کار می کند و از زمین درک سرمایه زیادی بدست آورده است شما در عکس مشا هده میکنید که آقای جان با استفاده از فرصتی که بدست آورده دوفرد را استخدا م کرده تا یکی سرش را اصلاح کند و دیگری بوت هایش را رنگ نماید.



عکس جالب



داستان دردک

سوزده از : ابوالمعانی پیدل

سناریو از : شرف رشیدوف

و . ویتکو ویچ

ترجمه از : ع.ح. اونگوت

تا اینجا داستان

مودن جوان زیبای هنر مند بسادیدن تصویر کامدی رقاصه زیبای سرای ، عاشق بی قرارش می گردد و در جستجوی او راه سرزمین دور دست ناشناخته را در پیش میگیرد و پس از عبور از مرزهای - سرزمین ارباب انواع به پایتخت فرمانروای هند میرسد و پیاری پهنودجسی باغبان و محمد محسن فانی نخشبی شاعر موفق می شود در سرای بار یابد و در حضور فرمانروا مهمانانی که از هفت اقلیم دعوت شده اند با تنبور سحرآمیز بسراید .

مودن گلوپند گرانبهای را که فرمانروا بوی می بخشد در پای کامدی می افکند و بجرم این گستاخی از مرکز مملکت بیر و ن رانده می شود .

تنبور سحرآمیز بدستور فرمانروا شکست خورده شده در محل نامعلومی دفن می گردد و همزمان با آن نشاط و طرب از جهان رخت بر می بندد و هیچگونه آهنگی از آلات موسیقی بر نمیخیزد ...

آتوب چتر نقاش و بسا با نی سر حلقه نقاشان با نوازند گمان آواره ، مودن را در زیر درخت افسانوی اسرار آمیز پیدا می کنند و تصمیم می گیرند او را بمعشوقش برسانند و پیغامی عنوانی فرمانروای هند ارسال می دارند . فرمانروا شاعری سرای را بجرم اینکه مودن را اولین بار بسرای دعوت کرده این ماجرا را بر انگیزخته است محکوم می نماید و دستور میدهد تا به گلویش نقره مذاب ریخته شود .

و باز هم خاموش میماند .

فرمانروا سوی او بدقت خیره شده میگوید :

- تو برای آن آفریده شده ای که بارقص و پایکوبی خویش دلهای مارا شاد گردانی ، نه آنکه دیگران را دوست بداری .. برقص !

باز هم نقره هابصدا در می آیند ، اما کامدی نمیر قصد و همچنان چشم بر زمین میدوزد .

فرمانروا باز هر خند میگوید : مثل اینکه به باز گشت مودن امیدواری ؟ - و میخندد - و یا اینکه میخواهی بگویی . بصداي نقره

تالار کوچک سرای . کاندی رابه حضور فرمانروا می آورند نوازندگان نقره هارا باصول رقص مینوازند . اما کامدی همچنان سر بریز افکنده و خاموش نشسته است . فرمانروا نوازندگان را متوقف میسازد :

- او ، چرا نمی رقصد ؟

امیر یکچشم پاسخ میدهد :

- عالم پناه ! کامدی این جرات را بخود داده است که عشق مودن را در دل نگهدارد .

فرمانروا بسوی کامدی متوجه میگردد :

- آیا این سخن حقیقت دارد ؟

کامدی با حرکت سر تایید میکند

زندان .

امیر یک چشم با شبا عرسرای رو بروی هم نشسته اند . محمد محسن فانی نخشبی حال خرابی دارد . او خطاب به امیر یکچشم میگوید :

- برایت می گویم : تمام مروارید های را که در بساط دارم برادر ! مگر این کافی نیست ؟ علاوه بر این نقره خالص نیز مال تو خواهد بود ! - نقره مذابی که باید بحلقه ریخته شود ، بی آنکه تو یادآوری کنی پس از سرد شدن از آن من خواهد بود

امانو در آنوقت با این جهان وداع گفته خواهی بود در دنیای دیگر قدم خواهی زد . اگر حاضر شوی مروارید های گرانبهای خود را با طلایی که در زمینش دفن کرده ای در اختیارم قرار دهی ، دنیای دیگر بی وجود تو خالی نخواهد ماند . آن وقت ترا آزاد خواهم گذاشت ، بهر سویی که میل داری خواهی رفت .

محمد محسن فانی نخشبی که امید بر گشت از آستانه مرگ برایش پیدا شده است ، تبسم کنان میگوید :

- خوبست ، هم مروارید ، هم نقره و هم طلایی را که انداخته ام کاملاً در دسترسیت قرار خواهد داد .

• • •

صفحه جدیدی از کتاب خطی کهن باز میگردد و سطر های زیرین بنظر میرسد :

« حکم فرمانرواست بر همگان »
« کیست تاسر گشت ازین فرمان ؟ »

نمیشود رقصید؟ لیکن ...
او از اینکه ناگهان کلمه «نقره» را بزبان رانده است ، لب میگذرد و متوجه اهل سرای شده آرام میپرسد :

«نقره» گفت ؟

همه خاموش میمانند . فرمانروا بدقت هریک از اهل سرای را از نظر گذارنده : نگاه خود را بروی امیر یکچشم میدوزد :

- این تونبودی که «نقره» گفتی ؟

امیر ترسان و لرزان گامی چند عقب میرود :

- نخیر عالم پناه ، من هیچ چیزی نگفتم ...

فرمانروا بار دیگر متوجه کامدی میشود :

- برقص !

باشاره او بار دیگر نقره ها بصدا در می آیند ، کامدی همانطور در برابر فرمانروا خاموشی استاده میماند فرمانروا روی تخت استاده شده تهدید کنان میگوید :

- اگر نرقصی ماترا در میان شعله های آتش خواهیم رقصاند !

کامدی حرکتی نمیکند ، ناگهان صدای طوطی از قفس شنیده میشود :

- فرمانروا ! آیا گاهی که در وازه قلبت بروی شادی و مسرت بسته بوده ، توانسته ای برقصی ؟

- فرمانروا قیافه ای جدی بخود گرفته میگوید :

- طوطی ! حق ! مگر آیا فرمانروا یان هم می رقصد ؟ و به امیر یکچشم

دستور میدهد - باید خرمن آتش برافروخته شود ! فردا صبح او در

میان شعله های آتش خواهد رقصید !

• • •

ناپدید میگردد .

• • •

نخستین انوار خورشید، برقرار گاه نقاشان در دامن کوه نیز در حال تابیدن است. مودن چشمان محزون خویش را به فواصل دوردست دوخته است . در کنار وی سازنده های کوتاه قدولاغر اندام فرمانروا با آتوپ چتر نقاش نشسته اند و چنین مرده میدهند :

هر گونه غم و اندوهی را از کله ات بیرون بکش . امروز همزمان با غروب خورشید بسوی پا یتخت فرمانروا حرکت خواهیم کرد . پس از ده روز و یا کمتری دیدن کامدی موفق خواهی شد . . . مودن آهی میکشد .

هان... اما نمیدانم او از نده است و یا... پس از اندکی مکث این شعر حافظ را میسراید .

بر نیامد از تمنای لب ت کام هوز
بر امید جام لعل ت درد آشام هوز
سازنده کو تا قد آهی میکشد .

آه، اگر آهنگ نابود نمیشد... چنان باتو هماهنگ میشدم که... باتماس دست سازنده نا گهان صدایی صاف و دلنشینش از تارهای ساز بیرون می جهید .

سوای !... سازنده تکان میخورد .
خدایا !... چشمان سا زنده

لاغر اندام میدرخشد و بسرعت نی خود را از بغل بیرون میکشد و بمجرد دیدن بر آن صدایی زیبا و دلنشین طنین می افکند .

آنها حیرت زده یکجا فریاد میکنند .
خدایا ! آهنگ و سرود دو باره برانگیخته شد ...

آنها بیخود از خویشی آهنگی شادی آور می نوازند . مودن به آتوپ چتر نگاه میکند .
باید گفت که تنبور سحر آمیز پیدا شده است !

• • •

در صحن سرای تختی چو بین بر پا کرده اند و در اطراف آن خرمنی از چوب خشک گرد آورده، پیرامونش خس و خاشاک ریخته اند .

فرمانروا در موضع بلندی نشسته و اهل سرای با پا سبانه در محولش حلقه زده اند .

بقیه در صفحه ۶۰

هارا می نوازند و تار هایش را امتحان میکنند . برنی میدهد، از هر کدام آوازی صاف و رسا بیرون میشود . . . پسرک بی اختیار گریه سر میدهد صدای مخصوص طوطی بگوشش میرسد :

پسرک، چرا گریه میکنی ؟
دهان استاد از تعجب باز میماند و چشمانش بر طوطی زنگار گون که بر تیغه روی دیوار نشسته است میخکوب میگردد . اما پسرک بدون اعتنا بوی ، با چشمان اشک آلود پاسخ میدهد :

امروز کامدی را میکشند باز هم شدید تر میگریه و آه میکشد .
طوطی میگوید :

گریه مکن، با شنیدن سخنان دلم پر خون شد، حتی مطلب مهمی را که میخواستم بپرسم از یاد بردم . راستی قصه های من برای تو خوشایند است ؟

پسرک آمیخته با گریه جواب میدهد :
خیلی زیاد خوشایند است .
اگر چنین است بگذار باتو کمک نمایم .

پسرک با آه و افسوس می پرسد .
چگونه میتوانی با من کمک کنی ؟
حالا در سرای خرمن آتشی افروخته اند و او را ...

من شانه موی کامدی را برای تو می آورم .
پسرک در حالیکه اشک از چشم پاک میکند تعجب کنان میگوید :
شانه کامدی را؟ من شانه کامدی را چه میکنم .

طوطی با جدیت جواب میدهد .
اینرا باید بدانی، هرگاه شانه کامدی را در زیر تارهای تنبور سحر آمیز گذاشته بنوازی همه برقصیدن آغاز خواهند کرد . جلادان نیز خواهند رقصید و فرمانروا نیز بر سر قص و پا یکو بی خواهد پرداخت . . . و آنوقت ...

پسرک در حالیکه خود را از دست داده است، حرف او را قطع میکند .
... کامدی میگریه !
طوطی زنگار گون بال و پر زنان پرواز میکند و آنطرف بناهای بازار که در زیر نخستین انوار با صدای

دستان لرزان خویش هریک از ساز چشمه ها بسوی خود میکشاند ،

میخواهند... و بسوی دروازه روان میشود .
طوطی ادامه میدهد .
افسوس . . هرگاه میخواندی میتوانستی بجایی که آن لعل را نهفته اندپیبری .

امیر جابجا استاده میماند .
لعل ؟ کدام لعل ؟
همان لعل ! آن لعل را در همینجا پنهان ساخته اند .

دفعه صدای خفه امیر بلند میشود .
لعل سلطان هارون را میگوید ؟
همان لعلی که در همینجا بسرقت رفت ؟
بله، دروازه قفس را باز کن تا من جای آنرا برایت نشان بدهم .

امیر یکچشم باشک و تردید اطراف خود را مینگرد و بادست لرزان خود دروازه قفس را میکشاید :

کجاست ، نشان بده !
طوطی پرواز کنان از قفس خارج میگردد و بر تخت نشسته میگوید :

حالا بچشم سر مشاهده میکنی که نخواندن قصه های من برای تو چقدر ناگوار و ناسودمند بود . است در صفحه یکصد و پنجم آن بو ضاحت نوشته شده که لعل گرا نبهای بسرقت رسیده در معده من قرار دارد، تو میتوانستی مراد بچ کنی و لعل را از آنجا بیرون بیاوری ولی تو بدون کمترین تأمل و تفکر مرا از قفسرها ساختی !

طوطی خنده ای بلند سر میدهد و بال و پر زان از قفس بیرون میپرد .

کارگاه آلات موسیقی با اینکه سپیده در حال دمیدن است، چراغ کم نور سوسو میزند استاد، آستین ها را برزده به ترمیم تنبور اشتغال دارد از درخشش تارها معلوم میشود که کار ترمیم موفقانه انجام یافته و استاد جاهای لازم را لاک میزند .
پسرک انگشتان خود را بتار تماس میدهد .

صدای صاف و دل انگیزی از آن بر میخیزد . تمام آلات موسیقی که بدیوار های کارگاه آویخته شده اند هموا با این صدا، طنین انداز میگردند سازها جان میگیرند .

استاد، چابک از جا بری خیزد و با دستان لرزان خویش هریک از ساز چشمه ها بسوی خود میکشاند ،

شبانگاه است . گلهای با غچه سرای بر نگهای سرخ - آتشین شگفته اند . نواسه به نوادجی پیراستاد تنبور ساز را بداخل باغ رهنما پی میکند - تنبور، اینک در اینجا، در زیر این بته گل است .

استاد بکندن زیر گل شروع میکند پسرک باتاسف و تاسر حرف میزند :
حالا نجات کامدی امیری بس دشوار است... فردا صبح او را در آتش خواهند افکند مودن هم اینجاست... چه خوب میشد اگر در غیاب مودن لا اقل صدای تنبور او را میشنید آنرا ترمیم کنید . اگر کامدی بیچاره برای آخرین بار آنرا بشنود... خیلی خرسند خواهد شد ...

استاد تنبور ساز بتمام قوت بته گل را تکان میدهد، و باریشه هایش از زمین بر میکند .

پسرک پارچه های تنبور شکسته را از میان گل ولای گودال جمع میکند دسته تنبور رنگ خود را باخته و تار هایش گسسته و زنگ بسته اند .
پسرک اندر هگین میگوید :

حالا تنبور سحر آمیز وجود ندارد پدرم گفته بود که هیچکس نمیتواند آهنگ و سرود را دفن کند .

استاد در حالیکه پارچه های تنبور را بدقت از نظر میگذراند پاسخ میدهد .
درست است... هیچکس نمیتواند آهنگ و سرود را در خاک دفن کند و نابود سازد .

من اینرا ترمیم میکنم .
او بعد از آنکه پارچه های تنبور را در دستمالی می پیچد، بسرعت از باغ خارج میگردد .
• • •

در تا رلای که تخت گذاشته شده شمعدان بزرگ پر تو افکنده است . سایه ای که در پرتو چراغ پدید آمده اینطرف و آنطرف تالار بزرگ حرکت میکند . طوطی زنگار گون به امیر یکچشم که از آنجا میگذرد میگوید .
های ، امیر !

چه میگوید ؟
اینطرف بیا !
امیر دل و نادل نزدیک می آید .
آیا قصه های من برایت خوشایند است ؟

امیر یکچشم باخشم میگوید :
من از آن احمقها نیستم که قصه

هزار و یک کب

احمد غوث زلمی

لاله کوی بی طالع

شد که به زمین افتیده توبه کنم که دکه بازار نیایم و هم شکر خدا را بجا بیاورم که اگر کدام ضرر به آن بوت د سرم میخورد خلاص همانجا چیه شده و امروز سر جنا زیم میامدی بجیم!

لاله کوجان سر شما فضل خدا شده امروز دوخطر کلان از سرتان گذشته.

آن بجیم یکدفعه توبه کردم که از خانه نمی بریم اما بازهم توبه خوده شکستاندم خیر دکه نخات آمدم.

نی لاله کو بیایند اما احتیاط کنید نام خدا مردم هم بسیار اس و بسیاری شان هیچ فکر خوده دراه رفتن نمی گیرند. بطرف ساعت خود دید و گفت کجا میری بجیم؟

گفتم: می خواهم بروم خانه. گفت: خی یکجا میریم و بطرف سرویس های شهری روان شدیم. در ایستگاه هر چند منتظر شدیم موتوری نیافتیم که جای خالی داشته باشد. بالاخره یک مو تر آمد و به یک زحمت بالا شدیم.

در مو تر بیرو بار عجیبی بود با آنهم در همین بیرو بار نگران بایکی از راکبین که بول به نگران نداده بود مشقت و یخن شد یک طرف بیرو بازو تر و یکطرف گر می و هم از طرف دیگر کش و گیر نگران و راکب صحنه عجیبی به سرویس اضافی کرده بود می خواستم که لاله کورا چیزی بگویم که در همین اثنا مشتی آمده و به پوز لاله کو اصابت کرد که در اثر اصابت بکس نگران سرویس بیینی لاله کو خون شد و لاله کو در سرویس ضعف کرد حیران ماندم گفتم خدایا چه گپ شد نی که بی لاله کو شدم هر چند صدا نمودم لاله کو ... لاله کو ... اما لاله کو

هاس که پس و پس میرسه قربان! لاله کو گفت برو آنقدر بلند کو که تمام شهر خبر شود. این را گفته و از رستو ران خارج شدیم یعنی که جای را نخوردیم. لاله کو گفت میخواستم که سر گذشت امروز خود را برایت قصه کنم گفتم حاضرم بگوید چه شده؟

آهی کشیده و گفت: صبح ننی گلو مره گفتم که بیایم بازار و کمی سود و سودا بخرم به شهر آمدم و از سرویس پیاده شده می خواستم به آنطرف جاده بروم که امی مانفوری گکها نزدیک لاله کورا شهید سودای ننی گلو کرده بود گفتم مانفوری گکها؟ نفهمیدم. گفت با با.

این سه پایا (اشاره بیک رکشا) ره میگم.

خو ... خو ادامه بتین.

خو فضل خدا شد و خطر از سرم بچ گردید و قتیکه او طرف جاده رفتم چون بیرو بار بود ناغلشی شانیم به شانی یک دختر خورد آن دختر هم قار کده و چند دو و دشنام هم داد و بر علاوه بو تهای ترا کتور مانند خوده کشید و کم بود که در فرقم کوبیده و شهید بوت های خود کنه که باز فضل خدا شد و یک زن بیرو که همراهش روان بود برش گفت که خیر اس دخترم ای آدم خوب آدم معلوم میشه ژیکلو نیس و قصدی هم نداشته گیهای زن بیرو را منم تائید کرده اضافه کردم: بی بی جان راست میگه به سر ننی گلو جان قسم اس که کدام قصدی نداشتم مه درازه خود روان بودم و بس اما گناه از بیرو بار اس عفو می خواهم. دختر هم در حالیکه به طرفم بدید سیل میکرد بو تهای خوده بسو شید و در راه روان شد و قتیکه ازم چند قدم دور شد دلم

در یکی از پیاده روهای شهر روان بودم متوجه شدم که لاله کواز جانب مقابل در حالیکه با خود گپ میزند روان است ایستادم اما او مرا ندید از عقبش براه افتادم دوسه قدم که رفتم دستم را بالای شانه اش گذاشتم، و از خطا بطرفم سر خود را دور داد و قتیکه مرا دید خنده می کرد و گفت بیادر زاده مره تر ساندی مه گفتم چه گپ شد. گفتم لاله کو جان شما در در روشن هم می ترسید گفت: چون سر راه است و مزاحم پیاده رو ها میشویم بهتر است برویم در یک رستو ران حرفش را قبول نموده بطرف یکی از رستو رانها بر اه افتادیم لحظه ای که نزدیک یک رستوران رسیدیم لاله کو گفت: همین درست است گفتم خیلی عالی هم است و دا خل شدیم پشت یک میز قرار گرفتیم و نفر موظف آمده در حالیکه یکی از بشقاب ها را صافی می کرد و همراه یک نفر دیگر هم گپ می زد با آواز بلند گفت: چه بیارم آغا؟ لاله کو گفت: بجیم مه خو چای

سبز میخورم. منم گفتم یک چای سیاه بیاور نفر موظف رفت و ما به قصه خود دوام دادیم اما حرفهای یکدیگر را بخوبی نمی توانستیم بشنویم زیرا صدای گرا ما فین رستو ران آنقدر بلند بود که چه بگویم لاله کو گفت در چه قسم کافی آمدم گفتم لاله کو و قتیکه داخل میشدیم اینقدر صدایش بلند نبود. نفر موظف را صدا نموده گفتم: رفیق جان لطفا صدای گرامافون را کمی پائین کن.

گفت آغا مه چطور کنم فرمایش ها است که میرسه گناه مه چیس؟ گفتم خیر من نگفتم که گناه از شما است اما ... حرفم را بریده گفت: فرمایش

گونی شهید شده باشد هیچ حرف نمی زد. بدل گفتم البته امروز عمر لاله کو بیایان رسیده. دو خطر بزرگ از سرش تیر شد اما در خطر سوم بند ماند.

و از خطا شده لاله کو را از مو تر پائین آوردم و در پهلوی سرک انداخته و یک گیلای آب برایش تهیه نمودم آب را که خورد کمی بحال آمده و گفت بجیم مه زنده هستم یا مردم.

ازینکه دیدم لاله کو شکر زنده است و نمرده است خندیدم و گفتم لاله کو اگر خدا ناکرده می مردید گپ زده نمیتوا نستید؟

گفت: چه گپ بود؟ چه شد؟ - خیر خیریت بود بلا بود و برکتش نی.

دستمال را که زیر بینی لاله کو گرفته بودم از خون رنگین شده بود بعد از آنکه لاله کو خوب بحال آمد و خون بینی

ایستاد تکسی بی گرفتیم و او را بخانه ایشان بردم. بخانه که رسید گفت: بشی جای بخور که جای هم نخوردی گفتم باشد حالا نمیتوانم کار دارم و روز دگر خواهم آمد شکر که شما بخیر به خانه رسیدید. گفت آن بجیم مه چندان طالع ندارم و خوب شد همراه بودی اگر نی در سرویس حتما مرده بودم.

همراه لاله کو خدا حافظی کرده میخواستم رخصت شوم که گفت روز دگر حتما بیائی که قصه سینما رفتن خوده بورت کنم در حالیکه با خود میگفتم حتما در سینما به حواد نی روبرو شده که قابل شنیدن است همراهش تاروز آینده خدا حافظی کردم.



نمایشگاه آثار ترمیم شده در (ار میتاز)

است که عبارتند از تصاویر، گرافیک، کتب و دیگر اشیا که در میان آنها آثار منحصر بفردی از قرون ۱۲ و ۱۱ میلادی، کاغذ و کاغذ پوستی خیلی زود، حتی تحت تأثیر نور معمولی خراب می شود. ترمیم گران در این موارد از بی رنگ کننده های کلریک و آهار مائیس و کاغذ های بسیار مرغوب برای جسیه دادن و دوبلاژ استفاده میکنند. شیوه های کار معمولاً بسیار ساده و وسایل کار معمولی هستند مثل قلم مو، قیچی، اطو و پرس های مختلف ولی آنها با همین وسایل و شیوه های ساده و معمولی گاه کارهای عجیب و خارق العاده انجام میدهند.

مگر قرائت کتابی که سالیان دراز سوخته و از بین رفته، خارقه نیست؟ تا این کار رد بانو الکساندر آنو سوا روی یک کتاب دستنویس بسکوف متعلق به آغاز سده هفدهم انجام داده است.

کار ترمیمی یک بانوی ترمیم گر دیگر زینا تید اپا نومار یوا روی تابلوی پابلو پیکاسو (آتو تشکیل عریان) که قبلاً مشهور نبود نیز بدون شک کاری بسیار ارزنده است. خود نقاش تصویر را روی مقوا جسیه داده بود. ولی اینکار را خوب انجام داده بود. بقسمی که (آتود) آمده بود که نمیشد آنرا به معرض تاب بر داشته، پف کرده و در بعضی جاها عدم توقفهائی در اثر بوجود نمایش گذاشت. به همین جهت هم جزء اشیاء نمایشی موزه نبود ولی حالا بعد از اینکه تابلو بدست بانوی ترمیم گر بانو ماریول (درمان) شد، این اثر پیکاسو در معرض نمایشگاه امکان قرار گرفت.

مفید آن آزمایش و اثبات شده است تیرگی لاک را با استفاده از بخار الکلی که در تمام جهان معمول است (درمان) میکنند. با استفاده از این وسیله میتوان (شفا فیت) اولیه را به تابلو باز گرداند. ترمیم گران (ار میتاز) استفاده از این وسیله را باین طریق تکمیل کردند که پیش از بکار بردن بخار الکلی تابلو را کمی نمناک می کنند. با این عمل ساده بطوریکه مشاهده شده است، میتوان حتی اختلالات کهنه و عمیق لاک هارا بدون اینکه لطمه ای به آن وارد آید، از بین برد. این شیوه در ترمیم (پر نره مرد) رامیر انت و (انو فزی مقدس) ریبر بکار رفته و نتایج خوب داده است.

کلکسیون (ار میتاز) شامل بیش از ۶۰۰ هزار اثر روی کاغذ و پوست



در کار گاه ترمیم

چگونه (یودیف) احیاشد؟

در موزه مشهور (ار میتاز) لیننگراد نمایشگاه کارهای ترمیمی سالهای اخیر گشایش یافت.

ولاد یمیر ساکا لو فسکی مدیر شعبه ترمیم (ار میتاز) می گوید:

ترمیم کننده گان ما سه دستور العمل اساسی را همواره در کار ترمیم در نظر می گیرند: هیچ چیز اضافه نکردن، بهیچ چیز لطمه نزدن و هیچ چیز را نپوشاندن.

شاهکار گرانبهای (یودیف) اثر جورجینا سر نوشت دشواری را از سر گذرانده است. تقریباً سیصد سال صاحب آن تغییر می یافت و هر کس به سلیقه خود تغییر می داد. یکی از آنها ابعاد تابلو را بزرگتر کرد و یک درخت دیگر با منظره کوهی از دور به تابلو اضافه نمود، دیگری آجرهای دیوار آنرا برنگ طلایی رنگ کرد، نفر سوم تصمیم گرفت در زلف (یودیف) دستی پیرد، پدر سده گذاشته تابلو را که روی چوب بود روی پارچه برانند و آنرا چندین بار با لاک پوشانند.

وقتی مساله ترمیم این اثر مجدداً بمیان آمد مباحثه شدیدی در گرفت. بیم آن می رفت که تابلو تاب کارهای پاک کنی و تمیز کنی را نیاورد. چهار سال تمام، کار ترمیم زیر نظر ترمیم گر با تجربه الکساندر امالوا ادامه یافت. تابلو از تصاویر اضافی و لاک زنی هائی که در ازمنه مختلف روی آن بعمل آمده بود، آزاد شد و این کار بسیار ظریف روی قطعات میلیمتری تابلو با کمک استانو میکرو-سکپ انجام گرفت. بالاخره وقتی که کار ترمیم و تمیز کردن پایان یافت رنگهای تابلو مثل جواهر می درخشید.

کار ترمیم گران کاری ظریف، دقیق و بسیار دشوار است. در موزه (ار میتاز) ۸۰ نفر باین کار اشتغال دارند که شامل نقاشان، متخصصان گرافیک، مجسمه سازان و دیگر تران شان، رفو گران و متخصصان پارچه

ابوریحان بیرونی

افتخار شرق

بخش دوم

تحقیق از: شرعی

متود تحقیق بیرونی:

یکی از خدمات در خشان بیرونی در ساحه علم و فلسفه وضع متود علمی خاص او در زمینه بررسی طبیعت و شناخت قوانین آن می باشد. مهمترین جوانب این متود را در نقاط ذیل میتوان خلاصه کرد:

۱- برای بررسی هر پدیده ای باید نخست مغز را از تعصب و از انکار غیر قابل اثبات و اغراض شخصی تصفیه نمود و از اندیشه تفوق نژادی و غیره دوری جست.

۲- در جستجوی علل پدیده های طبیعی بقوانین موجود در خود طبیعت و همچنان به اموری که از بوته آزمایش گذشته اند باید اتکا کرد.

۳- پژوهش هر شی را باید از بررسی اجزای مرکبه آن آغاز نمود.

۴- با اتکاء به معلوماتی که از راه ادراکات حتی بدست آمده است باید از طریق دید و کسب (استخراج احکام جزئی از احکام کلی) بکار پرداخت.

۵- باید اخبار و افکار را با هم مقایسه و مقابله نمود و آنگاه فقط آنهایی را بحیث حقیقت پذیرفت که خارج از دایره امکان نباشند، یعنی با قوانین و نظم موجود در طبیعت مقایره واقع نگردند.

۶- باید در تحقیقات علمی از معلومات مجهول و از قریب به حدیث

رفت.

۷- باید بمنافع اصلی مواد و مطالبی که مورد استناد و اشتباه قرار میگیرند مرا جعه نمود.

متود علمی بیرونی با وجود بساطت که در بعضی جوانب آن وجود دارد برای دانشمندی که در قرنها ۱۰ و ۱۱ میزیست، موافقت علمی بزرگی محسوب میشود.

بیرونی خود نیز به اهمیت متود علمی خویش متوجه بوده، چنانچه درین باره میگوید: (واین نزدیکترین راه رسیدن بمقصد است و این روش یگانه چاره دفع شبهات و توهناتی میباشد که (حقیقت) اشیا را از نظرماستور میدارند و بر چشمان ما پرده میکشند. هر قدر هم تلاش بخرج دهیم، جز این راه از طریق دیگر نمیتوانیم بمقصد برسیم) (۵)

ابوریحان بیرونی متود تجربی به مشاهده را به نحو بی سابقه ای ترقی داد و تحقیقات خویش را در چوکات متود علمی خود بر تجربه و مشاهده متکی ساخت ماحق داریم او را یکی از پیشاهنگان علوم تجربی در قرون وسطی بشمار آوریم، بگفته دکتور خلیلی و دکتور نجفی: (۱) ابوریحان

(۵) واحد زاهدوف، متفکر...

مجله دانش و زندگی، تا شکند، شماره ۸ سال ۱۳۷۳ ص ۱۶.

بیرونی پایه گذار تجربه در علم است. او استدلال عقلانی مجرد را در مسایل علمی رد کرده و در علوم تنها متکی به تجربه و بررسی های عینی است. ابوریحان باین نکته واقف بود که عقل مجرد در رجوع به مبانی چهار تعارض میگرد و رهنمون نتیجه درست نمیتواند باشد. شریفوف در کتاب بنام (متفکر بزرگ ابوریحان

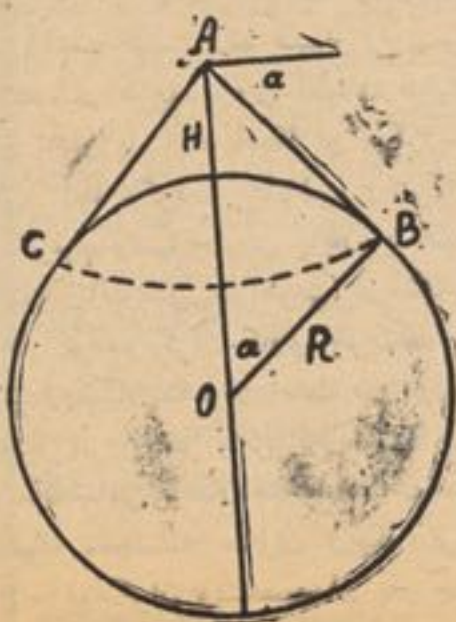
بیرونی میگوید: (اعمال روشهای عربی در علوم نه خدمت را جریکون است به علم و نه دکارت - بلکه دانشمندان اسلام این روش را قبلا پایه گذاری کرده بودند)

ابوریحان در کلیه سیستم های فلسفی و علمی پیش از خود با دیدش و تردید میکرد، بسیاری از مسایل را مجدداً خود به بررسی کامل و جامع آن میپرد و درین پرداخت مجرد، از کلیه دلائل و روشها استفاده میکنند و باین ترتیب ابوریحان را در مناظرات خود با ابن سینا می بینیم که در جواب مسئله نهم اعتراض آورده میگوید: (فی الحقیقه احراق را منسوب به انعکاس شعاع ذاتی، صورتی از آن رسم باید کرد: چه این گفته بی ترسیم به عقل شدنی نیست...) (۶)

(۶) دکتور نجفی و دکتور خلیلی اندیشمند و انسان - ابوریحان بیرونی

از نظر بیرونی وظیفه مقدس هر محقق آنست تا ماهیت پدیده های طبیعی را روشن سازد و علل آنها را در یابد. در عین زمان هر دانشمند وظیفه دارد تا آنانی را که حقایق را تحریف و ماهیت آنها را قلب می نمایند و تخم اندیشه ها و پندارهای نامند و تخم اندیشه ها و پندارهای نادرست در مغز دیگران میباشند افشا کند عوامل پیدایش و شیوع روایات و اخبار بی اساس را نشان دهد.

بعقیده بیرونی عوامل عینی و ذهنی زیرین مانع درک علمی میگردد. ۱- سفسط یکی از عواملی است که انسان را در مناظرات علمی به خاطر میبرد، معتزلیان در قطار سوسو - فسطان ثیان پیگیر قرار میگیرند.



۲- عدم برخورد خلاق محققان
رأثانیکه به تجربه میسر دارند با
دست آورد های علمی طبیعت
شناسانی که قبل از آنها گشته اند و
نیز عدم تماس مستقیم باشی مورد
تدقیق آنها مسا عد میسازد تا
معلومات غیر واقعی و جو دیت خود
دوام دهند و در ساحه وسیع تر ریشه
بدوانند . از آنجا که هر تجزیه ای
محدود بزمان مکان معین می باشد،

A black and white woodcut illustration depicting a large, dome-shaped structure, likely a planetarium or observatory. The dome is covered in a grid of lines, suggesting a celestial map or a framework for observation. Several figures in traditional attire are gathered around the base of the dome. On the left, two figures stand and observe. On the right, a group of figures, including one pointing towards the dome, are engaged in discussion. The background features a building with multiple arched windows, some of which are filled with foliage. The overall style is characteristic of 19th-century scientific illustrations.



در سینما

- نمی‌رم اگر مه از زور بازو تکت
نگرفتم سینما سرم حرام .
- بیا لج نکن ممکن است تکت
خلاص شود .

وقتی من و دوستم داخل د هلیز
سینما شدیم خیلی بیرو بار بود
مردم برای گرفتن تکت چنان
هجوم می‌بردند که برای لحظاتی
دوستم که میخواست تکت بگیرد
نقش توپ فو تبال را بازی کرد و
چند دقیقه‌ای در بین حمله و ران
بالای تکت مقفودشد. او که ازین سمت
غرفه برای گرفتن تکت با دیگران
به غرفه هجوم برده بود از آن طرف
در حالیکه فاصله ده متری را بدون
خواست خودش و در فضا طی کرده
بود . با یخن کنده و موهای در هم
وبرهم نمایان شد . بدون آنکه
تکت گرفته باشد .

بزودی خودم را بوی رسا ندیدم
برای اینکه متوجه شدم که نمی -
تواند سربای خود بایستد از بازویش
گرفتم و گفتم :

- حالت خوب است .
او در حالیکه کوتاه کوتاه و به
تندی نفس میکشید گفت :
- ای خو ناجوانیست . مره از
دان غرفه چند نفره غیله کردن. زور
یک نفر و صد نفر برابر !
- راست میگوی بی برویم من در
مدیریت سینما کسی را می شناسم
که ...

- نی .

بالاخره او را قانع سا ختم و رفتم
به مدیریت سینما .
یک نفر بالای میز نشسته بود و
همینکه ما داخل اتاق شدیم تیلفون
زنگ زد .

گوشی را بر داشت و گفت :
- بلی سینما ...

- فلم چیست ؟
- فلم رنگه تازه وارد بنام ...
داراسنگ کار کرده .

- تکت یافت میشود ؟
- بلی ... نه ...

به تندی گوشی را سر جا یش
میگذارد .

شرنگ ... باز هم زنگ تلفن .
- تکت دارین ؟

- نی ... بلی ...

گوشی را سر جایش میگذارد .
نزدیک میز او میروم از او می -
خواهم تا دوتکت برایم بدهد .

به تندی میخندد وبعد با قیافه
جدی و پیشانی ترشی میگوید :
- کی داریم قربان جان .

بزودی رویش را می گر داند و
بسوال یکی دیگر جواب میگوید .
تکت نیست .

تیلفون ز ننگ میزند .
- فلم چیست ، خو بش است ،
تکت پیدا میشود ؟
بلی - نه خیر .

راستش را بپر سیدمن ندانستم
این بلی و نه خیر چه معنی را میروساند
شاید رمز بخصوص است ؟ خلاصه
من و دوستم مایوس بر گشتیم و از
سینما بر آمدیم . ولی در راه دیدیم
چند نفر می‌روند و میگویند : بلی -
نه خیر معنی دارد تکت موجود است
ولی قیمتش بالاتر از قیمتی است که
در غرفه فروخته میشود .



گوشه‌های را با این گیتار کر
کردی

حیوانات

گاومیشی برای گاو میشی دیگر
درد دل میکرد :

- خیلی ناراحت هستم خواهر
جان !
- چرا ؟

- چون بچه های امروزه واقعا
بد سلیقه شده اند ...

چراگاه ما نزدیک سرك است و
هر روز هم تراز کنارش تیر میشود
اما پسر من بجای اینکه آنها را نگاه
کند به پشت روی سرك می‌خوابد .

- برای چه ؟
- برای اینکه طیاره هارا تما شا
کنند .



کو هنورد

خوراك

دو دوست در رستورانی با هم مشغول صحبت بودند یکی از آنها پرسید:

- راستی تو خوراك گوشت گاو را دوست داری؟
- بلی خیلی ... اما هرگز نمی‌خورم.
- چرا ...

برای اینکه خیلی خطرناک است. چطور خطرناک است چون من کاکای داشتم که یکروز صبح گوشت گاو خورد و مرد، مسموم شد. نه از ست دل دردی خودش را از طبقه سوم آپارتمان بیرون انداخت.



بدون شرح

ماهیگر

در ساحل دریا ماهیگیری نشسته و در دستش يك كتاب و يك چکش دیده می شود. رهگذری از او می پرسد:

- شما چه می‌کنید؟
- با متود خود ماهی می‌گیرم.
- چطور با متود خود.

- من كتاب را بالای آب می‌گیرم، ماهی خیلی ها کنجاو است و سعی می‌کند بیاید و عنوان كتاب را ببیند همینکه کلاه کشک کردند با چکش بر سر شان می‌زنیم.
- و شما با این متود تان ماهی های زیادی گرفته اید؟
- شما - عهدهم استید.



مثل اینکه شب پیش از انداختن غذا خوردی؟



بدون شرح

بوسه

دريك مهمانی، یکی از مدعوین، از داکتری که جزء مهمانان بود پرسید:

- راستی آقای داکتر، آیا بوسه مضر است و خطری هم دارد؟
- داکتر جواب داد:

- این فرق میکند ... گاهی بسیار مضر و خطرناک است!

یکی دیگر از مدعوین پرسید:
- آقای داکتر در چه صورتی بوسه خطرناک است؟
- و همه منتظر بودند بحث طبی

جالبی بشنوند که داکتر جواب داد:
- وقتی طرف زن داشته باشد و زنش ببیند که دیگری را بوسه میکند!!



تأراحت نباشید داروی راکه خود می‌خورم به شما نیز تجویز کردم

بر طرف هستید

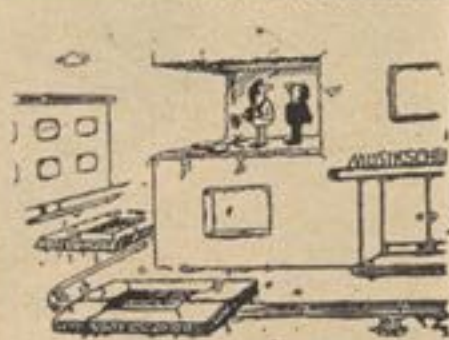
- آقای مدیر! من حساب کردم که معاشم تا آن اندازه بلند پرود که ...
- برای ماکسانیکه در محاسبه تردد نشان میدهند به دردمانیخورد و شما از همین حالا برطرفید.

راننده

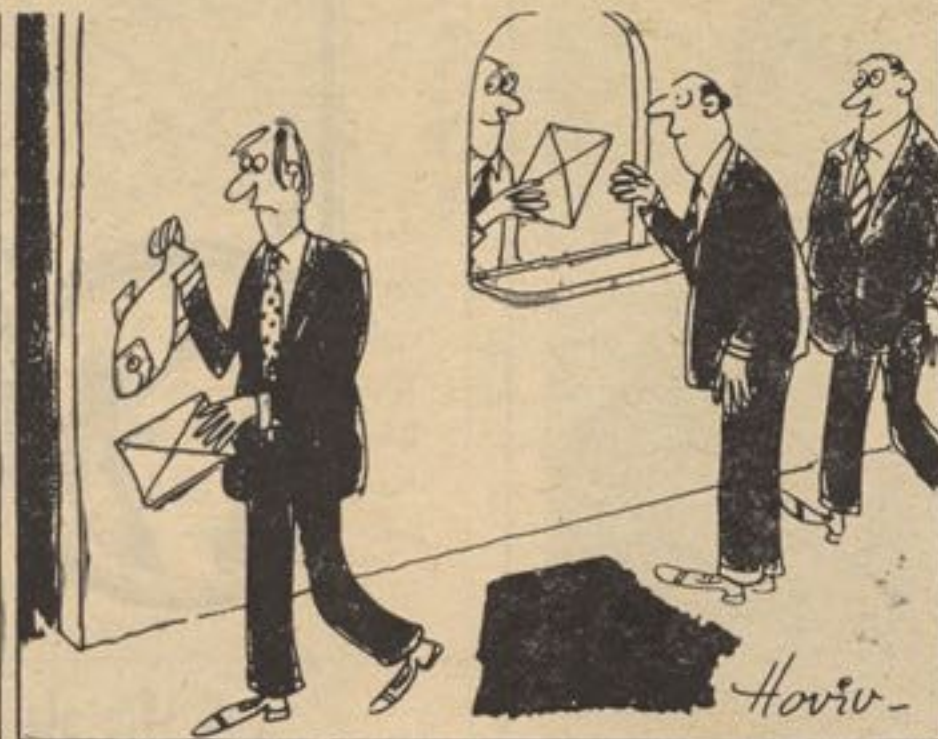
زن باعصبانیت وارد اتاق شد و سرشو هرش داد کشید:
- باید این راننده را بیرون کنی! شوهر پرسید:

- چرا عزیزم ... برای چه؟
- برای اینکه دو دفعه است که نزدیک بود مرا بکشد.

شرهر با خونسردی گفت:
- عزیزم ... اینهمه سختگیر نباش ... اگر این دفعه اینکار را کرد فوری اخراجش میکنم!!



شما بسیار بلند مینوا زید بطوریکه کانکریت تاب مقاومت صدای آنرا ندارد



تحفه که هرگز انتظارش نداشتم

مسافرت

مردی در ایستگاه راه آهن با دوستش بر خورد کرد و او را بشدت نمکین دید ...

ازین سبب از او پرسید:

خیلی نمکین هستی ... چه شده؟

- هیچ ... آمدم زنم را برای سه ماه تفریح روان کنم.

- از رفتن او خیلی نا را حتی هستی؟

- بی رفیق ... ولی اگر ببینند که نمکین نیستم، نمی رود!!

نکته‌های سودمند و آنچه باید

بدانید

استعمال صابون برای وجود

در این جا آنچه لایق گفتگو و مورد بحث است استعمال صابون‌ها برای شستشو است. صابون و سیله خوبی است برای پاک کردن چرك و چربی و کثافات و عرق جلد و نرم نگه داشتن پوست بدن، اما باید شرایطی داشته باشد تا سودمند بوده بر عکس زیان نیاورد. مهمترین آن این است که صابون نه اسیدی باشد نه قلیائی بلکه تحریک و خشونت پوست بدن و صورت می شود. برای شفاف و براق ساختن دست و روی و سر صابون‌های سفید و زرد رنگ بکار ببرید تا صورت تان بدناما نکردد صابونهای که برای شستن صورت استعمال میشود باید در انتخاب آن دقت زیاد در خرج داده شود چون استعمال هر نوع صابون جلد را



زیر نظر: مریم محبوب افسری

خنثی بوده و محرک جلد نباشد و آنرا خشن و درشت نکند. بهترین صابون‌ها برای شستن روی و بدن آنست که ماده چربی بسیار داشته باشد صابون‌های نشا یسته و گوگرد دار برای پوست‌های لطیف و نازک بسیار مناسب اند. صابون‌های رنگین برای جلد زیان آور بوده زیرا رنگ آن سبب زخمی بوده و مملو از لکه‌های سیاه میکند. اگر صابون مورد نظر و مطابق جلد تان پیدا شود شست و شو هفته یکبار حتمی است. بودن به حمام از نیم ساعت کمتر پوست بدن پاک نمی شود حد اقل باید نیم ساعت به حمام در هوای معتدل بود تا توسط صابون مذکور جلد پاک و نظیف گردد.

زنان و دختران



غذا در دوران بارداری

مادران حامله باید بدانند که در دوران حاملگی از چه نوع غذا استفاده کنند که هم برای خودشان کافی بوده و هم مواد مورد احتیاج جسم کودکشان را پوره کند. مادران باردار می توانند عموماً از غذای استفاده کنند که دارای ویتامین، پروتئین و مقدار کافی مواد قندی باشد چون قند یگانه راه برای تهیه کالوری مادر و طفل است، مواد یکه دارای آهن و مواد معدنی باشد برای وجود مادر از مقدار مورد نیاز برخوردار بود. مقدار خوراک مادر حامله در دوران حاملگی نه باید زیاد باشد و نه کم. چون در ماه‌های اول و دوم بارداری مادر بی‌اشتها شده از مقدار غذای معمولی خود میکاهد در این دوران باید سعی شود که از رژیم مخصوص بارداری استفاده گردیده و موادی که بتواند کمبود مواد ضرورت جسم را پوره کند گرفته شود. البته در این مورد تدابیر زیادی در کار است که بقیه در صفحه ۵۷

مادران حامله باید بدانند که در دوران حاملگی از چه نوع غذا استفاده کنند که هم برای خودشان کافی بوده و هم مواد مورد احتیاج جسم کودکشان را پوره کند. مادران باردار می توانند عموماً از غذای استفاده کنند که دارای ویتامین، پروتئین و مقدار کافی مواد قندی باشد چون قند یگانه راه برای تهیه کالوری مادر و طفل است، مواد یکه دارای آهن و مواد معدنی باشد برای وجود مادر از مقدار مورد نیاز برخوردار بود. مقدار خوراک مادر حامله در دوران حاملگی نه باید زیاد باشد و نه کم. چون در ماه‌های اول و دوم بارداری مادر بی‌اشتها شده از مقدار غذای معمولی خود میکاهد در این دوران باید سعی شود که از رژیم مخصوص بارداری استفاده گردیده و موادی که بتواند کمبود مواد ضرورت جسم را پوره کند گرفته شود. البته در این مورد تدابیر زیادی در کار است که بقیه در صفحه ۵۷

تا آشنایان ای تان مملو

از خوبی ها گردد



خانمی را می شناسیم که در فامیلی زندگی میکند که تعداد افراد فامیل بسیار کم و مصارف کمتر از آن و تکلیف ناچیز ، اما این خانم در عین حال کم حوصله ، غالمغالی و خشن بارآمده و بر خورد ستیزه جو یا نه و قهرآمیز با همه افراد فامیل و دوستان دارد که این نوع زنان همیشه دچار ناراحتی اعصاب بوده هم آهنگی فکری و ذهنی با هیچ يك از افراد فامیل بر قرار کرده نمی تواند و علاوه بر آن حرکات آن تاثیر ناگوار با لای صورت و زیبایی آن نهاده زود تر از وقت موعود پیر میشود چینی و چمکنی ها جای زیبایی اش را می گیرد و بالاتر از آن روابطی که بیشتر منجر به بدبختی خودش و دیگران می گردد به پیش گرفته دوستان و آشنایان از آن فرار کرده اطفال از نزدشان گریزان و شوهر با بد سلوکی خانم مجبور است در بیرون از خانه غذا صرف کند . شناختن عوامل تضاد ها و انگیزه اصلی اختلافات قهر و غضب خود را هم

نمی داند و بالاخره خودش چون غریبی در دریای متلاطم زندگی چون نا آشنای به شنا در تنها ئی خود دست و پا میزند این نوع زنان و امثالشان همیشه به زندگی خود را تنها حس کرده و تنها می باشند . بر عکس اگر خانمی را با این مقایسه کنید که با برخورد خوش بینانه و شرایط خاص زمان با دوستان و اعضای فامیل رفتار میکند ، چهره اش همیشه کشاده و لبخند محبت آمیز به لبها نش نقش بسته باشد او را می توان قشری مملو از صفات صمیمیت دانست که يك نو آواز و محیط مسالمت آمیز برای خود و خانواده خود می باشد . با وجود چنین مادر ، اطفال شان بطرفش گام بر میدارند و این زنان که يك عمر همگام با اندیشه های سالم ، و سطح فکری مثبت خویش می توانند کمیدی زندگی را به تراژیدی و تراژیدی زندگی را به کمیدی و سرشار از سعادت و خوشبختی بسازند .

بقیه در صفحه ۵۷

مادران بخوانند :

خواب کودک

يك سلسله ناراحتی های در زندگی اطفال در بعضی از فامیل ها دیده شده که این ناراحتی ها بسالی اعصاب طفل تاثیر ناگوازی به جا می ماند . و مادر بدون در نظر گرفتن موقعیت طفل و سن و سال آن حدس میزند که این ناراحتی طفل از نخوردن غذا و یا این که امکان دارد کدام حصه از وجود کودک درد کند ، طفل را بدون نظریه داکتر و تشخیصی صحتی آنرا دوا داده و فکر میکنند که در اثر این خوراك طفل حتما آرام میشود حالانکه در نتیجه تجارب زیاد دیده شده که علت اصلی نا راحتی و گر یستن طفل کم خوابی و غیر صحتی بودن جای خواب و در عین زمان چرك و کثیف بودن و جود کودک است . خواب یگانه راه علاج برای آرام کردن و صحتمند شدن طفل میباشد . پاکي و نظافت جزء عواملیست که تاثیر بسزائی با لای طفل دارد . مخصوصا به آن اطفالی که دارای سنین کمتر از دوسالگی باشند . علت ناراحتی دیگر طفل این است که عموما مادران عادت دارند طفل شانرا به قنداق سخت و سفست پیچیده و او را محکم توسط تکه دیگری بسته کنند .

این عادت باعث می گردد که کودک از شدت محکمی در نا حیه یاها و یا بعضی قسمت های دیگر وجود خویش درد احساس کند و طفل بیچاره جز گر یستن و تر کردن تکه های خود چاره دیگری ندارد . چه بهتر خواهد بود که مادران فهمیده و روشنفکر در این ناحیه دقت زیادی رابه خرج دهند و به حال کودکان فکری نمایند .

مد و فیشن



پدر و مادرها توجه نمایند! چرا بعضی از شاگردان نمره صفر میگیرند



وقتی پسر یازده دوازده ساله شما با قیافه گرفته از مکتب بر میگردد، ایسن احساس بشما دست میدهد که حتما او در مکتب روزی بدی را گذرانده است. پس از چند سوال شما متوجه میشوید که پسر نان در مضمون ریاضی نمره (صفر) گرفته است و باز هم بیاد می آورید که پسران در هفته قبل نیز در مضمون تاریخ نمره صفر برده است. اینجاست که شما حیرت می کنید، زیرا می دانید که پسران شاگرد باهوش و با استعداد بوده است.

و همچنان میدانید که او هیچگونه ناراحتی و کمبودی نداشته و دارای جرات و شجاعت کافی است. از خود می پرسید پس ایسن تبدیلی ناشی از چیست؟ چرا پسر نان که هیچگونه کم و کسری ندارد، در تحصیل چرا این همه بدی آورد؟

اگر پسران نیاید باید گفت که اینها همه به اثر بی توجهی و سهل انگاری شما پیش آمده است. و البته شما ادعا خواهید کرد که شما در این قسمت قصوری ندارید بلکه ممکن است به عواملی که فقط یکدا کتر و متخصص بخوبی تشخیص میدهد، توجهی نکرده باشید. در صورتیکه خود همین کار خطای بزرگی است امکان دارد دید چشم پسران ضعیف و یا قدرت شنوایی اش کم است این دو از عواملی است که معمولا مورد توجه پدران و مادران قرار نمیگردد برای زندگی تحصیل کودکان نیز خطرناک است. پس از تحقیقات زیاد درباره وضع سلامت شاگردان تنبل که اکثر شان یک صنف را در دو سال می خوانند یکنفر دکتر امریکایی مشاهده کرد که کم شدن سعی و کوشش این کودکان در راه تحصیل، همزمان با عدم تعادلی است که در کارخانه نیروی ایجاد میشود و بیشتر شاگردانی که وضع شان مورد مطالعه و بررسی این دکتر واقع شده آنها بی بوده اند که قبلا در سطوح بالا تر از شاگردان متوسط قرار داشتند.

دکتر (مولن) تاکید می کند که تعداد دختران نسبت به پسران بیشتر است و در نتیجه دختران بیش از پسران در معرض ابتلا به عدم تعادل کارخانه نیروی قرار دارند. راه علاج عدم توازن ترشح غده تیروئید، خوردن شیره بعضی نباتات و ویتا مین (د) است و باید در قیمت خوردن هر دو دوا باید دقت شود که کوچکترین اشتباه باعث میشود که برای فرزندان مریضی دیگر پیدا شود. برای اینکه از ناراحتی فرزند نان کادر

گذشته شاگرد لایق بود و حالا در مضامین خویش نمره صفر می برد مطلع گردید به این علایم که در وجود فرزند نان وجود دارد دقت کنید.

- در چنین مواقع دقت کنید و ببینید آیا فرزندتان خیلی زود رنج و بیقرار هستند؟
- آیا غالبا دچار سر درد میشوند و در بلك هایشان بخار میشود؟
- آیا بلك هایشان سرخ و متورم است و زود بزود و بدون اراده مژه برهم میزنند؟
- آیا اغلب اوقات خسته هستند و پس

از بیماریهای شدید، دوره استراحت به قدر کافی داشته اند یا خیر؟ اگر این علایم در وجود کودکان مشاهده کرده اید و به آنها اهمیتی نداده باشید، باید گفت این شما باید که باید در تربیه و درس فرزندان نمره صفر بگیریید.

برای اینکه فرزندان ازین وضع نجات یابند و نزد دکتر ببرید تا او را ازین وضع نجات داده و درین زمان شما وظیفه دارید که با دقت و توجه بحركات فرزند نان متوجه باشید.

معلومات تازه برای جوانان



گردیده است به مجرد یک عوای تایر موتر تان کم میگردد پس و ن اینکه آنرا تعویض نمائید میتوانید با فشاریکه بردکمه بوتل مید هید عوای ضایع شده تایر در ظرف چند ثانیه جبران میگردد.

خوبی این وسیله در این است که دارای وزن و حجم کم بوده و برای چندین مرتبه بکار برده می شود و هم طریقه بکار بردن آن خیلی ساده است.

اگر روزی برای شما اتفاق بیفتد که تایر موتر تان کم هوا گردد و وسیله هم نباشد که آنرا عوض نماید و یا آنرا هوا دهید واقعا برای شما مشکل خواهد بود که مو تر خود را برانید و یا بر خلاف مو تر را بگذارید. ولی در این اواخر در انگلستان وسیله ساده را ساخته اند که این مشکل را نیز رفع نموده است.

این وسیله بشکل بو تل تا فت بوده که از مواد کمیای ترکیب

در جستجوی دوست

نام محمد ا مین متعلم صنف یازده لیسه نادریه ا

میخواهم با کسانیکه در قسمت شعر و ادبیات علاقه داشته باشند با شما مکاتبه نمایم .

آرزوی مکاتبه را باخواهران خویش که در باره موسیقی اطلاع داشته باشند دارم لطفاً به این آدرس مکاتبه نمایند .

آدرس: فرزانه متعلمه صنف نهم لیسه آریانا .

اینجا نب محمد علم از لیسه شیر خان کندز آرزوی مکاتبه را باخواهران و برادران نیکه در قسمت تاریخ ادبیات افغانستان معلومات داشته باشند مکاتبه نمایم .

آدرس: محمد علم متعلم صنف ۱۲ لیسه شیر خان کندز .

میخواهم با کسانیکه به جمع آوری کلکسیون تکت پستی علاقه داشته باشند دارم .

آدرس: محمد نبی از لیسه حبیبیه

میخواهم با کسانیکه در مورد آثار ویکتور هرگو نویسنده معروف فرانسوی معلومات داشته باشند با شما مکاتبه نمایم لطفاً به این آدرس مکاتبه نمایند .

محمد شاکر متعلم صنف نهم لیسه غازی .

یاد داشت پنجم
آداب معاشرت

صحبت در تیلیفون

از میان نامه هایکه درین هفته برایمان رسیده این نامه را انتخاب نمودیم امید است که طرف دلچسپی تان قرار گیرد . نویسنده مضمون خود را معرفی نکرده است ولی موضوع جالب را انتخاب نموده او مینویسد: به متصدی صفحه جوانان مجله ژوندون !
در صفحه جوانان چشم به عنوان آداب معاشرت خوردن موضوعات



آن خوشم آمد خواستم من هم از چشم دید خود وازینکه جراحده ای در پای تیلیفون آنقدر به صحبت خویش ادامه میدهند که واقعا برای طرف ویا برای کسیکه میخواهد از تیلیفون استفاده کند نه تنها خسته کننده بود بلکه، برای انسان اعصاب هم نمی ماند... ممکن برای کسانیکه مثل من ساعت ها انتظار تیلیفون را می کشند تانوبت به آنها برسد

قصه میکند، از کتاب که خواننده تعریف می نماید از قهرمان آن صحبت میکند ویا از فلان تکه که در سرای لیلای فروشی دیده تعریف میکند که چه جنسیت عالی دارد چه رنگی و بالاخره... بارها اتفاق افتاده که از دفتر کارم به خانه تیلیفون میکنم ولی تیلیفون هم بقیه در صفحه ۵۷

جوانان و روابط خانوادگی

خانم جوان برای ما می نویسد و از شوهر خویش که جوان تحصیل کرده و مرد فهیمه است گله و شکایتی نموده میگوید: امروز که شرایط زمان برای ما این اجازه را داده است که در پهلوی وظایف خانه در بیرون از منزل کار کنیم وازین راه دوش به دوش شوهرم بدون اینکه اظهار خستگی نمایم بوظیفه معلمی خویش ادامه میدهم . موقعیکه از کار روزانه مکتب و درس دادن فارغ میگردم بکارهای خانه رسیدگی میکنم و تا جاییکه قدرت دارم و توانم برایم اجازه میدهد سرو وضع خانه و اطفالم میرسم لیکن همسر که عصر بر میگردد با صدعا پناه و کج خلقی هاومحیط و فضای خانه مارا به یک فضای غیر دوستانه تبدیل نموده که این وضع در روحیه

یک ناز چندان

رزم خوشبختی من

البته من خیال ظاهر ندارم . آنچه میگویم از اوصاف یا عادات اصلی وجود من باشد نه اینکه به آن زاده شده ام بلکه آنرا با یک مشت اندوخته ها و تجربه ها حاصل کرده ام . روی این اساس می توانم بگویم فرد خوشبختی هستم . بدون تردید خوشبختی را در شان و شوکت ، منزلت و شهرت و بالاتر از آن شیک پوشی و پرازدگی به خصوص زیبایی چهره و اندام میدانید .

شاید تعجب کنید اگر بگویم فاقد این همه اوصاف هستم ، انسانی هستم خیلی عادی در یک شرایط طبیعی زندگی و هم با داشتن شرایط متذکره فوق هرگز احساس خوشبختی واقعی نمیکم و هم هیچیک ازین اوصاف نمیتواند ثمر و ارزش ارزنده را در زندگی داشته باشد من به اوصاف ظاهری اهمیتی قایل نیستم و آنرا یک وسیله طبیعی و دسترس همه کس میدانم .

سبب اصلی خوشبختی ام در داشتن یک قلب پاک ، صاف ، بی آرایش و میراث از هرگونه کدورت ها ، عداوت ها ، کینه و رزوی ها ، بدبینی ها و غیره عوامل دزدنده سعادت است قلب من که رهتلا و مری وجود می یابد زاده افکار ، خیالات و پدیده های دیگری است که بدون شک برایم عالم مرفه و خیال انگیزی ساخته است که هر لحظه آن چون گوهر گرانبهایی برایم ارزش دارد . گویان در دنیای ساخته و پرداخته خود زندگی می کنم دنیاییکه می خواهد به حقیقت برسد ، یک حقیقت اصلی و مطلق . ارتباط با دنیای طبیعی و انسانی یک امر ساده و عادیست . یک ارتباط حقوقی ، فرضی و دینی است .

من زندگی سالتیما نتال یعنی خصوصی دوست دارم و هیچکس را درین حق مزاحم خود نمیدانم گرچه به خوبی آنچه را در پیرامونم قرار دارد و میگذرد احساس و درک میکنم اما میل ندارم خود را به آن ارتباط دهم زیرا آن به دیگران ارتباط داشته باشد حصه گرفتن در آن کاریست احمقانه !

شاید درین صورت مرا فرد خیالی و خود خواهی بدانید ، من نمیتوانم شایعات شما را تکذیب کنم زیرا به عقیده من این شرط اساسی زندگی است که انسان از همه اولتر خود را بشناسد ، بخود متکی باشد و به خود رجوع نماید تا خود را بحیث یک موجود اصلی درآورد . بگمانم اوصاف باطنی می تواند ارزش خود را بدین طرز ثابت سازد پس یک باطن صاف و بی آرایش زاده همه چیز است . ع . ک . حمید .



سرگرمی مسابقه

زنگ تفریح

عدد مخفی را حدس بزنید

به دوست خود بگویید: عددی را در ذهن خود انتخاب کند و بعد آنرا نصف کند اگر عددی که انتخاب کرده است طاق باشد، چون قابل نصف کردن نیست نیمه کوچکتر آنرا در نظر بگیرد سپس يك واحد بر آن بیفزاید و مجموع را در چهار ضرب کند، آنگاه عددی را که در ابتدا انتخاب کرده بود از این حاصل ضرب کم کند و بقیه را بشما بگوید.

شما می توانید، با یکبار بستن قاعده ذیل فوراً عددی را که انتخاب کرده است حدس بزنید و برایش بگویید.

$$22 \div 2 = 11$$

$$11 + 1 = 12$$

$$12 \times 4 = 48$$

$$48 - 22 = 26$$

$$26 - 4 = 22$$

$$(22-1) \div 2 = 11$$

$$11 + 1 = 12$$

$$12 \times 4 = 48$$

$$48 - 22 = 26$$

$$26 - 2 = 24$$

قاعده چنین است: اگر باقیمانده ای که شما گفته میشود، زوج باشد شما چهار عدد از آن کم کنید و اگر فرد باشد، دو عدد از آن کم کنید، هرچه باقی میماند همان عددیست که دوست شما انتخاب کرده است.

مثال: عدد زوج ۲۲ و مثال عدد طاق ۲۳ را در نظر بگیرید و عملیات آنرا در کلیشه ملاحظه کنید.



انکشاف

ترانسپورت



آیا میدانید که از جمله این چهار وسیله نقلیه کدام يك آن ابتدایی تر است و به ترتیب کدام آن ها بعداً ساخته شده و مورد استفاده انسان قرار گرفته است؟

همچنین انکشاف یافته ترین آنرا هم مشخص نمایید!

جدول کلمات متقاطع

افقی:

۱- در هفته گذشته توسط رهبر ملی ما بر افراشته شد. نشان روی بیرق ملی ما - ۲- خاطر است - صورت دیگر کلمه رهبا نان - ۳- عددی در انگلیسی - خودش است - پیوند تشبیه - اولاد و خانواده - ۴- یکنوع مجلس که برای بحث درباره موضوع معینی تشکیل می شود - رنگ وسطی بیرق جمهوری افغانستان - ۵- از همجواری آب پیدا میشود - میوه و حاصل - ۶- طلا است - یکی از کسبه کاران - موقع مهتاب - ۷- نام یکنوع چراغ - راه سربالایی - ۸- سر چیه اش مبتلا بمرض است آه از دست صرافان گوهر شناس - از رنگهاست - ۹- ناله ای که از اثر درد کشیده می شود.

(معکوس) - پیوند جمع - قبو ل نیست - شراب است - ۱۰- ولسوالیست در ولایت فراه - دشمن تخته - ۱۱- معکوسش خریطه بزرگ است - در خانه روشن میکنند تا نور بیفشاند.

۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱										
۲										
۳										
۴										
۵										
۶										
۷										
۸										
۹										
۱۰										
۱۱										

طرح از: مونسه بشیر

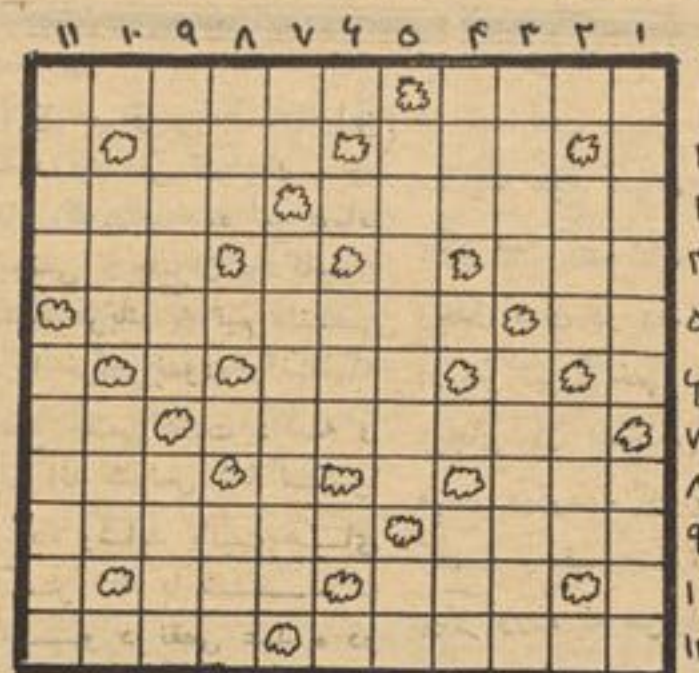
عمودی:

۱- منظومه ای از جا می - ۲- بنیان گذار - سرودی را که در شبهای ماه رمضان می خوانند - ۳- دست - خودم هستم - بدن پرندگان با آن پوشیده شده است - اصطلاحی در شطرنج - ۴- مصئون از خطر - چهره اش زیباست - ۵- چندین قرن - ۹- با ... را ... سپاه است - ۶- همین مکان - ۷- گذشتن - رخسار چیه - ۸- گوشه از خربوزه و تر بوز - پروا - ۹- اشاره بدور - یکی از اسرار - آواز مگس - تکرار يك حرف - ۱۰- فصل گل - شتر است اما بار نمی برد - مرغ است ولی نمیبرد - ۱۱- مخلف الی اخیر - اداره و ارسی امور شهر.

جدول کلمات متقاطع

افقی :

۱- بدون حرف آخر معنی جشن و شادی و لیمه را می دهد
مشهور ترین سلسله جبال افغانستان ۲- از سوی دیگر ماه است - با ید
معکوسش ترك شود ۳- در ادبیات ما به آن مازفسای نام داده اند -
جست و چالاک در اصطلاح عوام ۴- در زمستان ... به از پلو است - ضد
و مقابل نیش ۵- از حروف عطف و تردید - نظام مترقی و مقبول عامه
۶- نزدیک نیست ۷- در عرف امروز به کشتی گیری اطلاق میشود
حرف نفی ۸- نوبت - گر دش و سیاحت ۹- حرام نیست - بندریست
در لیبیا ۱۰- از آن طرف سیم است - چون ... بدست آری مردم نتوان
کشت، انگور نه از بهترینید است بجز خشت ۱۱- بلند ترین نقطه
کوه - معنی لازم و بسا یستنی را میدهد .



عمودی :

۱- ثروت و منبع عایدی - نگارنده مسئول همین مجله ۲- از ادات
تنبيه - و سبيله تأمين ضرورتها تخریدار و فرو شنده ۳- ... آن
نیست که تند و گهی خسته روز، بلکه آنست که آهسته و پیوسته
رود - مثنوی لطیفی است از يك شاعر خراسانی بنام ابن عماد که در قرن
هشتم زندگی میکرد ۴- معکوسش هم بمعنی زمان است و هم به مفهوم
مکان - مخفف لیکن ۵- در همین مجله هر هفته بحث دلچسپی زیر
این عنوان چاپ میشود - طرف ۶- وسیله مفت زندگی ۷- مخفف اینك
دستگاه برای ورزش معین ۸- جعبه که برای نگهداری اشیاء قیمتی
اختصاص داده میشود و گنجا نیدن مطلبی در نوشته - غیظ غلط ۹-
جای دو حرف آخر را تبدیل کنید تا پوهنخی جدید التا سپس پوهنتون
کابل شود - جام شاعرانه ۱۰- خارج خارجی هم ۱۱- طغیان - از سفاین
فضایی .

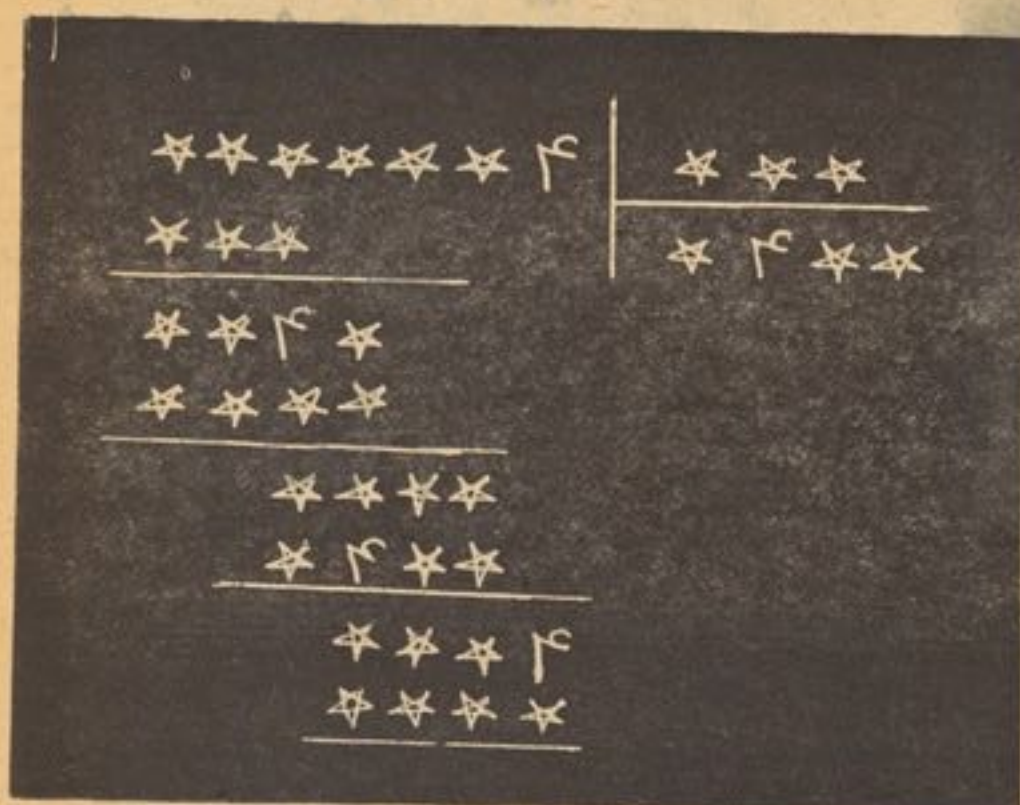
آیا میشناسید

در سال ۴۱۳ پیش از میلاد در
شهر قوله نیا متولد شده، او
حکیمی بود زاهد و نسبت به همه
دنیا بی اعتنا بود، همیشه از مردم
دوری میجست و مدتی از عمر خود
را در بین يك خمره چوبی سپری
کرد و سر انجام در سال ۳۲۳ قبل
از میلاد دنیا را وداع گفت، درباره
این فیلسوف نامی یونان داستانهای
زیاد روایت کرده اند و از آنجمله
میگویند در روز روشن چراغ روشن
کرده و در شهر میگشت و از آنجمله
علت اینکار را جویا شدند گفت :



« بدنبال انسان میگردم و او را
میجویم »
اگر او را شناختید برای ما هم
بنویسید !

تقسیم نامعین



در تقسیم زیر بجز پنج رقم که آنهم عدد ۴ میباشد بقیه ارقام با
ستاره مشخص شده اند، آیا میتوانید ارقامی را پیدا کنید که اگر بجای
ستاره ها قرار گیرند این تقسیم صورت حقیقی بخود بگیرد ؟

قطعاتی از همین شماره

چو کی تو اگر نزدیک بخاری
دیواری قرار داشته باشی، اگر تو
می خواهی چو کی ات نزدیک بخاری
دیواری نباشد پس منم نمی خوام
بماند دختران مکتب معلوم شوم



که بادیایی از ایهام و پیچیدگی و پرو
گردد و دلش بخواند یکباره و یکدفعه
و در يك لحظه همه چیز را بفهمد
و از این ایهام و پیچیدگی و تعمق



و طیفه دارد ناآمانی
را تحریف و ماهیت آنرا قلب
نمایند و تخم اندیشه ها را پندار های
نمایند و تخم اندیشه ها را پندار های
از غلبه شهوت و غضب، میا
که در خورشان پژو هنده دا
نیست و هر دو حالت را یکسان
محکوم می نماید، زیرا در هر دو

در کلیشه بریده هایی از صفحات مختلف همین شماره چاپ شده است
که اگر قدری حوصله بخرج دهید مضامین مربوطه آنرا پیدا خواهید
کرد، در آن صورت شماره صفحه چهار قطعه آن را برای ما بنویسید !



HORSE BRAND SOCKS.

با پوشیدن جوبابی و پیا و
شیک اسپ نشان نه تنها به اقتصاد
خود کمک میکنید بلکه باعث
تقویه صنایع ملی خود هم میشوید
برای يك نفر از جمله کسانی که موفق به حل
جدول میشوند بهکم قرعه يك سیت جوبابی
اسپ نشان ساخت وطن جایزه داده
میشود .

تورنمنت آزاد فوتبال

ورزش

از مسابقات میدان فوتبال بمیدان مسابقه هیچ شباهت نمی رسد بلکه همه کس فکر میکرد که جنگ و جدل میان دو دشمن است زیرا از هر تیم زخمی ها بیرون میشد و بجای شان اشخاص تازه دم داخل میدان میکردید که این عمل ورزش کاران تاسف همه تماشاچیان را بیار آورده که هر يك از آنها تبصره كنان میگفتند که این مسابقات بخاطر مقابله باتیم های خارجی صورت میگیرد.

نه برای از پاد آوردن بازیکنان خودمان

تن پلیر لایق هم موجود باشد که باین هم نتواند در تیم ملی اشتراك نماید نقص دیگری که مشا هده شده همانا تك بازی بعضی از پلیران بود که چون می خواستند هر يك به تیم ملی لایق بازی را خراب نموده و آنهايکه ب بازی دسته جمعی عادت داشته و بازی نموده اند شانس شان را از دست داده و شاید پانیت های منفی گرفته باشند با شنید که این خود نقص عمده در انتخاب بازیکنان خوب شده می- همیشه بطور دسته جمعی خوب تواند باینکه درین تورنمنت اشخاص انتخاب میشوند نه تیم باز هم در بعضی

شد. مثلا در وهله اول اکثرا بدون اینکه سویی تیم ها در نظر گرفته شده باشد هر تیم را چانس اشتراك داده و نتیجه اش هم چنین بوده که يك تیم ۱۳ گول و طرف مقابل هیچ گول نخورد که درین جا وقتی يك تیم ضعیف تر از خود را پیدا کند و لو هیچ چیزی هم نباشد باز هم هر حرکتش چون باطمینان خاطر صورت میگیرد از یز از تیم قوی همان روز اشخاص زیاده و از تیم ضعیف شاید هیچکس انتخاب نشوند در حالیکه ممکن است در تیم که گول زیاد خورده شاید يك يادو

تورنمنت آزاد فوتبال طبق پروگرام مرتبه که توسط کمیته ورزشی ترتیب شده بود روز ۱۵ نور از طرف ریاست المپیک دایر گردید درین تورنمنت مجموعا ۳۲۰ فوتبال در ۱۲ تیم اشتراك ورزیده اند که عبارت اند از تیم فوتبال کلب پامیر، اتفاق، پاس، یما، میوند پوهنتون کابل، اکادمی پولیس، منتخبه اردو، پوهنخی پولیتخنیک، آریا، نوایی بامیکاو غیره میباشند. قرار معلوم این تورنمنت بمنظور انتخاب بهترین فوتبالر های کشور در تیم ملی است که در صورت دادن نتایج خوب به بازیهای آسیایی اشتراك خواهند کرد.

این تورنمنت همانطوریکه تذکر رفت بخاطر معلوم نمودن تیم قوی نبوده بلکه اشخاص پر قدرت و لایق انتخاب میگردند. ازینرو نه کدام کبی گذاشته شده و نه کدام چیز دیگر، تنها يك هیئت با صلاحیت بمنظور انتخاب بهترین فوتبالر در يك گوشه میدان نشست و هر حرکت خوب و خراب بازیکنان هر تیم را معلوم نموده می خواهند هم استعداد و هم نیروی ورزشکاران را بخود معلوم نموده و از مجموع آنها تیم پر قدرتی تشکیل و آنها را به تمرین بگمارند. تا باشد خوبترین تیم را به بازیهای آسیایی بفرستیم با طوریکه در چند روز اول مسابقات دیده شد يك سلسله نارسایی های قابل تذکر در بازی کنان هر تیم از نزدیک مشا هده می-



تیم منتخبه والیبال و باسکتبال دختران تشکیل شد

یاکوف لیز نیاک



استاد سیپورت و قهرمان مکرر اتحاد شوروی در انداختن دسک و قهرمان بازیهای المپیایی بیستم در قهرمان جهانی سال ۱۹۶۶ و نیز بازیهای نيزه اندازی و دسک .

تیم منتخبه والیبال و باسکتبال دختران تشکیل شد

بعد از تو ر نعمت اخیر تیم والیبال و باسکتبال دختران انتخاب گردید . تیم منتخبه برای آمادگی بیشتر زیر نظر متخصصین تربیت بدنی معارف به تمرین خود ادامه میدهند درین سه تیم ۳۸ ورزشکاران اشتراك دارند که این عده نظر به لیاقتیکه در تو ر نعمت گذشته از خود ابراز داشتند انتخاب گردیدند تیمهای مذکور به تمرینات شان مطابق پرو گرام ریاست تربیت بدنی ادامه میدهند و قرار است برای انتخاب تیم ملی تورنمنت دیگری دایر گردد . تیم ملی سیپورت دختران نیز در صورت که بازی شان واحد معیاری برسد در بازیهای آسیایی اشتراك خواهند کرد ، این سه تیم متشکل از دختران مكاتب و دخترانیکه فعلا به حیث معلمات سیپورت در مكاتب ایفای وظیفه میکنند و يك عده معلمین لیسه تربیت و سابقه دار سیپورت با آنها همکاری دارند . تورنمنت که قبلا دایر شده بود



شماره ۷

ورزشکارانیکه عضویت تیم منتخبه باسکتبال را حاصل کردند عبارتاند از پیغلو : سجیه ، ملالی و فریده از لیسه زرغونه ، نسرين ، شیمه ، مسعوده ، سهیلا و ملالی از لیسه ملالی ، فهیمه ، شکر یه ، نسرين از لیسه عا یشه د را نی ، هکی ، شهنا ز ، سهیلا از لیسه رابعه بلخی ، فریده و شهناز از لیسه جمهوریت ، ملالی ، نسیمه و نسرين از لیسه آریانا ، ذکیه ، لطیفه ، مینا و سهیلا از لیسه آریانا .

اعضای تیم والیبال :

پیغلو ملیحه ، مینا و زبیده از لیسه ملالی ، نسیمه ، فاضله و نازی از لیسه زرغونه ، شریفه ، سلطانیه و نسیمه از لیسه عایشه درانی ، محبوبه و ماه گل از لیسه جمهوریت ، ناهید فهیمه و عا ئده از لیسه آریانا ، ذکیه ، لطیفه و مینا از لیسه سوریا .

به منظور بر دو باخت نبود بلکه هدف ریاست تربیت بدنی تشکیل تیم های منتخبه بوده که آنان تايك مدت به تمرینات شان پر داخه اند و انتخاب تیم ملی بعد از امتحان و يك سلسله مسابقات می باشد ، این تورنمنت که از طرف يك عده متخصصین تربیت بدنی معارف و معلمین سابقه دار سیپورت بر رسی میشد آنها در خلال مسابقات اسم بازیکنان خوب را طور خصوصي یاد داشت کرده که نظریات شان را در مورد ارائه وبه اساس آن خوبترین ورزشکار انتخاب گردیدند . این تورنمنت از چند نگاه قابل اهمیت بود : پر نمودن خلا های سیپورت در بین ورزشکاران نسوان تقویه و انکشاف سیپورت در مكاتب نسوان و بالاخره ارزیابی استعداد ورزشکاران .

روزنه بسوی تاریکیها

درد و بعد از دجاده عمومی میشود و
لابلای موترهای دیگر راه مرکز
بر رادپیش میگیرد .
از آنرا می و هیجان می سوزم ،
و که وجودم را به آتش کشیده اند
من خان مثل اینکه از حال و وضع
ت میبرد که حرفی نمیزند . فقط
بی جلو چراغ قرمز موتر از حرکت
ایستد ، میگوید :
- ممکن است يك سگرت برای
روشن کنی .
میگویم :
- البته !
آنوقت در میابم که خودم هم
نیاج بيك سگرت دارم ، سگرت
د آنرا می بلسم . و در کشیدن
روشن میکنم و با اشتیاق فراوانی
سگرت چنان شتابزدگی می بخرج
مدهم که در همان لحظات اول ، سگرت
نیمه میرسد و آرامشی غیرمنتظره
خودم را فرا میگیرد .
محسن خان که همچنان با سرعت
تر میراند ، نیمرخ بطرف من
میکرد و باقیقه میگوید :
- پس سگرت من چه شد ؟
ناگهانی بخود می آیم ، به سگرت
به محسن خان نگاه میکنم و بعد
بحالت زده میگویم :
- معذرت میخواهم ، این وضع
ندری کیچ و هیجان زده ام کرده است
به نمی فهمم چه میکنم .
بعد در حالیکه دستانم میلرزد
سگرت دیگری روشن میکنم و به
محسن خان میدهم و میگویم :
- ترا بخدا حرف بزن ! چرا
میخواهی بگویی که بالاخره چه شد ؟
و چه کار کردی ؟ چطور شد که ما از
نجا بیرون آمدیم ؟ ها !
- چرا این سوالها را میکنی ؟ چرا
باید ما از آنجا بیرون بیاییم ؟ مگر
آکار خلاصی کردیم ؟
میگویم :
- نمیدانم ، اما آن افسر پولیس ،
فقط به آن دفتر
رسم را میبرد :
- افسر پولیس ... دفتر پولیس ..
و خیال میکنی کسی با افسر پولیس
بخورد یا قندم بدفتر پولیس گذاشت
تسا باید جرمی مرتکب شده باشد ؟
تسا باید کار خلاصی کرده باشد ؟
- پس آن کاغذ ها چه میشود ؟

۱۳۵ مخ پاتی

به مصنوعی دز نو سر ه فضاته

شی چه دنوری وسیلی خخه له مرستی
اخیستلو نه له برته له خمکی خخه پورته
شی او والوزی .
د (یانیس) د مصنوعی وزرو نو
اصلی اسکلیت (دورالومین) له لولی
خخه چه منخ یی تش دی) جو و
شویدی ، ددغه اسکلیت شا وخوا د
۱۶ متره مربع به اندازه د (ترگال)
دبارچی به چتری پوئیل شویدی او
الو تکی وزرو نه پخبله دیوه وزرلرونکی
به شان دی چه لکی نه لری .
وزرو نه کله چه خلاصیوری ، ۶۵
متره او بدوالی لری . دالوتنی به وخت
کنبی (یانیس) د مصنوعی وزرونو به
یوه برخه بانندی کنبینی او یوه نو ذنقه
چه دوزرونو د ثقل به مرکز تزل
شویدی ، به دواو لاسو اخلی . بیا
مخامخ یا شاوخوا ته دخپل بدن به
خوخو لوسره پورته کیږی یا ښکته
خی او کله چه هم خپل بدن ښی او
کنبی خواته خوځوی ، کولای شی چه
به فضا کنبی خپله خوا واړوی .
مصنوعی وزرو نه دو مړه بشپړ جوړ
شویدی چه دالوتنی دپاره ډیر لږ
زحمت ته اړتیا لری او (یانیس)

کولای شی چه دهغو به وسیله یو
ساعت به فضا کنبی پاتی شی .
(یانیس) خو موده پخوا به یو نان
کنبی دالمپیک دورانو دپاسه والوت
اود المپیک د خراغ ساتونکو کله چه
دغه الوتونکی انسان د خپل سر
دپاسه ولید ، فکر یی کاو چه هغه له
کومی بلی کری خخه راغلی دی (یانیس)
غوازی چه دنری دتولو لوړو ودانیو
دپاسه دخپلو وزرونو به مرسته
والوزی . مثلا به پاریس کنبی دایفل
برج به امریکا کنبی د (امپایر ستیت)
اوپه لندن کنبی د (بیک بن) دساعت
دبرج له پاسه والوت اود پاریس د
ډول شروع کړه او البته
به لومړی سر کنبی که قانونی
مشکلا نو سره مخامخ شو
خکه چه له ۱۹۵۶ کال خخه را
هسی د مصنوعی وزرونو سره الوتنه
به فرانسه کنبی منع ده . خو (یانیس)
به دغه مشکل بری وموند او د ایفل
برج له پاسه به بر یالسی
واړو له پاسه دنیم ساعت الوتنی خخه
وروسته به یو پارک کنبی ښکته شو .
(پای)

حضرت ابولبابه رض

گردید که آب يك خرما را چند مجاهد بنویست
می چویدند و بجای آب شکمبه شتر را
فشرده عصا آنرا میخوردند در گرفت و این
تنها جلد به ایشار و فداکاری بود که جماعت
محدودی چنین بی ساز و برگ بر تمام ملل
عالم پیروز گردد .

حضرت ابولبابه و چند تن از همراهان درین
جنگ از تن آسایی نتوانستند سهم بگیرند
ولی وقتیکه مراجعت موسقانه پیغمبر اسلام
و یارانش را از تبوك شنیدند از فرط ندامت
خویشتن دایستون های مسجد بستند و
سویکند یاد کردند که تا پیغمبر اسلام خود نیاید
و آنها را نه بخشاید و بدست خویش از بند
رها نکند چنین در بند خواهند بود . حضرت
پیغمبر علیه السلام چون وضع را دید نرسد
گفتند : تا زمانیکه خداوند حکم کشودن شا نرا
ندهد من آنها را باز نمی گنم سرانجام آیات
چندی از قرآن فرود آمد و حضرت رسول
خدا (ص) آنها را رها کرد و به اجابت تو به
بشارت دادند .

گویند که ابولبابه و رفقایش بعد از رهایی
تمامی دارایی خود را جهت تکمیل توبه بحضور
مبارک آوردند و پیغمبر اسلام برای ابولبابه
فرمودند : ای اباباباه ثلث مال برای تکفایت
می کند زمانیکه مسژده عفو شدنش توسط
ام المومنین قسری فغروی برایش ابلاغ
شد و توسط پیغمبر اسلام رها گردید نرسد
رسول علیه السلام آمد و گفت : دوبدل آموزش
خطایم علاوه بر اینکه تمام دارایی خود را صدقه
میدهم از وطن و دیار خود که نزد من خیلی عزیز
است هجرت می گنم .

میز مدور ژوندون

در ...

اگر پهنای سخن را بدهات بکشیم و
بزندگی آنانی که هنوز هم زیر ضابط عای
گذشته فشرده میشوند بازهم با اختلاف
کمتری برمی خوریم دو چار چوبه مسایل
خانوادگی مانند زندگی نسل سالمند پدران
و مادران خود ... ولی بهتر است از این
بحث نتیجه گرفت و نظرات و انتقادات شخصی
هر کدام را در زمینه مورد گفتگو فشرده تا معلوم
گردد کدام يك از سن و رواجهای حاکم بر
زندگی نسل دیروز را باید بپذیرفت و کدام
يك را باید دور ریخت ، بازهم سخن ارشما
و یادداشت از ما :

استاد امید

باید مسایل خانوادگی چه مربوط با ازدواج
دختر و یا پسر فامیل باشد و یا رسیدگی بيك
اختلاف نظر و کشیدگی از طریق تصامیم
دست جمعی حل و فصل گردد و جوانان به
تجارب پدران و مادران ارزش بیشتری قایل
گردند ، انتخاب های فردی ، دور از نظر
خانواده و احساساتی نمیتواند سعادتمند دختر
و یا پسر را تضمین نمایند .

مریم محبوب

در این صورت نقش شخصی جوانان
در انتخاب همسر چیست و محدوده این
مداخلات کدام ؟

امید

جوانان با پیروی از ذوق و احساس خود
میتوانند همسر آینده شان را انتخاب نمایند
و بعد با فامیل خود مشوره کنند هر چه
باشد مطالعات جمعی کاملتر از تحقق شخصی
است ، مخصوصا اینکه جوان ممکن است
زیر تاثیر خواست های عاطفی خود هر زشت
را زیبا ببیند و هر غیر ممکن را ممکن تلقی
نماید .

سید بی بی نقی

باین دلیل که شرایط امروز مخصوصا
در محیط شهر روابط دختران و پسران
را گسترده تر ساخته است امروز خانواده ها
باید به فکرتور تربیت بیشتر متوجه باشند ،
برای اینکه جوانان خوب رهبری گردند و
عشق های زودش اغوایشان نکند باید
اعتماد آنرا جلب نمایند تا خواه فرزند
شان دختر باشد یا پسر درباره علائق و
رخداد های زندگی روزانه خود با آنان صحبت
نماید و آنها مجال تفکر و وقایه حوادث را
قبل از وقوع آن داشته باشند .

اگر نیم گناه بی بند واری جوانان
امروز بگردن خود شان باشد نیم دیگر آن
به عیده پدران و مادران است که نتوانسته
اند اعتماد فرزندان خود را جلب نمایند .
گذشت وایشار معقول و دو جانبه بنیاد
سعادت زندگی زن و شوهر را استحکام می -
بخشد و تصمیم دست جمعی و دور از تعصب
جلو گیر خطا و اشتباه میگرد ، جوانان
میتوانند تجارب پدران و مادران را پشتوا نه
ای بدانند برای سعادت آینده خود .

نجیب الله رحیق

باتشکر از اینکه دعوت ژوندون را در
۱۳۵۴ هجری قمری ۱۳۵۴ هجری قمری ۱۳۵۴ هجری قمری
در همین جا خاتمه میدهم و امید داریم این
گفته ها و نظرات مورد توجه واقع شود
و نقشی در پیبود روابط خانوادگی و استحکام
آن داشته باشد .

مامی خیل ستوری وموند

ویلې ۰۰ ته ۰۰ ته ۰۰ زما هماغه ورکه دنیایی ته هماغه زما ستوری یی .
راځه ۰۰۰ راځه ۰۰۰

کوشش می وکړو چه اوښکی له تویسید و څخه راستنی کړم په لړزنده ۰۰۰
اوازمی داسی زمزمه وکړه ۰۰۰

زه ۰۰ زه نمش کولی چه درشم زه هېڅ کله پمدی کوته کی نه یم گزیدلی زه ویریزم چه تاته به درونه رسیم ویریزم چه په ځمکه به ولویم ۰۰۰

پریستی ۰۰۰ پریستی ۰۰۰
په جغه ۰۰ زه ۰۰ زهڅونه وینم زما دنیا

تیاره اوځانگړی یتوب مایه هماغه اوله شپه غوښتل چه درته ووايم چه زه ږنده یم لیکن تا پری نشودم هماغه شپه هم چه تازما دسترگو پوښسته وکړه غوښتل می چه درته وایم ۰۰۰۰
خوبیا تا پری نشودم ۰۰۰ اوس ۰۰ گوری ۰۰ زه ږنده یم هماغه ستا ورکه ځمکه لا اوس هم ورکه ده ۰۰۰۰۰

خو شیبی یو مړ گونی چوپ والی په کوته کښی خپورشو به همدی وخت کښی می د خپل زړه اود محمود دژبو دزار اوريد بوجه دلیونو پشان په ټوپونو زه پوهیلم چه هر څه تمام شوی دی دتصمیم شیبه وه اوتصمیم هم ښکاره اومحمود جرت وړی وو داسی - زمزمه می وکړه .

اوس کولی شی چه لاړ شی ۰۰۰
خوجس می کړل چه هغه داشنا پوی راته رالنه پوی اود محمود اوازمی لکه دساه پمغون ونو کی تاوشو او دهغه توده ساه می حس کړه دهغه دتودو لاسونو حرارت می چه زما ساهه لاسونه کی نیولی وحس کړو .

پریستی ۰ ماته داڅه اهمیت نلری چه ته څه وینی یاله وینی یانه وینی ۰ ته به حقیقت کی وینی هغه دنیاچه ته وینی نور خلک هغه نشی لیدلی ۰۰ پریستی ته راته گرانه یی - پنځه کاله کښی چه مایوی جلکی ته هم ونه شوویلی چه ته راته گرانه کی ۰۰ زما گرانی ۰۰۰ زما گرانی ۰۰۰

اوامد زږایه حال خان دهغه غیری ته وروغور زاوه اوزما دسلگیو شور کوتمونپوله کوشش می وکړو چه لاس دهغه په وجود واکازم دهغه په ویشتانو دهغه په سترگو او دهغه په اندامو نوهغه نری اودنگ و ۰۰۰ دهغه لاسونه نرو چکی اواوژده وو چیفی می کړی .

محموده ۰۰ زړه می غواپی چه ټو له دنیا یوه سترگه شی یوه سترگه چه لیدل کوی اوپه هماغه سترگه ستا ننداره وکړم ۰۰۰
محموده ۰۰ محمود ۰۰

خو ورځی په ږیره او اړزو کښی و م - خیال می کاوه چه ښایی محمود پښمانه شی ښایی چه یوه ږنده جلکی هیره کړی ۰ لیکن محمود له پوی ورځی نه بلی ته زیات مین کیدو په کومه ورځ چه کی دکوژدی کوته راته په کوته کړه نوهغه ورځ دنیا ځمکه مړ زیدلی وه ۰۰۰ چه نه یواځی داچه دهغی ځمکی توتکیو کوترو او نورو ښکلو گللیو مرغیو سندر ی ویلی بلکه ونوبی هم سندر ی ویلی .

محمود ویلی پریستی ۰
بل کال ته چه اولس کلنه شی نوسویند ته به خو چه هلته ستا دسترگو عملیات بیا هم وکړی ۰ اکثران وایی چه ږیر امکان لری چه ستا سترگی ښانسی لیکن ماته بیا هم هېڅ مهمه نه ده گرانی زه ستاپاک اومهربان زړه خوشنوم زه ستا مینه غواپم .

په کومو ورځو کښی چه به په کور کښی یواځی ووم نو مسلسل به می هغه ټیکلی - غبرول کوم چه راته محمود دکوژدی په ورځ راگریوو دهغه مینه می ترڅنگه وه اودمعیت نه کمو ښکلو لو کی توده ساتلم .

پلازمی په دی خوشاله وچه زه تیار ی او ځانگړی توب څخه خلاصه شوی وم اوپلارمی تل دمحمود دنارینتوب او افسانیت یادو نه اوستاینه کوله خو واری می له خپل پرستارنه پوښتلی وچه محمود څرنگه سړی دی اوهغه راته ویلی وو چه .

آخرین لحظه

پولیس پس از بررسی قضیه و مطالعه روی داد معتقد شده که سارق به اوضاع کامی داشته و به تمام امکانات و محل بوده است .
موتور سارق پسانتر در جت نزدیک ساحل بدست آمده و این موتور را سارق صرف برای اجاره نشانی اش دزدیده هیچ برمه و اثری از دزد بانک نا حال دست نیامده است . پولیس بقعا گیت و وسه و دامنه داری برای دستگیری قاتل آغاز کرده است .

استانلی ازجایش پرید .
بکس را ازالماری لباس بیرون آورد و سرش را باره کرد . یک بکس دوخانه بود . بایک بیجکس قفل عسای بکس شکستند .

دالر ۰۰ دالر ۰۰ - ۲۸۰۰۰۰ دالر نوته خرد وکلان بانبرهای غیرمسلسل که نمیشد آنرا یادداشت کرد . پولی بود که از معامله روزمره از مشتری هابست آمده بود .
واستانلی موتپس از دیدن آنقدر پسو بی محابا خندید . آری خندید ۰۰۰

شام استانلی آماده بیرون رفتن شد اخبار شبیری چیز تازه یی نداشت . باوص تلاش تب الود پولیس باز هم کوچکترب اثری ازسارق بانک بدست نیاورده است از تمام اهالی توقع میرود با پولیس در گرفتاری دزد کمک شوند !
استانلی بازهم خندید .

او ۱۵۰ دالردرجیب خود گذاشت . موتور کرایه کرد ، یکدسته گل خرید و عازم اولین شد تافیونا را از آنجا بردارد .

فیونا کرون ، لطیف ترین موجود زن درجه بشمار میرفت که استانلی درعمرش دیده بود .

باموهای بلوند - چشمان آبی ویک مقد خوی وحشی فلندی فیونا کرون اصلا نفلند بود .

فیونا از دور پیه داشت . او قد باریک خوش ترکیبی داشت . مانند خمچه بید که در مسیر شمال پیچ و خم بخورد ، در میرفت و اندامش باحرکات ظریفی تکا میخورد . او تنها نبود . دست درقول دوناک مارتین انداخته بود ؛ به فاصله کمتر از متری استانلی گذشتند و فیونا متوجه استانلی دران نزدیکی نشد . استانلی صدای میتا و خنده فیونا را شنیده ، قلبش را در در گرفت دوناک مارتین دستش را دور شانه فیو انداخت و او را میان بازوان خود فشرد فیونا مقاومتی از خود نشان نداد .

دفعتا پرده جلو چشمهای استانلی پوشانده . او فیونا و دوناک را به گونه ای دید که از پشت یک غبار سرخرتک از دور معلوم شوند . دسته گل از دستش به زمین افتاد و آنگاه سردی لوله افولان / تفنگچه را در جیب خود احساس نمود .
او شلیک کرد . ناوقتی که جاغور آن خالی شد .

۰۰۰

درانای جریان محاکمه استانلی ، فیونا را دید . ولی فیونا بسوی او بالا نندید و استانلی این حرکت فیونا را ندیده گرفت تبسم محسوسی نمود . خنده او بالای خود بود . اکنون این محاکمه برای استانلی یک محاکمه جدی بشمار میرفت .

استانلی موتپس به یکتیم سال حبس با مشقت بعلت سو قصد بجان دوناک مارتین و زخم ساختن خطرناک اومحکوم گردید .

پس از صدور حکم استانلی اظهار داشت (از آنچه اتفاق افتاده ، بسی متاسفم وقاض باخود گفت ؛ یک واقعه تکراری روزمره . ولی برای مرد جوان شنیدن حکم محکمه غم انگیز بود) .

بهر حال قضیه سرعت سرقه بانک هچگاه روشن نشد .
پایان

لباس خود را بیرون آورده به دور انداخت این کار باید مطابق نقشه اجرا میشد .
اخ ، این نقشه جقدر عالی طرح شد و نا چه اندازه موفقانه عملی گردید .

اکنون استانلی در گرمی جاش تهنیا ایستاده بود . از حادثه سرقه ده دقیقه میگذشت . هیچکس موفق به پیدا کردن او نمیشد .

او ، استانلی هیوارد موتپس دست بسرقت مسلحانه زده بود . نقشه اش را خوب ترتیب داده بود . درست در لحظه اخیر ناکام شد . او سوار موتور سرویس شده ، به منزل برگشت . بکس دستی کهنه مشتری بانک را که باخود آورده بود بگوشه الماری البسه انداخت این بود غنیمت او . آری همین بکس کهنه حاصل یک دستبرد ناکام به خزانه بانک بود ! استانلی آن بکس را بعلتی با خود به منزل آورد تا به حیث یک نشانی از جرات خود به ارتکاب یک عمل غیر عادی حفظ کند .

چرا در همان لحظه آتش نکرد ؟ چرا آن دختر یازده ساله را بصفت گروگان نگاه نداشت ؟ اگر آنمرد پیش از دختر وارد بانک میشد ! استانلی این سوالات را در ذهنش مطرح میکرد . اما این دختر کوچک ، آیا این دخترک روی یک تصمیم حساب شده بداخل بانک فرستاده شده بود ؟ ولی لازم بود بروی آن طفل آتش تفنگچه اش را باز می نمود . آیا می توان بدون هیچ دلیلی بروی طفلان شلیک کرد ؟

او برای خودش قهوه درست کرد . سپس رادیو را روشن نمود تا اخبار را بشنود . اینهم جزء نقشه اش بود . گرچه اودر این سرقه موفق نشد ، با اینهم میخواست برای اطمنیان خاطر خود باید خبر را بسا جگوتکی آن که پولیس به نشر می سپرد ، گوش دهد . برای پولیس یک دستسیرد ، دستبرد است . یکسرقت ولو ناکام شود باز هم پولیس آنرا سرقه تلقی می نماید . بنا براین استانلی میخواست بداند پولیس در باره آن دستبرد ناکام چه نظریه دارد .

خبر سرقه از رادیو پخش شد .
امروز در حوالی ساعت ۱۲ و ۱۵ دقیقه یکمرد نا شناس بالای بناری ځانگه بانک مرکزی شهر در ناحیه شیروود حمله برده است مشخصات سارق : ۱۷۸ سانتی متر قد دارد . در حالیکه مسلح به تفنگچه بوده و نقابی برویش داشت وارد غرفه بانک شده تقاضای پول کرده است . اما این رفتار او علامت مطابق نقشه یک بیپناه بوده است .

در حقیقت سارق منتظر قاصدی بوده که پولهای قابل پرداخت سوپر مارکیت آگ را جهت تحویلدهی به بانک می آورد . همینکه قاصد قدم بداخل بانک میگذارد ، سارق خودش را بروی او می اندازد مرد حامل پول در صدد دفاع از خودش برمی آید . اما تمام تلاش او برای حفظ بکس دستی اش بجایی نمی کشد و سارق بکس را از میان پنجه های قاصد بیرون آورده ، سوار یک موتور باستانی رنگی میشود که مقابل منتظرش ایستاده و بسرعت ازان محل دور میگردد . در بکس دستی مبلغ ۲۸۰۰۰۰۰ دالر وجود داشت

محمود ښکلی زلمی نه دی خو څېره یی ږیر زړه راښکون لری اوږیر ښه سړی او دښه کسب خاوند دی شپږ میاشتی تیر شوی او مایه ږیره یی ښی انتظار ویست چه زما دپلار دغو ښتون لیک خواب چه دسویسپن له روغتون څخه یی غوښتی وراورسیږی او اخروده میانسې مخکی یی دهغه لیک ته خواب وویلو او زه اوپلارمی اومحمود ښیږنه ته لاږوله دښه پخواهم خو واری دعملیاتو کوتی ته تللی وم او هر واری بیرته ناامیده راو تللی وم یوځل می څه ناڅه لږه شیبه څه شیان - لیدلی و لیکن بیا بیرته تودی نړی ته تللی وم خودا ورځ یله ورځ وه زړه دلیونو غوندی خیزونه وهل ۰۰ محمود زه ښکل کړم اوږی ویل ۰۰

پریستی په خدای ج . توکل کړه او په قوی زړه دعملیاتو کوتی ته ننوږه .

دری ساعته دعملیاتو په خونه کی وم او بیا می پخلس ورځی په روغتون کښی اړام وکړ او دپوی دوښینی یوه ورځ وه چه د - سترگو نه می پتی یوی دپلی پس لری شوی داکتر راته په فرانسی ویل چه هغه هبله لری چه زما سترگی ښانسی وی دمحمود - ساه ویستل می او ریدل داکتر وویل :

سترگی دی خلاصی کړه ۰۰۰ وگوره ۰۰۰ په ټاکرادی می وویل :

تیاره ده ۰۰۰ زه څه نه وینم ۰۰ هر څه تیاره دی ۰۰۰ محمود ۰۰ زه ۰۰۰ محمود وویل ۰۰۰۰۰

پریستی . په ځان فشار ۰۰ راږوو گوره داکتر وویل ۰۰

داکتر پریستی سترگی دی پتی کړه او بیا یی خلاص کړه کوشش وکړه ، پریستی کوشش - وکړه اول ته تیاره وه او بیا می څه لږ شان وتولیدل ۰۰ او بیا څه شی پریشتا وکسړه یوځه لکه یوه توته رپا یی ۰۰ جفی می کړی په جغه ۰۰ محمود وویل ۰۰

وگوره پریستی ۰۰ ته فکر کوم چه ته زما دتانی ښ وینی ۰۰ نه پریستی کوشش وکړه وگوره کوشش می وکړه تیاره وو ۰۰ ته او گوتکه ۰۰ او هغه خلیدونکی ټکی شغلی کولی او بیا می نظریه یوغنم رنگ صورت پر ووت غنم رنگ اوسپوی او یوه جوړه سترگوچه وارخطا او امیدواری وی ځان می دهغه غیزته ورواچاوه او جغه می کړه .

زه وینمه ۰۰ زه خپل ستوری وینم . وینمه ۰۰ زه وینمه زه خپل سوری وینم . وینمه ۰۰۰۰ دنیا ږیره ۰۰ ، ښایسته ده ژوندون ږیر - ښه ښه شیان لری خو شېخی هم قصه نه ده زه اوس دخپل مهربان محمود سره په هغه ځمکه ژوند کومه چه ولی یی هم سندر ی - وایی ، کله می زړه ددریږی کله می زړه ته ویره راځی چه هسی نه چه داینا کی می هم لکه دری کاله بغوا غوندی مو قتی وی لیکن تل ځانته وایم چه یودم غنیمت دی ورځی او شیبی هم خوشبوه چا سبا لیدلی دی داکتران وایی چه امکان لری ددی ښایی دوران چه په حقیقت کی په سلو کی داصلی ښایی خلو ښت وو اوس دومره دوام ونکړی . خو زه ورته وایم چه دایوه شیبه هم غنیمت گنل پکا ر دی ځکه چه سباهه خدای خبر چه څه کیږی .

بقیه صفحه ۱۷

کشف جدید

درین اواخر دانشگاه ا نجنیري انگلستان « وال » مخروطی شکل را که نارول نام دارد بوجود آورده است .

این « وال » مخروطی طی طو ریست که وقتی مایع بداخل نل جریا ن دارد وال بداخل باز میشود و مایع جریان می کند واگر مایع دو با ره بعقب بر گردد وال بطرف خا ر ج باز میشود .

آدمکشی بخاطر عشق مردود است



دیرتر حین خروج از زندان از طرف وکیل مدافعش طرف را است بودم، زیرا من در جریان محاکماتی قضا سعی مینمودم از او بیسرم و علایقم را نسبت به میونخ قطع کنم. حتی من در وقتیکه من اعتراضاتم را بیان می کردم دگر در موردی هیچگونه احساسی نداشتم.

اوزندگی خودشرا پیش میبرد و من از خودم را.

تحمل این زندگی برای مرد جوان طاقت فرسا بود، مخصوصا که حکم محکمه رادر مورد محکومیت خسود عادلانه میخواند.

آن زمان وضعی داشتم که حال مایل به تکرار آن نیستم. در آن وقت زیاد به فکر میونخ نبودم بلکه بیشتر به شوهرش فکر مینمودم شوهر که هیچگاه ضرری بمن ارسا نده بود ولی این می بودم که اندیشه قتل او را در سر می پرورانیدم.

الن بك به ادامه توضیحات خویش مطالبی رادر ذهن خود تنظیم کرده اینطور اظهار داشت:

«و پس از آنکه بسیار خوشحال شدم که دیدم او هنوز زنده است و نقشه من به ناکامی رو پرورنده. البته خوشحالی من نه بخاطر این بود که زنده ماندن رقیب سبب تخفیف در مجازات و محکومیت من میشد. بلکه از این جهت مسرور بودم که تازی نشده تا تجدید و احیای آن ناممکن باشد.»

آنچه برای تغییر روحیه زندانی کمک موثر کرد، توجه و مراقبت وفا کیسانه والدینش بود. مادرالن بك اظهار کرده است که دیدم تا از مقابل تمام انسانها فرار کنم اما پس از آن متوجه شدم که سرزدن چنین عملی از طرف من يك اشتباه است. دیرتر باید احساسات نمایم که او را تنها نگذاشته ایم.

بدرش توضیح داد، (من درك نموده بودم که دیرتر باید جزای عمل خود ببینم. اما آنچه بر من و مانع گذشت و آنچه را مادر طول این مدت تحمل کردیم. صرف آنهایی میتوانند درك نمایند که از خود اولاد دارند.»

بقیه در صفحه ۵۹

دیرتر الن بك پس از رهایی از زندان در میان اعضای خانواده اش بسیار راضی و خوشحال به نظر میرسد

انجهت که اندیشه برگ یک انسان را در سر می پرورانیدم و این بك طرز تذکر و حشتناك و ظالمانه نبود بلکه بخاطر این روحا عذاب میکشیدم که چرا در پی تخریب بنیان يك خانواده بر آمده بودم.

پشیمانی و ندامت دیرتر بوی دست داد. قضات الن بك را برای شش سال، مارتین اورتیس ایتالوی را برای پنج سال و سر انجام کمپنیا و زن را که در جنوری سال ۱۹۷۲ بالای میونخ شوهر میونخ چندین مرتبه فیر کرده و او را شدیداً مجروح ساخته بود به حبس ابد محکوم گردانیده به زندان فرستاد.

«مینو چ زیبا» را قبلاً به اتهام شرکت در خرید اسلحه استعمال شده در سو قصد شوهرش به دو سال و ده ماه زندان محکوم کرده بود پس از وضع مدتی که مینوچ تا زمان صدور حکم محکمه در زندان گزرانده بود، فوراً آزاد کردند.

و قستی مینوچ از مجلس خارج شد و در بیرون دروازه زندان شوهرش با آغوش باز از او استقبال کرد و به این صورت مینوچ به يك زندگی مرفه و راحتی باز گشت.

در حالیکه عاشق سابق وی در محبس نشسته، کیفر گناهانش را پس میداد.

دیرتر الن بك اظهار داشت: «من از انجهت نسبت به او خشمگین

معشوقه ام در اجرای آن توافق میداشتیم، با نهم هرگز در زندگی روی آرامش رانمی دیدم.»

جوان موطلائی متفکرانه به دستهای خود نظر کرده به صحبتش ادامه داد: «من این خانم را بیشتر از جا نم درست میدارم. ولی همواره از آن می ترسیدم که يك روزی او را از کف دهم. علاوه بر آن کردن يك نفر دگر در راه رسیدن به امیال خود ادامه زندگی را برای من مشکل میساخت.

چارسال پیش دیرتر الن بك طور دگر می اندیشید: من کاملاً مطمئن بودم که مینوچ يك روزی تنها منعلق بمن خواهد شد» دیرتر در جریان محاکمه در محضر محکمه دوسلدورف، طالب بالا را بیان داشت.

برای بر داشتن آخرین مانع از سر راه خود به فیلکس کمپنیا وزن وانگل مارتین او و نیس پیشنها د پرداخت مبلغ پنجاه هزار مارک معادن يك میلیون و دو صد و پنجاه هزار افغانی را در بدل کشتن رقیبش کرد. رقیب او شوهر معشوقه قتلشگش بود که در آن زمان سی و شش سال از عمرش میگذشت و ثروتش را از ناحیه فروش مشروبات فراهم کرده بود.

الن بك امروز توضیح میدهد که زمانی دادم چرا در آن زمان از تصمیم گرفتن چنین کار نا درستی دچار ناراحتی شدم.

او نسبت به رقیب خود حسادت می ورزید و در آرزوی مرگش بود. اما دیرتر الن بك عاشق سابق مینوچ زیبا اکنون احساس خوشبختی مینماید که قربانی او توانسته از خطر مرگ وارهد.

او نسبت به رقیب خود حسادت می ورزید و در آرزوی مرگش بود. اگر چه آن مرد را که بین او و سعادتش حایل شده بود، هیچ نمی شناخت، معیناً با خو سردی کامل نقشه ای برای برداشتن رقیب از سر راهش کشیده بود.

اما امروز همان مردی که برای قتل رقیبش کمر بسته بود، بسیار خوشحال است که قربانی نقشه مرگبارش از خطر نابودی چسته و سلامت مانده است: زیرا دیرتر الن بك سی و دو ساله طی محاکمه قضیه مینوچ در محکمه دوسلدورف محکوم به شش سال حبس گردید و در زندان تغییر مثبت روحیه داد.

خبر نگار مجله (نوی ریو) به نقل قول از اظهارات الن بك اینطور می نگارد:

(چندین شب در اطراف آن فکر کردم تا چگونه دست به چنین عملی زدم. و امروز میدانم که آدمکشی بخاطر عشق بیهوده است. حتی اگر نقشه من در آن موقع به صورت صحیح تطبیق میشد و اگر من و



علاقه مندی
وضاحت کرد
محل بر
در جبهه
و تر را
زود بود
حال
توس
در کر
آورده
فانه
بکس
نوت
که نمیشد
از معادلات
در
پس
شد
باوص
چکری
است
در
موت
اولین
درجه
ش دین
ك مقد
صلا
باری
بید
بود، را
تک
دونال
کمتر از
استان
ایستا
گرفت
نه فی
شرد
سی
ای دی
دور معل
الفتد
چه راد
ان خال
فیو
ندید
گرفت
خود
نلی
باشفت
و زخم
داشت
وقاض
ولی
م انگ
ناموش

نخستین پروگرام...

برای هر خانواده پنج پنج سیت جوراب اسب نشان طور تحفه اهدا گردید .

در خلال پرسش از اعضای دوم ، سوم و چهارم ایندو فامیل - استاد رفیق صادق ، یناغلی فضل ، عاقل شاه یمانی و زیشت گلچین ، امین نظری و عنایت شفق ممثلین دمام و دیالوگ رادیو برای حضار هنرناهی کردند ، پارچه های تمثیلی شان مورد دلچسبی و توجه شرکت کنندگان و حضار قرار گرفت و با کف زدن ها و ابراز احساسات فوق العاده گرم استقبال و بدرقه گردید .

همچنان پیغله وزمه متعلمه صنف هشتم متوسطه زینب با همرا هانش آهنگ معروف (کلیاغ قره باغ دی جانانه) را سرودند که همه آنرا پسندید این پیغله هنر مند با تر تقاضای مکرر و استقبال تماشاچیان آهنگهای معروف بسم الله جان و (ملا محمد جان) دانیز با آواز گیرایش خواند .

بالتوبه یناغلی شمس الدین سرود سر - آینه معروف رادیو افغانستان آهنگ فولکلوریک (بی بی صنم جان) را با چند آهنگ دیگر با آواز موزونش سرود و مورد استقبال قرار گرفت .

بالخاصه یناغلی صمد رفیق متعلم صنف ۱۲ لیسه البیرونی ضمن سرودن آهنگی باچنان حرکات کمیدی و خنده آوری در محضر اشتراک کنندگان هنر نمای نمود که مورد تحسین عموم قرار گرفت .

این هنرمند محلی در هنر نمایش و حرکات کمیدی تسلط و پختگی از خود نشان داد که مورد اعجاب حاضرین واقع شده از طرف پروگرام مسابقه ذهنی بیاس قدر دانی از هنرناهی بی نظیر این کمیدین بیست چوره سیرانی و بوت پلاستیکی طور تحفه برایش اهدا گردید .

بدنبال آن یکی دکراز هنرمندان محلی کندهار که سید محمد نام داشت - آهنگی بنام (تازه موسم بهادی آغا) سرود و با تر تقاضای مکرر مردم پارچه دکری (دا نسوی جمهوریت دی) نام داشت خوانده شد .

در قسمت دکری پروگرام مسابقه ذهنی یعنی (من - چیستم ؟) شخصی باسم محمد قاسم از بین عده کثیری اشتراک کنندگان باساس قرعه انتخاب شد ، طرز اجرای این پروگرام قسمی است که چشمان اشتراک کنند را می بندد و شخص مورد نظر را پیشروی اوقرار میدهد ، این اشتراک کننده در طی پرسش های شغل شخص مورد نظر را باید پیدا نماید ، اگر در طی پرسش هایش در جواب منفی یعنی (نه) بشنود در آن صورت موفق به پیدا کردن شخص مورد نظر نمیشود . این اشتراک کننده یعنی یناغلی محمد قاسم که برایش عکاس انتخاب شده بود ، طی پرسش هایش موفق به پیدا کردن آن نشد ، ولایت بدریافت جایزه هم نایل نگردید .

یناغلی ظاهر هویدا آواز خوان هنرمند محبوب رادیو افغانستان که مثل نگارنده این راپور برای نخستین بار ولایت کندهار را دیده بود و با استقبال کم نظیر مردم کندهار روبرو شده بود ، پیش از سرودن آهنگ جدید (آسمان آبی آبی) برای اشتراک کنندگان و علاقمندان باشور و شوق زاید الوصفی اظهار داشت که نظر بابت استقبال پرشوری و بی سابقه که مردم هنردوست و هنر پرور کندهار از گردانندگان و هنرمندان رادیو بعمل آورده اگر تمام آهنگهای سرودگی خویش را برایشان هنوز هم کم است و جوابگوی این همه استقبال شده نمیتواند . آهنگ جدید یناغلی هویدا که بحیث تحفه هنری بشهر یان کندهار اهدا گردید مورد توجه فوق العاده واقع و نظر به خواهش و تقاضای مکرر مردم چندین آهنگ زیبای دکرا با صدای گیرایش بیاس قدر دانی تماشاچیان سرود .

جوانان و روابط خانوادگی

نکرانم می سازد ، چه میشد اگر شوهرم که جوان تحصیل کرده و فهمیده است يك اندازه هم بكار های منزل نیز رسیدگی نموده و با من در این کار سهم میگرفت او همیشه خستگی را بهانه قرار داده بدون اینکه كو چكتر ين علاقه بكار های منزل نشان دهد همیشه خلسق تنگ در گوشه اطاق نشسته گاهی بالای یکی از بچه ها داد و فریاد نموده و زمانی بالای دیگری پر خاش میکند که این وضع آهسته آهسته برای مان خسته کننده شده ، و می ترسم ، از آن روزیکه خدا نا خوا مرتبه شیرازه زندگی ما که با يك دنیا امید آفریناء نهادیم یکدم از هم بیاشد . امید وارم که این نامه را نشر نموده تا پدر دوطلم بخواند و بداند که جوانان و روابط خانوادگی چه مفهوم داشته و چطور باید زن و شوهر در امور منزل ، تربیه طفل و صدها پروبلم خانوادگی مبارزه نموده ویران موفق گردند .

بقیه صفحه ۴۶

غذا در دوران بارداری

زن جوان لطفه وارد کرده و علا و ه بران چربی زیاد باعث زیاد شدن وزن مادر گردیده که احتمال دارد در مان وضع حمل مادر دچار زحمت زیاد شود .

در دوره های اخیر بار داری پیاده روی و گردش خالی از مفاد برای مادر حا مله نخوا هد بود چون در این دوران است که کودک آماده برای پذیرش دنیای جدیدی میباشد مادر هم باید خود را آماده کند و هم طفلش را آماده این کار بسازد .

بقیه صفحه ۴۹

صحبت در تلیفون

چنان مصروف است و در اخیر ماه که محصول تلیفون را میخوا هم ببر دازم رقم آن سرم را به دوران می اندازد . آخر چقدر معاش دار م که این همه پول تنها محصول تلیفون شود ! اگر تلیفون های همسرم هم چنین ادامه داشته باشد با ید در اخیر سال آنچه را که دارم و ندارم باید بفروشم تا از قرض محصول تلیفون

نجات یابم این نامه را نوشتم ولی از اینكه نام خود را نه نوشته ام معذرت میخوا هم زیرا میدانید اگر همسرم بفهمد که این نامه را من نوشته ام وای بروزم

بهر حال موفقیت تان آرزوی من است . امید وارم که همسرم نفهمد که این نامه را من نوشته ام .

مسابقات ذهنی در ولایت کندهار یناغلی عالمیار مد یر پروگرامهای معلوماتی برای توزیع کارت اشتراک مسابقه بولایت کندهار رفته بود و توسط موثر ترافیک که دارای لود سپیکر بود مزده تنویر پروگرام را در ولایت کندهار بشهر یان آنجا اعلام نمود و با همکاری اداره اطلاعات و کلتور و معارف در طرف يك روز کارت ها توزیع نمود ، و تاریخ اول نور را برای اجرای پروگرام معین ساخت ، اما در اثر تقاضای شدید مردم ولایت کندهار و استقبال پر شور ایشان گروه همکاران این پروگرام توقف خود را یکروز بیشتر تمدید نمود و گروه هنری و آواز خوانان آن دو کنسرت برای مردم کندهار و کنسرت دکری برای معارف آنجا اجرا نمود که در فضای آزاد ده هاهزار نفر اشتراک ورزیده بود . قابل یاد آور است که در خلال جریان هریک از پروگرام

آزمایش هوش نوع دکری پروگرام مسابقات ذهنی را تشکیل میداد که قسمتی از پروگرام را احتوا مینمود ، درین قسمت هم باساس قرعه از بین جمعیت انبوهی اشتراک کنندگان دو نفر باساسی احمد الله و محب الله انتخاب شدند .

احمد الله نخستین اشتراک کننده در طی بیست سوال بمساعت سوالات منطقی مستدل و تصنیف درست اشیاعشی مورد نظر را که عبارت از چهل زینه کندهار بود ، پیدا کرد و جایزه جازیه شد .

ولی شرکت کننده دوم که سوالات خود را بدون کدام طبقه بندی اساسی بی ربط و پراکنده شروع کرده بود هر قدر سوال نمود چون اساسی نبود ، موفق بیافتن شی مورد نظر که عبارت از (انار) بود ، نگردید .

در جمله سایر هنرمندان و سرایندگان رادیو افغانستان یناغلی گلزمان نیز اشتراک ورزید بود و پارچه سرودگی اش با استقبال روبرو شد .

یناغلی محمد اکبر یازی که در آغاز پروگرام قوت افاده باساس قرعه انتخاب شده بود ، پشت مکرو فون حاضر گردید و مدت دو دقیقه درباره آثار تاریخی کندهار صحبت نمود . چون ولایت کندهار از لحاظ آثار تاریخی غنی است ، لذا این شرکت کننده مدت دو دقیقه درباره آثار تاریخی این ولایت خوب حرف زد و جایزه معینه این بخش را بدست آورد .

یناغلی رحمانی که شغل معلمی داشت درین قسمت پروگرام آهنگ زیبایی را بنام (خم می ذخیره کردم که بکار خواهی آمد) سرود و خوب خواند مورد استقبال واقع گردید . بصورت عموم باید گفت که هنرمندان محلی و آما تور ولایت کندهار از استعداد خو بی برخوردار بودند و در هر رشته ، هنری که تبارز میدادند لیاقت شان قابل یاد آوری است ، زیرا با جرات و شجاعت قابل و صلی در محضر کثیری تماشاچی به هنرناهی و آواز خوانی میپرداختند و همچنان سرایندگان شان نیز بدینموال بود .

قسمت اخیر پروگرام که برای اولین بار در این پروگرام فوق العاده در ولایت کندهار اجرا شد ، از همه دلچسپ تر بود این قسمت پروگرام قسمی است که اشتراک کننده در مدت یک دقیقه روی موضوع معینی صحبت میکند و یکی از حروف رادر خلال گفتارش استعمال نمی نمایند و مانند شرایط (قوت افاده) خارج موضوع صحبت نمیکند ، تکرار نمیتواند و توقف نمیکند ، شرکت کننده این قسمت باید در موضوع میوه های کندهار صحبت نماید مشروط بر اینکه حرف ربط (یه) را استعمال نکند ، که به ندرت از استعمال آن خود داری میشود . یکنفر اشتراک کننده که با ساس پشک انتخاب شده بود مدت يك دقیقه در باره میوه های ولایت کندهار صحبت کرد ، ولی بالای ذهن خود هر چه فشار وارد کرد ، نتوانست از استعمال (یه) خود داری نماید . روی این ملحوظ چند بار (یه) را استعمال نمود و برنده جایزه شناخته نشد .

ثبت پروگرام مسابقه ذهنی که بیش از شش ساعت رادر بر گرفت ، ساعت ۱۱ بجای شب خاتمه پذیرفت شادگامی ، خرسندی و رضایت از چهره هامعلوم میگردد .

در فرجام آمورشرات رادیو افغانستان جوایز مسابقه را ببرندگان ضمن آرزوی پیروزیهای آینده شان ، اهدا نمود ، شازوال کندهار به نمایندگی اهالی آنجا این اقدام نیک را دیو افغانستان را که پروگرام مسابقات ذهنی را از نزدیک و با اشتراک مردم دایر نموده است و خدمتی بزرگی برای تنویر اذهان عامه انجام میدهد ، ستوده و اظهار تشکر نمود . بیش از ثبت پروگرام و عزیمت همکاران

در حالیکه به من ، من افتیده بسودم
گفتم :

— دو باره دراز میشود .

هنگامی که با بسیار عاجزی آرزو
میکردم ، ایکاش موهایم بطور ناگهانی
و غیر مترقبه دو باره دراز شود ، جیم
انگشتش را در بین حلقه مو های
کونا هم فرو برده و پرسید که آیا
فکر میکنم او متأثر گردیده است .
— تو متأثر شده ای او . . .

خود را در آغوش او رها کردم و به
او اجازه دادم بفهمد که تا چه اندازه
از فقدان موهایم متأثر گردیده است .
او مرا بخود فشرد و گفت :

— میتوانم هر چیز را در باره در
جای اصلی اش قرار دهم مثل شما
که نو راه و روش دوست داشتنت را
نسبت به من تغییر نداده ای

اینکه چه واقع شده است ، آنقدر
هامم نیست ، عشق من که در او
خلاصه گردیده بود هرگز تغییر
نمیکرد .

و این واضح بود که جیم تغییر
نمیخورد . دو هفته بعد او از طبقه
بالا در حالیکه گلو درد شدید داشت
پائیز گردید .

حالا از شما میپرسم که او چگونه
گلو درد شد ، میدانم به تفرقه افتیده
اید . گو شش کنید به این سوال که
جواب آن در يك كلمه سه حرفی
خلاصه میشود جواب بگوئید .
(پایان)

بقیه صفحه ۴۷

رهنزدگی ..

چه خوب است که همه ز نان
بازیست مسالمت آمیز خویش آن
چه را عواقب ناگوار دارد و بریزند
و زاویه های تاریک زندگی را بسا
گردار ، رفتار و گفتار خوب و عقلانی
خویش روشن کنند . و چه خوب
است اگر زنی از رویداد های مثبت
زندگی بسند گیرد و نقطه های مثبت
دیگران را سر مشق برای خود و
کودکان خود قرار دهد از طغیان
و عصیان های زود گذر و آنی
احساسات خویش فرار نماید و
جدال همیشگی خانواده را بابر خورد
های خویش شبنانه ای خویش بشوئید .

صفحه ۵۹

بقیه صفحه ۲۵

عشق یعنی دردسر

— جدی نباش . پس است . بد
معنوم نمیشود . آنقدر ها زیاد هم
مستریج نیست شاید . . .

— اما تو به آن عادت خواهی کرد .
— کوشش میکنم .

بعد پوز خندی زده و اعتراف کرد
که در نگاه اول متوجه این تغییرات
نگردیده است و گفت :

— تا وقتی که من سایه ام را بالای
چوکی آبی ندیدم . همه چیز درست
است . . .

— من آنرا دو باره تغییر خواهم داد .
(تغییرات بزرگ مو فقیهت به
ارمغان میآورد) من فکر می کنم . بعد
بسوی او بانکهای خییره نظر
دوختم .

اما در این لحظه موهایم را بجانم
آوردم و به عجله پشتم را در داده
و بسوی بخاری دیواری متمایل
گردیدم . جیم بسوی من آمد و بیش
از اینکه بتوانم او را متوقف سازم
کلاه را از سرم بر داشت و خیره
خیره شروع به نگریندن نمود . من
میخواستم که در زیر میز خزیده و
خود را پنهان نمایم .

لباسم را پوشیدم ، اما کلاه جیم
دار را از سرم دور نکردم . هنگامی
که به طبقه پائین رفتم ، جیم روی
چوکی مورد پسندش نشسته بود .

این چوکی هنوز هم در نزدیک بخاری
دیواری قرار داشت . دو گانگی های
مادر اطرافش قرار داشتند و سندی
روی پاهایش بازی میکرد . آخرین
دفعه ، هنگامی که چوکی اش را
جابجا کرده بودم ، او دوباره آنرا
نزدیک پنجره آورده بود .

جیم برای صرف ناشتا داخل
آشپز خانه گردیده و گفت :
— منزل شکل دیگری بخود گرفته
است .

من سرم را شور داده و تشریح
کردم ، هنگامی که او رفته بود من
مجبور بودم بعضی کارهای را انجام
دهم اما تمام آنها را حالا دو باره
به شکل اولی در خواهم آورد .
این گفته ام را ارزیابی کرده و
گفت :

— دیشب میخواستم که آنرا تغییر
بدهم ، و بعد ، تو قع نداشتی که تو
اینقدر وقت بخانه بر گردی و . . .
جیم خندیده و گفت :

بهترین آواز خوان ما کیست

بیانید تا بهترین آواز خوان سال را انتخاب نمائیم .
بیانید تا بمنظور تشویق هنر و هنر مندان نظریطراف نه و بیغرضانه
خود را ابراز نمائیم شما میتوا نید طی نامه ای کاندید مورد نظر تا آنرا
انتخاب و نامه را ضمیمه يك تکت پستی پنجاه پولی افغانی باطل نشده
رانج به اداره جوايز مطبوعاتی و کلتوری وزارت اطلاعات و کلتور
ارسال دارید .

عوايد بصندوق هنر مندان انتقال میابد .
باین ترتیب شما میتوا نید هم خواننده مورد نظر تا آنرا انتخاب کنید
و هم کمکی بصندوق هنر مند ان نمائید .
اداره جوايز مطبوعاتی و کلتوری نظر بدون تکت پستی باطل نشده
را نمی پذیرد .

برای معلومات مزید به تلیفو ۲۰۸۵۳
و نمره ارتباطی ۹۳ - ۲۰۴۵۱ مراجعه نمائید .

من به او خواهم گفت :
موهایم دوباره دراز خواهد شد ،
دوباره به شکل اولی در خواهم آمد .
بعد از اینکه موهایم را شسته و
بسته کردم ، به اطراف و اکناف خانه
نظر انداختم ، در حالیکه از ترتیب و
تنظیم جدید او جدا آمده و از خوشی
در پوست نمی گنجیدم ، به بستر
رفتم . تا سرحد مرگ خسته و زده
بودم ، اما در آن شب هرگز خواب
نرفتم . هنگامی که اشعه طلایی
آفتاب روی زمین پهن گردید از
خواب بر خاسته و موهای کوتاه
راشانه زدم ، این تغییر ، در قسم
اخیر يك تغییر موقتی و قابل برگشت
بود . دو باره دراز خواهد شد . اما
نه در جریان يك شب

آهی کشیده و تصمیم گرفتم که
فرنیچر را دوباره به شکل اولی ،
قبل از اینکه جیم بخانه بیاید تغییر
بدهم .

این تصمیم بر حله اجرا گذار ده
شد کلاهی را جهت محافظه حلقه
موهایم بر سر گذاشته و به آرامی در
بستر خزیدم و ناگهان بخواب عمیقی
فرو رفتم . خواب دیدم که نمیتوا نم
از تغییر دادن و یا تغییر خورده
جلو گیری نمایم . من چاق و لاغر ،
کوتاه و دراز میشدم . جیم هم در
آنجا بود . در هر لحظه که من تغییر
میخوردم پژمرده میشد و این پژمرده
شدن زیاد تر و زیاد تر میگردد .
فریاد زدم .

ناگهان جیم را در کنار خود حس
نمودم که مرا تکان میداد . چشما نم
را باز نمودم . او حقیقتا آنجا بود .
در اتاق و بستر خواب ما .

مانند دیوانه ها پر سیدم .
— تو دریمکا نبودی ؟

دختر ها به عجله داخل اتاق
گردیده و داد و فریاد میکردند .
جیم آنقدر با آنها و دوست داشتن
آنها مصروف بود که در آن لحظه
هیچ چیز کرده نمیتوا نست بخراز
خندیدن و تبسم بروی آنها .

پرسیدم :
— تخم های نیم بند و شربست
تارنج ؟

او در حالیکه بسوی مو های
طلایی سندی بدقت نگاه میکرد در
آل تپسمی جیم خورده و بخوشی
سرش را شور داد .

شماره ۷

یادداشت های یک مرغ

آنوقت نفسش را حتی بکشد و با آسودگی شکمش را سیر کند. خد متگار تر سیده و بلا تکلیف ایستاده بود. پسر جوان اینسو و آنسو رفت. سر انجام به طرف خدمتگار دید و گفت:

— نی، نی نان نمیخورم! برایشان بگو که نان نمیخورم و بگو باخاطر آسوده شکمهای خود شان را سیر کنند... پروا!

خد متگار از اتاق برآمد. پسر جوان با حالت متشنج اینسو و آنسو رفت و چیزهایی زیر لب گفت که من نفهمیدم. بعد، دروازه اتاق را باز کرد و از پشت خدمتگار فریاد کشید:

— برایشان بگو که زیاد تشویش نداشته باشند!.. من آخر از اینجا میروم...

به گریه درآمد:

— آخر میروم... که خوشحال شوند...

بعد بلند تر فریاد زد:

— فقط منتظر زمستان هستم... در میان سرما و خنک خواهم رفت... از اتاق برآمد و فریاد کشید:

— ای بی عا طفه ها!

به اتاق برگشت. میلر زید و می گریست. به شدت میگریست. اشکهایی که با خون یکجا شده بود، از زرخش پایشین میچکید. پیراهن سپیدش خون آلود شده بود.

به سوی من آمد و در حالی که از عصبانیت میلر زید، گفت:

— می بینی؟ این عا طفه پدریست! بر چو کی افتاد و در میان خنده عصبی گفت:

— عا طفه پدری!... عا طفه پدری! درینوقت بازهم دروازه اتاق باز شد. پدر و مادرش به درون آمدند. هر دو پریشان و سرا سیمه بودند خدمتگار نیز همراه شان بود.

مادرش گفت:

— خدایا، باز ترا چه شده؟! ترا چه شده؟!...

به سوی خد متگار دید و فریاد زد:

— آب بیاور!

پسر جوان یک قدم به عقب میگفت...

داستان دودل

کامدی را از زندان بیرون می آوردند اودر اثر تعذیب و شکنجه زیاده ورنج و فشاری که متحمل شده، نشاط طراوت خویش از دست داده است رنگش چون گاه بزردی گراییده و چنان ضعیف و نحیف گردیده است که گویی حالا در هوای آه خود از جا خواهد پرید. اودر حالیکه گل سرخ مودن را بدست دارد بر تخت چوبین میبیرد و سر خود را بلند نموده باطراف نظرمی افکند. اهل سرای بالبا سپای گوناگون و آخر و عمامه های بزرگ و جلادان مشعل بدست رو بروی تخت چوبین قرار دارند.

گون می آید و بر سر کامدی می نشیند درین موقع ناگهان طوطی زنگار کامدی تکانی میخورد طوطی شان موی او را گرفته در هوا پرواز میکند دسته موی سیاه و موج کامدی پریشان شده بر برو دوشش می افتد. کامدی از عقب طوطی چشم میدوزد و مثل اینکه گریه کند میگوید:

— گمان نمیکنم تو هم با من سر...

فرمانروا متوجه کامدی شده بصندایی بلند میگوید:

— کامدی! از عشقی که نسبت به مودن داری صرف نظر کن!

کامدی باتکان دادن سر نارضایی خود را ابراز داشته و باوازی باریک میگوید:

— (نا تمام)

قابل توجه مادران محترم

«دمیرمنو تولنه به اطلاع عموم مادران مرکز وولایات کشور که مخصوصا با شرایط بسیار محدود اقتصادی و محیطی فرزندان سالم و مفید و تحصیل یافته بجا معه تقدیم نموده اند میرساند تا هر چه زود تر در مرکز به مدیریت عموم هیئت تحریرات دمیرمنو تولنه در ولایات به مدیریت های معارف و نمایندگی های موسسه نسوان مراجعه نموده فورمه های کاندیدما در ممتاز سال را که توسط میرمنو تولنه ترتیب شده است اخذ و بعد از خانه پری و تصا دیق لازمه و نصب فوتوی خود و فرزندان شان الی تاریخ ۱۰ جوزای ۱۳۵۳ به مدیریت عمومی تحریرات دمیرمنو تولنه جهت ارزیابی و انتخاب مادر ممتاز سال ارسال نمایند.»

(۱۶) ۱-۵

قابل توجه شعرا، نویسندگان و هنرمندان

«به افتخار روز مادر دمیرمنو تولنه از ادبا شعرا نویسندگان و هنرمندان محترم وطن آتمنا دارد برای تجلیل از مقام خجسته مانرو تبلیغ بیشتر در باره علو قدسیت مقام ما در بهترین و عالترین آثارشان که به مادر ارتباط داشته باشد الی تاریخ ۱۰ جوزای ۵۳ به مدیریت عمومی تحریرات دمیرمنو تولنه ارائه بدارند تا بعد از ارزیابی برای صاحبان عالترین آثار ادبی و هنری از طرف دمیرمنو تولنه جوایزی اهدا خواهد شد.»

(۱۷) ۱-۵

ابوریحان بیرونی

ابوریحان بیرونی پشما پشه دانشمندان بزرگ زمان خود در زمینه رشد تفکر فلسفی و ترقی رشته های گوناگون علم و فن خدمات بزرگی انجام داد. کمتر رشته ای از دانش میتوان یافت که او نقش اندیشه افریننده خویش را در آن بجا نگذاشته باشد.

بیرونی در اکثر ساحات علوم دست یابکار زده و دست آورد های نوینی عرضه داشته است که نمودار وسعت معلومات، قدرت دید، عمق تفکر و دقت سنجش وی میباشد. او اکثر تحقیقات خویش را (با دقت و موشکافی یک دانشمند صاحب نظر و نیز یک تیورسین متتبع متفکر انجام داده است).

ریاضیات یکی از زمینه های تجلی نبوغ فکری بیرونی بشمار میرود. او دست آوردهای دانشمندان هندی را در عرصه ریاضیات با موفقیتهای ریاضی دانان پیرو مکتب اقلیدس طور خلاق بهم آمیخت و در تلفیق سه رشته (حساب، هندسه و الجبر) استعداد شگرفی نشان داد و کوشید از هر رشته در دیگری استفاده کند. از خدمات او در حساب مخصوصا موارد ذیل قابل یاد آوری است:

۱- گرچه صفر از اختراع هندیان است، اما بیرونی آنرا در حساب وارد ساخته و عملا یکار برده و در توضیح و تعلیم شیوه استعمال ارقام خدمت ارزنده ای به علم حساب انجام داده است.

۲- مفهوم عدد کسری را در حساب یکار برده.

بقیه صفحه ۳

رئیس دولت و...

جواب: خوشبختانه روابط مابین همیشه دوستانه و صمیمانه بوده است. درین شکی نیست که روابط ما امروز آغاز نگردیده. ما روابط بسیار طولانی و تاریخی داریم. امید و ادم این مناسبات بیشتر مستحکم گردد و یقین دارم که دوستی و صمیمیت بین ملت ها بهترین راه زندگی برای مردمان است.

از موقع استفاده کرده خواهش میکنم تمینات نیک من، رفقای من و مردم افغانستان را به زعمای مردم دوست هند برسانید.

۳- محدودیت ستیستم شمارش هندیان را مورد انتقاد قرار میدهد و بی نهایت را توسعه می بخشد. میتوان کتاب (را شیکات الهند) او را نمونه برجسته این تعمیم و توسعه دانست.

۴- در حل معادلات سه مجهوله مساعی فراوان بخرج داده است.

۵- برای رقم نه تنها جنبه تعمیم میدهد، بلکه کمیت های هندسی را نیز در آن می گنجاند و از جبر برای حل مسائل هندسی کمک میکند و مفاهیم هندسی را با عدد بیان میدارد.

۶- تصاعد هندسی خانه شطرنج را محاسبه کرده است (۱۰).

بیرونی در ساحه مثلثات نیز بموفقیتهای بزرگی رسید. محققین معاصر او را اولین دانشمندی می دانند که مثلثات را بصفت یک علم شناخته و بر اساس دریاقت قانون مندی های عمومی عملیه های مثلثات کار کرده است. نه خواجه نصرالدین طوسی (۱۲۰۱ - ۱۲۷۴) آنطور یک (کروم) معتقد است شریفوف میگوید: این بیرونی است که علم مثلثات را پایه گذاری کرده و آنرا بصورت رشته ای مستقل از علم در آورده است. نه نصیر الدین طوسی آنطور که (برا میول) می پندارد (۱۱).

بیرونی در ساحه جغرافیای ریاضی نیز گامهای استواری برداشته و باشیوه های کاملاً نوینی، فواصل و وسعت جغرافیایی برخی اماکن را تعیین کرده است.

(۱۰) - دکتور نجفی و دکتور خلیلی، دانشمند و انسان ابوریحان بیرونی ص ۸۱، ۸۲. - از بیک سویت انسیکوپیدیه سی تاشکند، ۱۹۷۱، جلد اول ص ۶۷.

بقیه صفحه ۶۲

یادداشت های یک مرغ

به گریه درآمد:

- فقط بگذارد که ز مستان بیاید... در بر ف و با ران... بعد، به طرف کر تیش دوید:

- نی، همین امشب میروم... همین حالا...

همه را از سر را عش دور کرد و در حالی که تلو تلو میخورد، با سرعت از اتاق پرآمد. ما درش بیحال روی چوکی افتاد و گفت:

- نگذارید برود!

نا تمام

بقیه صفحه ۵۷

آدمکشی بخاطر

دیتر الن بك هم صاحب يك فرزند است: دخترش ناتالی در آن وقت ده ساله بود. ابتدا پدر کلان و مادر کلان شعی نمودند، حقیقت را از نواسه شان پنهان کرده نگذارند. ناتالی بی ماجرا ببرد ما يك روز نادالی اشك ریزان از مكتب به منزل برگشته گفت: شما بمن دروغ گفته اید! پدرم قطعاً به مسافرت نرفته، (بعد از آن تاریخ ناتالی سه مرتبه به دیدن من آمد. در وهله اول از دیدن دخترم سخت خجالت میکشیدم.

مگر پساًتر با خود عهدبستم تا هرچه زود تر پدر خوبی برای دخترم بشوم.

ندامت شدید و پشیمانی های که الن بك در زیر سقف زندان احساس نمود سر انجام مقامات عدلی را بر سر رحم آورد.

پس از گذشتادن دو برسه مدت محکومیت خود، دیتر الن بك تحت تضمین از زندان آزاد شد.

الن بك به خبر نكارت گفت: (قشنگترین لحظه که انتظارش را داشتم فرارسید و حال من خواهم از نوبه زندگی شروع کنم. من اکنون يك چیز را میدانم و آن اینکه حسادت عقل را از آدمی میگیرد. و اما سعادت بیچوچه نمیتواند بر مبنای جنایت استوار بماند.

انلیس

ژوندون

مسؤول مدیر:

نجیب الله رحیق

معاون روستا باختری

دفتر تېلفون: ۲۶۸۴۹

کور تېلفون ۳۲۷۹۸

پته: انصاری واپ

مهتم علی محمد عثمان زاده

داسترال بیه

به باندنیو هیوادو کبسی ۲۴۵۲۴

دیوی کبسی بیه ۱۳ افغانی

به کابل کبسی ۱۰۰۰ افغانی

تېلفون: مدیریت توزیع و شکایات

۲۶۸۵۴

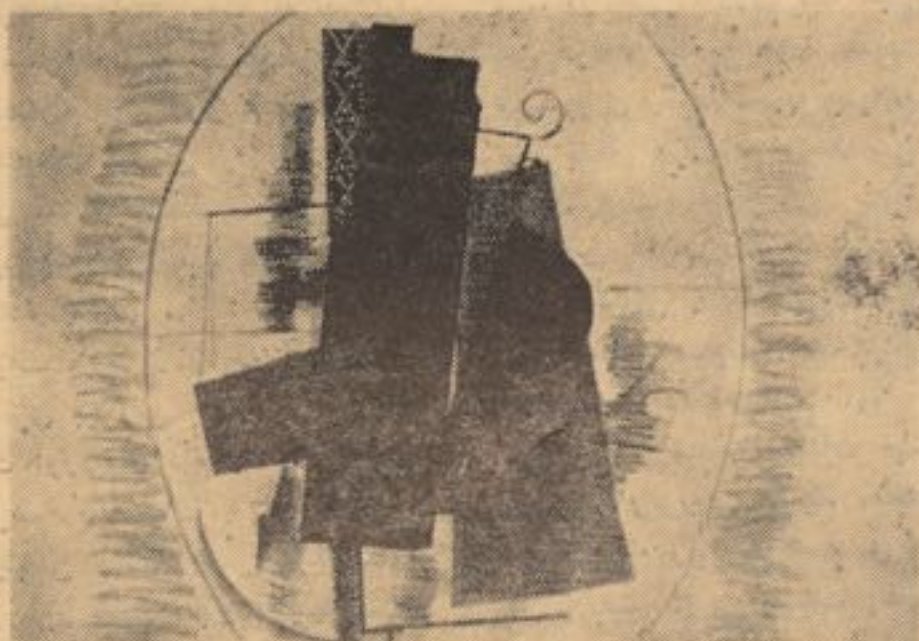
صفحه ۶۱

پری های هنری

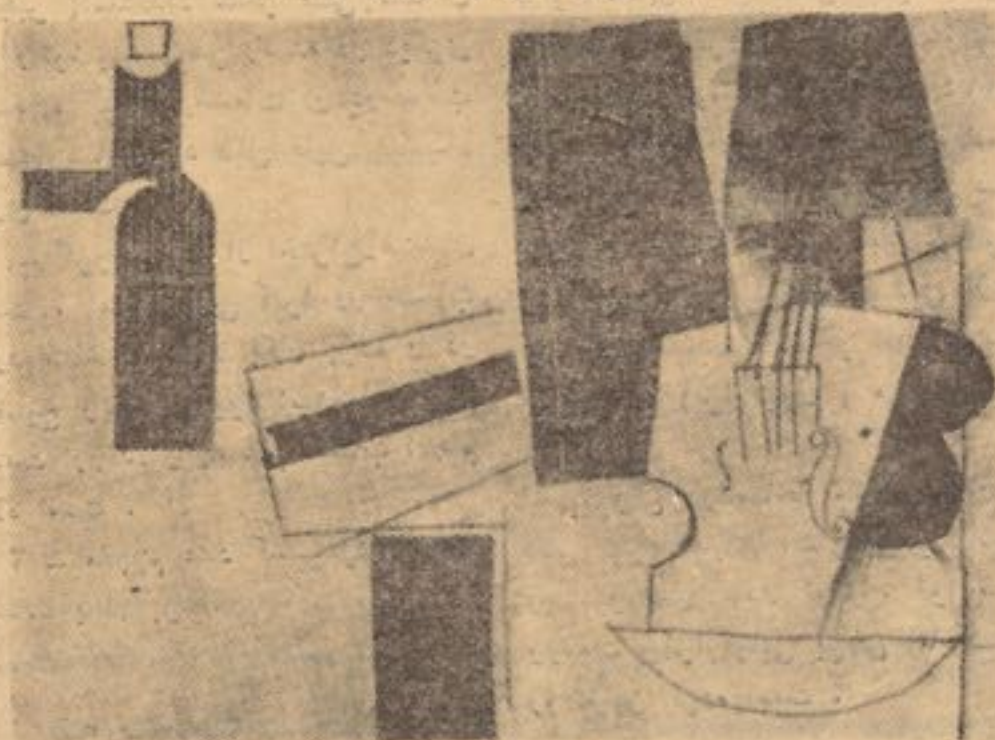
پانزدهم رگش بازو بنفشه و در شمشیر
غنی کلک باشکوه از علان ویرا

تپیه و نوشته‌ی محمد اسرا نیل رویا

سه تابلو در یک سبک آغاز و پایان همکاری و همفکری دو هنرمند



جورج براك و ویلون ویپ (۱۹۱۲)



پابلو پیکاسو. بو تل، گیلاس و ویلون (۱۹۱۲-۱۳)

هنکا میکه بسال ۱۹۰۷ ملاقات و آشنایی (براک) با (پیکاسو) آغاز می‌یابد، پیکاسو اثر معروفش را بنام (دختران اوین یون) ارائه می‌کند، براک سخت زیر تأثیرش می‌رود و قدم برای تازه‌ای می‌گذارد. و گو بیزم، این مکتب پر سر و صدای نقاشی قرن از همین دور آغاز می‌شود.

از آنگاه دوستی این دو فرو نشتر و محکمتر می‌شود، چنانکه کمتر اتفاق می‌افتد که هر روز با هم ملاقات نکنند.

طرف پنج سالیکه دوستی شان دوام نمود و به کمک و همکاری صمیمی همدگر پیوند خود را با چار قرن نقاشی طبیعت سازی و تشبیه آفرینی گسستند و پایه‌های مکتب نوینی را بنیان نهادند.

آثاری را که (پیکاسو) و (براک) درین دوره بوجود آورده‌اند آنقدر باهم شبیه و نزدیک‌اند که بیگمان بنظر می‌آید که از همدیگر کاپی کرده باشند.

براک بسال ۱۹۱۲ تابلویی از قطعات بریده شده‌ای کاغذ و روزنامه ساخت، پیکاسو نیز قدم به جای پای دوستش گذاشت و نخستین آثار خویش را در سبک (کولاز) که مفهوم آن چسباندن کاغذ، مواد الیافی و غیره روی پرده‌ای نقاشی است، بوجود آورد. بدینسان آن‌ها دو مین انقلاب را در نقاشی مدرن پی نهادند.

ماجرای دوستی و کار مشترک (براک و پیکاسو) بعد از درگیری جنگ جهانی اول خاتمه می‌یابد. (براک) در جنگ بسختی مجروح می‌شود و بنا بر خلق و طبیعت خویش میانه‌روی را که بمزا جش برابری بود بیش می‌گیرد و پیکاسو هم راهی دیگری می‌رود.

سمفونی شماره (۴۰) موزات با موسیقی جاز

بدون شك، موزارت یکی از آهنگسازان بزرگ موسیقی کلاسیک و غرب است که آثار مهم وارزنده‌اش به این هنر مند جاودانگی می‌بخشد. موزارت در ۲۷ جنوری سال ۱۷۵۶ دریک‌فامیل هنر پرور اتریشی تولد یافت.

پدرش (لیو یولد موزارت) که موسیقی‌دان معروف آن زمان، اتریش بود، پسرش را از آوان کودکی زیر تربیه گرفت. موزارت که استعداد بینظیری داشت در سن بسیار کم آثاری ساخت که سخت مورد ستایش هنر دوستان واقع گشت.



یکی از آثار دل انگیز و پرازش موزارت سمفونی شماره (۴۰) است. سمفونی شماره (۴۰) موزارت همان آهنگی است که روزهای جمعه به ادامه‌ی زیگنال پروگرام رادیویی مجله، یک قسمت بسیار کوتاه آن، آمیخته با معرفی پروگرام نشر می‌شود.

از قرن ۱۸ تاکنون خوانندگان و نوازندگان معروف دنیا از ممالک مختلف بارها این سمفونی را اجرا کرده‌اند، که جالبترین آن درین اواخر توسط امریکایی‌ها با موسیقی جاز به نحوی و جد آفرین و شور انگیزی اجراء گردیده است.

تصحیح

در نوشته «سخن کو تاهی در باره‌ی رنسانس» شماره چارم سال ۱۳۴۰ به ۱۴۲۰ تصحیح و خواننده شود.

بسیکه از طرز خرامت جلوه مستانه ریخت
رنگ از روی چمن چون باده از پیمان ریخت
حسرت وصل تو برد آسایش از بنیاد دل
پرتو شمع شبیخونی درین و پرا نه ریخت
فکر زلفت سینه چاکان راز بس پیچیده است
می‌توان از قالب این قوم خشت شانه ریخت
خاک صحرا موج میشد از طپیدنهای دل
خاک صحرا موج میشد از طپیدنهای دل
چشم مست خون این بسمل عجب مستانه ریخت
گر غبار خاطر شمعی نباشد در نظر
میتوان صد صبح از خاکستر پروانه ریخت
عالمی را سرگذشت رفتگان از کار برد
رنگ خواب محفل ما بیشتر افسانه ریخت
ظالم از بی دستگاری نیست بی تمهید ظلم
در حقیقت اره شمشیر است چون دندان ریخت
هر کجا بیدل مکافات عمل گل میکند
دیده‌ها یم از هجوم اشک خواهد دانه ریخت

و هنرمندان

ز حسرت لب شیرین بنویزم بر ستم
در لاله میوه از غنچه دین و سر باد
(حافظ)

فرخی

زمین را گوئی گشاده آسمان نستی
گشاده آسمان گوئی شکفته بوستا نستی
بصحرا، لاله پنداری ز بیجاده دها نستی
درخت سبز را گوئی هزارآوا، ز با نستی
شب در باغ گوئی گل چراغ با غبا نستی
ستاک نستون گوئی بت لاغر میانستی

درخت سیب را گوئی ز دیا طیلستانستی
جهان گوئی همه پر و شی و پر، پر نیا نستی
مرا دل گر نه اندر دست آن نا مهر بانستی
بدو دستم بشادی بر، می چون از غوانستی

یک غزل جالب از ظهیر فاریابی

ای ز خود بینی بچشم مردم غم خوار، خار
در طریق آزار مابس گشته باغیاور، یار
مر هم لطفت دارد ذرتن مجروح، روح
می کند تیر عتابت در ذل افکار، کار
می دمد جام غمت اندر دل منصور، صور
می ز ند عشقت بحق گویان با مقدار، دار
مرغزار عشق را چون درغزار اندر صغیر
وز غم تو بلبلان را ناله در گلزار، زار
کفر عشقت می برد از بوی ریا بوی ریا
تندی ج وشت فرو زد در دل ز ناز، نار
گر چه حسنش بر ده شبها از دل مهتاب، تار
می کند روز ظهران به زلف کجر فتار، تار

تا شگوفه ای سپید سیب

تازیانه ای بدست باد دید

ریخت

نازنین چه زود رنجه میشود

شعر و خط از آصف فکرت

نی پیکر از شیر
نم چو ز شمشیر
که هم پیکر از شیر
بخوان جگر از شیر

را مشخص میسازد و روی آن انگشت
انعقاد می گذارد.

یک نکته ای دیگر قابل یادآوری
اینست که تیاتر بنابر ارزش به
خصوصی که دارد، پوسترهایش
نیز درین معیار با دیگر پوسترها
متفاوت است.

پیکاسو و دیگران که در نقاشی
صاحب نام اند برای تیاتر پوستر
ساخته اند و حتی دیکور درام را
طرح کرده اند، پوسترهای تیاتر
ذکرکتابها منحیث یک اثر بجا پ
رسیده و در تیاتر و موزیم های
جهان این نوع پوسترها از زش
بسیار دارد، به همانگونه که یک
اثر نقاشی دارد.

در این تابلو نقاشی شطرنج
دایره وی (که خود فلسفه عمیقی
دارد)، علامت سوالیه و دایره ای
مابین اش که در آن از توتیه ابری
اشعه ای آفتاب، در تابش است
(با مفهوم و سیعش) برش تقریباً
نیم دایره وی روز نامه که مطا لب
نوشته هایش با محتوای درام و
پوستر یکجا در آمیزش است.
و چهره ای مرد متعصب، دختر
حیرت زده و آن چهره دختر دیگر
غرق در تلاطم و ذکر چهره های
مشخص و سمبولها بصورت کل
هار مونی درهم ریخته ای متنا سب
را بوجود آورده که به همینگونه
در درام نیز مثل این بیان متحرک،
یک سلسله نا بسامانی های اجتماعی

اینهم پوستر کچری قروت اثر
(رویا):

در این اثر گذشته از چسپا ندن
قطعات کاغذ و روز نامه، از عکسهای
گون به گون نیز با جرئت تمام
استفاده شده و بر عکس دو تا بلوی
بالا فضایی برای درخشش نقطه ای
عطف بیان گذاشته، یعنی بافضای
کاملاً پر گو شش شده تا نقطه
عطف بیان متحرک و دورانی باشد
و این بخاطر هم آهنگی است با
محتوای درام که بصورت کل از آن
بایه میگیرد.

برش های قطعات عکس و اخبار
بر خلاف تابلو های بالا حد اکثر
بسا دست بصورت آزاد و طبیعی
بریده شده است.

کچری قروت

نوشته ای: سید مقدس تکه
دیرکتر: ستار جمالی

ماشکوت:
استاد رفیق صادق
حیدر عسکر، فرزیده سرور، ذکی خانگاه





Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library